Rahe Tudeh
راه توده
خجسته باد روز جهانی کارگر!
دوره دوم «۱۰۶» اردیبهشت ۱۳۸۰

قم مشهد
جدال ریشه‌دار بین‌دوحوزه‌دینی
• دهه اول ج.ا. حوزه قم ابتکار را بدست داشت و در دهه دوم حوزه مشهد و واعظ طبسی
(ص ۲۰-۱۷)

نوشته‌های منتشر نشده نورالدین کیانوری
ما و دولت مهندس بازرگان
(ص ۲۹-۲۱)

نامه تاریخی علی خاوری به آیت‌الله منتظری
(ص ۱۱)

جنبش مردم سدهای حضور خاتمی در انتخابات را درهم می‌شکند!

مردم را برای انتخابات بسیج کنیم!

در پایان چهار سال توطئه پیاپی از سوی طرد شدگان مردم در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ و مقاومت مسالمت‌آمیز و صبورانه مردم ایران در برابر این توطئه‌ها، انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری در ایران برگزار می شود. این انتخابات، برای جنبش مردم و اصلاحات انقلابی در میهن ما، گذرگاهی به همان اندازه مهم و گامی بزرگ به پیش است، که برای مافیای اقتصادی- سیاسی حاضر در حاکمیت جمهوری اسلامی مهم و سرنوشت ساز. آنقدر سرنوشت ساز، که همچنان احتمال حادثه جوئی‌های باز هم بزرگتر، خونین‌تر و ضد ملی‌تر برای جلوگیری از این انتخابات وجود دارد. نه تنها وجود دارد، بلکه از حدس و گمان‌هائی پیرامون تشدید بگیر و ببندها و راه‌افتادن دوباره ماشین ترور دولتی نیز صحبت می‌شود. این نیست، مگر به دلیل هراس این مافیا از شکست تمامی تدابیری که برای ناامید کردن مردم از شرکت در انتخابات و بی‌تفاوت ساختن مردم نسبت به سرنوشت جنبش در چهار سال گذشته بکار گرفت، از ناتوانی در به تعویق انداختن انتخابات، از درهم شکستن سدهای حضور خاتمی در این انتخابات، از ناممکن شدن تقلب در آراء مردم و بالاخره، از دوباره قرار گرفتن در زیر آوار سنگین آراء مردم!

همین بیم و هراس موجب شده‌است تا آنها، حتی فرصت پنهان سازی و صحنه آرائی زدوبندها و توطئه را هم دیگر نیابند و خفت و رسوائی طلب کمک از امریکا و انگلیس را به جان بخرند! سفر آیت‌الله خزعلی به امریکا که عدم انگشت نگاری از وی هنگام ورود به این کشور حکایت از تدارک و تبادل نظر قبلی با مقامات امریکائی برای این سفر دارد، شرکت محمدجوادلاریجانی در اجلاس جهانی باشگاه «داووس» (بخوانید کنگره جهانی سرمایه‌داران و تجار بزرگ عضو فرماسونری)، دعوت و سفر محرمانه معاون وزیر خارجه انگلستان به ایران و اخباری که در باره دیدار رهبران جبهه مخالف اصلاحات با وی صورت گرفته، و سرانجام، اخبار تائید نشده‌ای که پیرامون سفر پنهان آیت‌الله جنتی به انگلستان وجود دارد. اینها همگی بخشی از یاری طلبی خفت‌بار از امریکائی‌ها و انگلسی‌ها برای مقابله با جنبش مردم و باقی ماندن در قدرت حکومتی و حفظ ثروت بادآورده‌ایست که تصاحب کرده‌اند!

این تنها یک روی سکه است ! آینده نشان خواهد داد که چه کسانی در ستاد مخالفان جنبش واصلاحات و در «ستاد مقابله با توطئه» که زیر نظر مستقیم هاشمی رفسنجانی تشکیل شده و رهبر اختیارات کامل به آن داده چه کسانی عوامل و کارگزاران مستقیم امریکا و انگلیس بوده و ماموریت‌های محوله را برای مقابله با مردم انجام می‌داده‌اند. **(بقیه ص ۲)**

یورش انگلیسی به ملی-مذهبی‌ها
(پیک هفته ضمیمه)

خزعلی در امریکا لاریجانی در کنگره فراماسونری
(ص ۵)

سلطه آقایان و آقازادگان بر نفت و گاز!
(ص ۴)

فرماندهان سپاه زیرفشار خانواده‌ها
(ص ۶)

اقتصاد اسلامی یعنی غارت کشور
(ص ۸)

توطئه پشت نقاب "توهم توطئه"
(ص ۳۰)

(بقیه مردم را برای انتخابات بسیج کنیم)

حتی اگر در حال حاضر هیچ مدرک و سند آشکاری در این ارتباط در اختیار مردم نباشد، همخوانی و همسوئی جبهه مخالف اصلاحات با سیاست‌های مرحله‌ای امریکا در منطقه و در ایران خود بهترین سند و مدرک است. اگر هنوز در این جبهه کسانی یافت شوند که نه از روی اعتقاد، بلکه بدلیل تقلید و یا وابستگی‌های تشکیلاتی و سازمانی در دایره توطئه‌گران قرار گرفته‌باشند، با اندک تعمقی پیرامون اخبار مربوط به منطقه، ایران و جهان و مقایسه نتیجه مقابله با خواست و اراده مردم در همسوئی با این سیاست‌ها باید حساب خود را از این جبهه جدا کنند.

همسوئی‌ها! در حالیکه مطبوعات اسرائیل اشاره به تصمیم قاطع بخشی از هیات حاکمه اسرائیل برای بمباران هوائی ایران می‌کنند، فرماندهی مشترک امریکا در نیروهای واکنش سریع که خاورمیانه و افریقا را شامل می‌شود، در گزارشی تحریک آمیز به کنگره این کشور ضرورت بمباران ایران را یاد آور شده‌است.

«امنان نتسه» یهودی ایرانی‌تباری که در تمام سال‌های گذشته بعنوان کارشناس مسائل ایران و مرتبط با محافلی از شبکه‌های حکومتی در ج.ا در کابینه‌های مختلف اسرائیل نقش مشاور امور ایران را برعهده داشته، اخیرا در یک مصاحبه رادیوئی (رادیو صدای ایران در امریکا) گفته‌است: من در سال‌های گذشته پرهیز داشته‌ام از اظهار نظر صریح در باره سرنوشت جمهوری اسلامی، اما اینبار آنگونه که شنیده‌ام و خوانده‌ام می‌خواهم بگویم عمر جمهوری اسلامی بسر آمده‌است!

فرزند محمدرضا، که خود را وارث سلطنت پهلوی می‌داند و گفته می‌شود با توصیه و مشورت چند تن از اعضای وابسته به انجمن پر قدرت کلیمیان نیویورک دور جدیدی از فعالیت‌های سیاسی خود را شروع کرده، در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های پیاپی‌اش در امریکا، انگلستان و فرانسه خواهان رفراندوم برای تعیین نوع حکومت در ایران شده است. همزمان با وی، داریوش همایون، که در سال‌های اخیر بخش دیگری از سلطنت طلب‌ها را تحت عنوان طرفداران مشروطه رهبری می‌کرده و چهره‌ای دمکرات از خود ترسیم می‌کرده‌است نیز در یک مصاحبه رادیوئی (صدای ایران در امریکا) همان اظهار نظری را تکرار کرده، که «امنان نتسه» عنوان کرده‌است!

همه آنها آگاه از تمایل عمومی و باز هم رو به گسترش مردم ایران برای شرکت در انتخابات و حتی رفراندوم و پرهیز از خشونت و خونریزی از یکسو و ادامه مقابله با این خواست مردم از سوی مخالفان اصلاحات در داخل حاکمیت جمهوری اسلامی، بر «رفراندوم» و ضرورت برگزاری آن (طبعا زیر فشار و نظارت امریکا) پای می‌فشارند.

نوک تیز حملات تبلیغاتی همه این طیف‌ها در حال حاضر، دقیقا همان هدفی را نشانه گرفته‌است که جبهه مخالفان اصلاحات نشانه گرفته‌اند: حملات تبلیغاتی شدید علیه خاتمی، تبلیغ دلسردی مردم از وی، کوشش برای بی‌اعتبار کردن او و حذف او از صحنه سیاسی کشور! و این همان سیاستی‌است که از سوی همان کسانی که در داخل حاکمیت با جنبش مردم می‌ستیزند، در مرزهای غربی کشور دست به حادثه جوئی می‌زنند و بهانه‌های لازم را برای ادعاهای امریکا مبنی بر ضرورت بمباران مراکز موشکی ایران فراهم می‌سازند و دنبال می‌شود!

در همین حال و به تحریک پاکستان و امریکا، طالبان حاکم بر افغانستان در پی تخریب تحریک آمیز اماکن مسلمانان شیعه در این کشور است و آیت‌الله واعظ طبسی بر دیدارهای خود با فرماندهان ارتش و سپاه در خراسان افزوده تا آتش افزوی بین طالبان و ایران را رهبری کند!

در ترکیه، امریکا و اسرائیل می‌کوشند، بحران اجتماعی-اقتصادی رو به اوج در این کشور را، از یک سو با تشکیل یک دولت نظامی تحت کنترل درآورند و از سوی دیگر با تاسیس باز هم بیشتر پایگاه‌های نظامی امریکا و ناتو در این کشور، ترکیه را به ستادی نظامی علیه روسیه، ماوراء قفقاز و ایران تبدیل کنند. در اینصورت، عضویت ترکیه در جامعه اروپا نیز منتفی شده و این کشور بعنوان متحد نظامی امریکا و اسرائیل در منطقه باقی خواهد ماند!

این خطوط بسیار کلی از آنچه در برابر چشم و آگاهی همگان قرار دارد را باید در برابر توطئه‌هائی که در داخل کشور علیه رای و اراده مردم پیش برده می‌شود قرار داد تا آن همسوئی و همگامی که در بالا به آن اشاره شد و تا مرز تشویق بی‌تفاوتی مردم در برابر دخالت خارجی و حتی امید بستن به تحولات با فشار از خارج پیش می‌رود بیشتر درک شود.

آنها که در برابر مردم ایستاده‌اند، دو اندیشه در سر دارند: ۱- در صورت ضرورت با سرمایه‌داری سلطنت طلب شریک شده و با بخشیدن سهمی از غارت کشور به آنها و محکم‌کردن پیوند خود با اسرائیل و امریکا بر سر قدرت باقی خواهند ماند. ۲-هرامتیاز سیاسی واقتصادی ممکن را به امریکا، اسرائیل و انگلستان خواهند داد و با جمع کردن قطعی بساط انقلاب ۵۷، سرکوب ملیون و هر مدافع تحولات انقلابی به عامل امریکا درایران تبدیل خواهند شد و خواهند ماند.

برای هر حکومت فاقد مشروعیت مردمی، این اندیشه‌ای محتوم است!حدس زده می‌شود آنها برهم زدن نتایج مذاکرات و پیمان‌های اخیر بین دولت خاتمی با روسیه و هندوستان را نیز بعنوان برگ برنده‌ای برای جلب حمایت همه جانبه امریکا از خویش ارائه کرده باشند. سفرها و دیدارهای اخیر آیت‌الله خزعلی و لاریجانی را می‌توان در این ارتباط هم ارزیابی کرد.

انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم در چنین شرایطی و در محاصره انواع توطئه‌ها برگزار می‌شود. با تمام توان و کوشش باید به سوی برگزاری آن رفت و برای خنثی‌سازی همه توطئه‌هائی که در بالا از آن‌ها یاد شد، مردم را برای شرکت در این انتخابات بسیج کرد. مردم، با یقین به صداقت و پایداری محمدخاتمی در ادامه همراهی‌اش با جنبش مردم او را به صحنه انتخابات خواهند آورد، اما این کافی نیست. باید این بسیج ملی را به قدرتی برای حذف توطئه گران از صحنه سیاسی و اقتصادی تبدیل ساخت و اصلاحات انقلابی را پیش برد. بنابراین با هرگونه تبلیغاتی که یاس و ناامیدی و بی‌تفاوتی برای حضور در این انتخابات را تشویق و ترغیب کند باید به هر وسیله ممکن مقابله کرد. انتخابات هشتاد، فقط انتخاب رئیس جمهور نیست، بلکه قدرت بخشیدن به رئیس جمهور منتخبی است که باید بتواند با تکیه به اراده ملی، صف مخالفان جنبش را در هم بشکند. این اراده ملی را باید به نمایش گذاشت و شرایط لازم را برای فردای این انتخابات فراهم آورد، در زندان‌ها را باز کرد، مطبوعات توقیف شده را به صحنه باز گرداند، مجلس را قدرت بخشید، قوه قضائیه را پاکسازی و بازسازی کرد، اختیارات رهبر و بیت رهبری را محدود ساخت، به استقلال بنگاه‌های بزرگ اقتصادی خاتمه بخشید و نظارت دولت برآنها را تامین کرد و در یک کلام شرایط کنونی حاکم بر کشور را دگرگون ساخت. با این تعبیر، انتخابات آینده ریاست جمهوری رفراندومی است بین ادامه وضع کنونی و یا دگرگون ساختن آن. نماد این رفراندوم و نماینده مردم همچنان محمدخاتمی است و با تمام نیرو باید با یک بسیج ملی به سود انتخاب مجدد او وارد میدان شد!

خاتمی

به رغم همه مخالفت‌ها در صحنه می‌ماند!

روزهای آغاز سال نو، روزهای سخت دیدار و مذاکره بود. رایزنی‌ها، سرانجام به نتیجه رسید و صف‌آرائی‌های سیاسی جدید در کشور شکل گرفت.

در آستانه تعطیلات نوروزی "شما"، ارگان جمعیت موتلفه اسلامی در آخرین شماره خود به قلم اسدالله بادامچیان، دبیر اجرائی این جمعیت و معاون سابق قوه قضائیه در زمان آیت‌الله یزدی با صراحت تمام خواستار حذف خاتمی شد. در همان حال تهران تایمز به سردبیری عباس سلیمی نمین- خواهر زاده رهبر- اعلام کرد که سران جبهه دوم خرداد به دیدار هاشمی رفسنجانی رفته‌اند و خواستار حضور او شده‌اند. بهزاد نبوی این خبر را قاطعانه رد کرد. سلیمی نمین می‌خواست تمایل رهبر به این مراجعه را از طریق به دوم خردادی‌ها بفهماند!

بصورت همزمان نامه بسیار تند محفل حقانی، که آن را تشکیلات علنی حجتیه می‌شناسند، برای رهبر ارسال شد که در آن خواستار تعیین تکلیف و حذف صریح خاتمی شده بود!

بحث‌های طولانی و حساس نوروزی بر محور فشار برای کنار رفتن خاتمی و جلو آمدن هاشمی رفسنجانی گذشت. ترکیب رهبر، محفل حقانی و موتلفه اسلامی بر حذف خاتمی اصرار داشتند، اما آنها نتوانستند در این میان جریان نیرومندی را که «عقلا و بزرگان جناح راست» نامیده می‌شود و اصرار بر پوشیده داشتن نام خود دارند قانع کنند. در فاصله این رایزنی‌ها "رهبر" دو بار به مشهد سفر کوتاه مدت کرد و به تهران بازگشت. در آستانه سومین سفر وی به مشهد، که مصادف شد با اولین پنجشنبه پس از تعطیلات ۱۳ روزه نوروزی عقلائی که «جریان تاثیر گذار» نامیده می‌شوند و دارای نفوذ مهمی در حوزه قم هستند به دیدار رهبر رفته و آخرین نظر خود را به او اطلاع دادند: «ایران بدون خاتمی به مخاطره می‌افتد». آنها پس از این ملاقات به دیدار خاتمی رفته و ضمن اعلام نظر نهائی خود به او، اضافه کردند: «در شرایط کنونی نمی‌توانیم نظر خود را رسما اعلام کنیم، اما از شما درخواست داریم برای نجات ایران در انتخابات حضور بیابید». خاتمی با شروطی که هنوز معلوم نیست کدام است حضور خود را در انتخابات پذیرفت. در پی این پذیرش آرایش قوای سیاسی بسرعت تغییر کرد.

نخستین واکنش در بیانیه بسیار قاطع سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی منعکس شد که در آن ضمن حمله به بخش تندروی جناح راست، از حضور خاتمی در صحنه انتخابات حمایت همه جانبه کرد. این سازمان در دومین بیانیه خود، انتخابات ۸۰ را یک رفراندوم بین دو اسلام و دو نگرش نسبت به اوضاع جامعه ارزیابی کرد و در پایان آن با شعار «یا علی» از همه مردم خواست تا در انتخابات شرکت کنند.

دومین نشانه حضور خاتمی در مصاحبه بسیار مهم سعید حجاریان با روزنامه "نوروز" منعکس شد که در واقع جمعبندی پایان رایزنی‌ها بود. **حجاریان** دراین مصاحبه گفت: «ما تا دوم خرداد حاکمیت نداشتیم. در دوم خرداد، از آن روزی که آقای مهدوی کنی آمدند و گفتند که من حدس می‌زنم که نظر رهبری به آقای ناطق نوری است و حرف ایشان نیز تکذیب نشد، به سمت حاکمیت رفتیم.۰۰۰ پایه استراتژی ما بعد از این باید کمک به تحقق مشروعیت دو گانه کارا باشد. مشروعیت دو گانه لازم نیست که با جنگ و انقلاب داخلی حل شود. استراتژی ما در جبهه دوم خرداد باید ناظر بر این نکته باشد۰۰۰ حالا این دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی نیز پایان می‌یابد، باید دید که سرنوشت اصلاحات چه می‌شود. ما دوباره بر می‌گردیم به وضعیت قبل از دوم خرداد یا خیر؟ استراتژی ما اینست که رقبا بیآیند پای میز مذاکره تا وفاق صورت گیرد. در حال حاضر طبقه متوسط جدید، کارگران، کشاورزان و حتی ایلات بدنبال اصلاحات هستند. باید این قدرت ملی به رخ کشیده شود و در نهایت در بین نخبگان توافقی انجام شود و نماد حل منازعه برای حل این موضوع پدید آید. باید نشست و به توافق رسید. مجلس باید در این خصوص تصمیم بگیرد و این کار باید قبل از انتخابات انجام شود. مردم که علاف ما نیستند، نمی‌شود به آنها گفت که ما می‌خواهیم رئیس جمهور انتخاب کنیم، اما در عمل نخست وزیر یا حاجب الدوله انتخاب کنیم۰۰۰»

شاید بتوان نامه سرگشاده **جبهه مشارکت ایران اسلامی** خطاب به رئیس دادگاه انقلاب اسلامی را نیز، مانند مصاحبه سعید حجاریان حاصل آن رایزنی‌های نوروزی و خطاب به جبهه مخالفان حضور خاتمی در انتخابات ارزیابی کرد. جبهه مشارکت در نامه خود با صراحت تمام از سرنوشت رژیم شاه یاد کرده نوشت: «خود کامگی آن رژیم بدان حد بود که نخست وزیر وی می‌گفت: چرا به شاه می‌گوئید «شخص اول» مگر در کشور اصلا شخصیت دیگری قابل اعتناست که شاه شخص اول باشد و دیگران شخص دوم و یا سوم یا چندم؟ این مقدمه برای آن بود تا همه ما تاریخ را به یاد آوریم و به فرمایش قرآن کریم بگوئیم تا عاقبت آن چه شد!»

عطریان فر، عضو شورای شهر تهران و از رهبران **کارگزاران سازندگی**، شتابزده‌تر و خرسندتر از بقیه اعضای کارگزاران سازندگی بلافاصله از حضور خاتمی در انتخابات ۸۰ حمایت کرد و این بارزترین نشانه برداشته شدن فشار جلو کشیدن هاشمی رفسنجانی برای ریاست جمهوری و یا بعنوان ناجی حالت اضطراری در کشور بود. بدنبال او علی هاشمی و محمد هاشمی و در پایان همه غلامحسین کرباسچی، شهردار سابق تهران و دبیرکل کارگزاران سازندگی نیز از حضور خاتمی در انتخابات سال ۸۰ حمایت کرد. این حمایت‌ها و بویژه تکیه بر نقش جریان تاثیر گذار (عقلای جناح راست که در مقابل رهبر، موتلفه اسلامی، محفل حقانی و بویژه اعمال نفوذهای وسیع واعظ طبسی ایستاد) در برخی سرمقالات نشریاتی مانند نوروز و حیات نو بازتاب یافت و روزنامه **همبستگی** که فراکسیون باصطلاح "چپ‌نو" با گرایشات **سوسیال دمکراسی اسلامی** متمایل به راست را در مجلس رهبری می‌کند به کارگزاران پیوست و حتی منتقد "اصغرزاده" از اعضای رهبری این تشکل شد که خود را مستقلا کاندیدای ریاست جمهوری کرده‌است. روزنامه " **انتخاب**" که از فشارهای پشت صحنه و رایزنی‌های نوروزی مطلع بود و به همین دلیل و بی محابا مسئله به صحنه بازگشتن هاشمی رفسنجانی را مطرح می‌کرد زبان خود را گاز گرفت و چند گام به عقب برداشت. طه هاشمی، سردبیر این روزنامه، در این دوران و با این احتمال که هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور خواهد شد، در یک مصاحبه آشکارتر از هر زمان دیگری حمایت خود را رسما با شکل‌گیری یک جریان طرفدار

(بقیه در ص ۲۰)

نفت و گاز کشور تحت سلطه آقایان و آقازادگان!

الف. آذرنگ

سال ۱۳۷۲ و در چارچوب سیاست‌های تعدیل اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی، قانون چگونگی اداره مناطق آزاد تجاری–صنعتی با تبلیغات بسیار به اجرا گذاشته شد. در عرض ۸ سال گذشته مناطق آزاد به مراکز فعالیت‌های اقتصادی مافیای تجارت، خارج از کنترل ونظارت دولت تبدیل شده‌است. بررسی علمی عملکرد این مناطق در ایران و مقایسه آن با تجربه موفق عملکرد مناطق آزاد در جمهوری خلق چین را در نوشته جداگانه‌ای بررسی کرده خواهم کرد. در اینجا بخشی از مصاحبه مهدی امرالهی، مدیرکل گمرک مهرآباد و مشاور رئیس کل گمرک ایران را در ارتباط با عملکرد این مناطق می‌آورم.

نامبرده زیر فشار سنگین کارگران و صاحبان صنایع داخلی که واردات کمر آنها را شکسته است و در پاسخ به این انتقاد که یخچال « ساید بای ساید » که دیگر پارچه دور کمری نیست که آن را بتوان مخفیانه وارد کرد، گفت: «من هم با این صحبت موافقم، یخچال ساید بای ساید را نمی‌توان زیر لباس قایم کرد و به داخل کشور آورد، اما این را هم مطمئنم که گمرک ایران براساس قانون اقدام به ترخیص تمام کالاها می‌کند. در اینمورد تقصیر متوجه گمرک نیست، چرا که وجود سه منطقه آزاد تجاری صنعتی در کشور و بازارچه‌های مرزی اعمال تمام قوانین ممنوعیت واردات را خنثی کرده‌است.» (دوران امروز ۲۷ اسفند ۷۹)

متاسفانه ابعاد فاجعه تبدیل ایران به «تجارت خانه» به دست درازی مناطق آزاد به صنایع نفت و گاز هم رسیده و فاجعه را وسیع تر از آن کرده‌است که حدس زده می‌شد.

در مهرماه ۱۳۷۸ هیات دولت مصوبه‌ای را در این زمینه به تصویب رساند. از تاریخ تصویب این قانون، منطقه حراست شده انرژی «عسلویه» در استان بوشهر که به موجب بند «د» تبصره ۲۵ قانون برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایجاد گردیده، به عنوان منطقه آزاد تجاری– صنعتی مصوبه ۱۳۷۲ و اصلاحات بعدی آن اداره می‌شود.

تبصره ۱– وسعت منطقه فوق الذکر ۲۷ کیلومتر مربع (برابر نقشه پیوست) می‌باشد.

تبصره ۲– معاون منطقه فوق‌الذکر وابسته به وزارت نفت می‌باشد و مدیرعامل و اعضای هیات مدیره آن با پیشنهاد وزیر نفت و تصویب هیات وزیران انتخاب می‌گردد.

تبصره ۳– به منظور تسریع در ایجاد تاسیسات زیربنائی مورد نیاز آبادانی منطقه، همه ساله با تصویب هیات وزیران درصد مشخصی از ارزش نفت و گاز و میعانات تولیدی از میدان پارس جنوبی در اختیار سازمان منطقه قرار خواهد گرفت تا در قالب بودجه سالیانه آن هزینه گردد.

ماده ۲– مناطق ویژه اقتصادی معادن و فلزات دربند عباس، پتروشیمی ماهشهر، سرخس و انزلی به منطقه آزاد تجاری صنعتی تبدیل و قانون چگونگی اداره مناطق آزاد تجاری صنعتی جمهوری اسلامی مصوب ۱۳۷۲٫۶٫۷ و اصلاحات بعدی آن در مورد آنها اعمال می‌گردد.

تبصره مدیر عامل منطقه ویژه سرخس بنا به پیشنهاد تولیت آستان قدس رضوی و تصویب هیات وزیران منصوب خواهد شد.

ماده ۳– منطقه گاز آغاجاری به عنوان منطقه ویژه اقتصادی و همچنین منطقه آزاد تجاری–صنعتی در استان اصفهان، در محدوده‌ای که توسط هیات وزیران تعیین خواهد شد، ایجاد و از امتیازات مناطق آزاد برخوردار می‌گردد.»

به موجب این قانون نیمی از میادین نفت و گاز کشور در چارچوب قانون مناطق آزاد قرار گرفته و بودجه و سرپرست جداگانه خود را خواهند داشت. میلیارد دلار سرمایه ملی در این مناطق گام به گام بین آقازاده‌ها تقسیم می‌شود.

بعنوان مثال در منطقه عسلویه طرح ۲ میلیارد دلاری پتروشیمی با ظرفیت ۱٫۵ میلیون مترمکعب در سال برای تولید "اتلی‌لین" (۱) و طرح ۳۵۰ میلیون دلاری تولید قراردادهای نفتی در دست اجراست.

در سرخس یکی از بزرگترین ذخایر گاز ایران و بخشی از حاصل‌خیزترین مراتع دامداری کشور قرار دارد.

- میدان پارس جنوبی که قرار است درصدی از درآمد سالانه آن در اختیار مدیران و در عمل صاحبان منطقه آزاد عسلویه قرار گیرد، دارای ذخائر ارزی برابر ۳ میلیارد متر مکعب بوده و بهره‌برداری از آن به یک شرکت فرانسوی واگذار شد. پیش‌بینی می‌شود که این میدان در عرض سی سال آینده معادل ۴۰ میلیارد دلار گاز تولید کند.

این برخورد در شرایطی صورت می‌گیرد که کشورهای مستقل جهان راهی مخالف ایران را در صنایع نفت طی می‌کنند. بعنوان مثال در ونزوئلا.

۱– پس از انتخاب هوگوچاوز به ریاست جمهوری، در قانون اساسی جدید آن کشور خصوصی‌سازی در صنایع نفت و گاز ونزوئلا ممنوع شد.

۲– چاوز جهت مقابله با نوسانات قیمت نفت در بازار جهانی و جلوگیری از تاثیر آن در بودجه ملی، قانونی گذراند که بموجب آن درصد مشخصی (۶ درصد) از درآمد نفت، در یک صندوق ملی که فقط در شرایط کاهش شدید قیمت نفت در بازار جهان قابل استفاده و دسترسی خواهد بود، ریخته شود.

حال این سیاست‌های ملی را مقایسه‌کنید با سیاست‌های باصطلاح سازندگی هاشمی رفسنجانی، که همچنان با فشار مجمع تشخیص مصلحت نظام که خود وی با حمایت و برگماری رهبر در راس آن قرارگرفته پیش برده می‌شود و دولت خاتمی از این نظر و برای ادامه برنامه نیز زیر فشار است.

باکمال تاسف مطبوعات داخل کشور در باره این حقایق و واقعیات تلخ چیزی نمی‌نویسند و آنجا که از حکومت آقازاده‌ها نیز سخن می‌گویند و یا مطلبی منتشر می‌کنند به ذکر کلیات و اشارات کفایت کرده و این جزئیات را برای مردم تشریح نمی‌کنند تا مردم بدانند چگونه مملکت غارت می‌شود و آن دست‌های قدرتمندی که رای وانتخاب مردم را قبول ندارند و علیه آن توطئه می‌کند، در پی حفظ همین منافع غارتگرانه و جلوگیری از تغییر سیستم اقتصادی درایران است!

۱– مواد اولیه‌ای که ماده اولیه تولیدات پالاستیکی است.

پیش از سفر و مذاکرات اخیر آیت‌الله خزعلی در امریکا و آیت‌الله مصباح یزدی در انگلستان، لاریجانی در سوئیس مذاکراتی داشته که باید مردم از آن مطلع شوند!

لاریجانی در نشست سالانه «داووس» چه مذاکراتی داشته؟

باشگاه "داووس"، از جمله کانون‌های بین‌المللی فراماسونری جهانی است و لاریجانی در تمام جلسات سالانه آن در سال‌های اخیر شرکت کرده‌است!

در حاشیه کنگره سالانه "داووس" در کشور سوئیس. شخصی بنام "موسوی" که از همراهان لاریجانی بود. بعنوان نماینده "رهبر" با برخی رایزن‌های امریکائی مذاکره کرده‌است!

سردار «صفار هرندی»، سردبیر روزنامه کیهان، در گفتگو با خبرگزاری دانشجوئی «ایسنا»، که روز ۳۰ اردیبهشت منتشر شد، ضمن طرح ادعاهای کهنه و افشاء شده علیه حزب توده‌ایران گفته‌است: «ارتباط با باشگاه‌ها، احزاب و نهادهای خارجی، بموجب تجربه‌ای که ما از حزب توده (ایران) بعنوان شاخه حزب کمونیست اتحاد شوروی در ایران داریم، وابستگی است و منشاء توطئه علیه استقلال کشور...»

ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین سئوال از آقای صفارهرندی اینست: اگر دلیل یورش به حزب، قتل‌عام رهبران آن، به زندان کشیدن هزاران عضو و هوادار این حزب و ممنوعیت هر نوع فعالیت آن در جمهوری اسلامی با انگیزه خارج ساختن استوارترین مدافع آرمان‌های انقلاب ۵۷ نبوده و طراح و مدافع این یورش و ممنوعیت امریکا و انگلیس نبوده باشند، با فرض صحت استدلال شما ممکن است بفرمائید اکنون که دیگر اتحاد شوروی در میان نیست چرا از سایه حزب توده‌ایران وحشت دارید؟ در این اظهارات آقای «صفارهرندی» نکات نه چندان پنهان دیگری وجود دارد، که این نکات را باید پیش از تبدیل شدن به یک صحنه‌سازی تلویزیونی افشاء کرد!

سردبیر کیهان، که از حاصل بازجوئی‌های انجام شده از ده‌ها سیاستمدار، مبارز و مذهبی آزادیخواه تحت عنوان «براندازی قانونی ملی-مذهبی» آگاهی دارد و می‌داند که در این بازجوئی‌ها چیز دندان‌گیری برای توجیه این یورش بدست نیآمده‌است که بتوان یک شوی تلویزیونی ترتیب داد و دستگیری بخشی از دوم خردادی‌ها را شروع کرد، ساز دیگری را کوک کرده‌است. به موجب زمینه چینی‌های سردبیر کیهان، باید عده‌ای از اعضای کانون نویسندگان ایران را هم دستگیر کرده و در پیوند با ملی-مذهبی‌های بازداشتی، همه آنها را مرتبط با انجمن فرهنگی "گوته" آلمان اعلام داشته و تئوری حمایت بیگانگان در یک طرح براندازی را اعلام داشت! یعنی ادامه همان توطئه‌ای که سعیدامامی با دستگیری عده‌ای از اعضای کانون نویسندگان و توطئه ترور و قتل‌ها و جمعی از بازداشت شدگان ملی- مذهبی اخیر در پی تحقق آن بود!

این ادعاهای سردبیر کیهان در شرایطی عنوان می‌شود و مبنای تئوری جدیدی برای ادامه توطئه انگلیسی علیه جنبش مردم قرار می‌گیرد که ارتباطهای پنهان و آشکار با محافل فراماسونی و برخی تماس‌ها با برخی رایزن‌های امریکائی از سوی امثال آیت‌الله خزعلی در امریکا، آیت‌الله مصباح یزدی در انگلستان و در سطح بسیار بالاتری از سوی آیت‌الله واعظ طبسی بصورت سازمان یافته جریان دارد!

آقای صفار هرندی نه تنها مطلع و نه تنها همگام با این ارتباطها و ارتباط گیرندگان است، بلکه کوچک‌تر از آنست که حتی مسئله به گونه‌ای طرح کند که آقایان نامبرده در بالا و کارگزاران آنها را شامل شود. مثلا ایشان به این سئوال بسیار اساسی پاسخ نمی‌دهد که آیت‌الله خزعلی در اوج یورش به ملی- مذهبی‌ها در واشنگتن چکار داشته‌است؟ خمس و زکات جمع می‌کرده؟ نماز عقب افتاده‌اش را رفته آنجا بخواند؟ روزه‌اش را می‌خواسته باطل کند که راهی به این درازی را طی کرده؟ چگونه ویزای سفر به امریکا گرفته؟ از کدام مسیر رفته و برگشته؟ چه کسانی را دیده؟ چه گفته؟ و چه شنیده؟ همین سئوالات را ایشان می‌تواند در ارتباط باسفرهای پنهان و نوبتی آیت‌الله مصباح یزدی به لندن و چند سفر پنهان وی به امریکا مطرح کند. و با آقای فلاحیان مصاحبه کند و از ایشان بعنوان کاندیدای جنایتکاران برای ریاست جمهوری سئوال کند:

شما چند بار به انگلستان و امریکا سفر کرده‌اید؟ چند گذرنامه با اسامی مختلف دارید؟ در سفرهای به انگلستان و امریکا با چه کسانی ملاقات کرده‌اید؟ آنها چه گفته‌اند؟ شما چه گفته‌اید؟

البته اگر ایشان خواست انکار کند، سردبیری که با ادعای کشف رابطه‌های بین‌المللی با خبرگزاری دانشجوئی ایسنا مصاحبه کرده نه تنها حق دارد، بلکه وظیفه دارد بپرسد شما با چه نام و هویتی به امریکا سفر کردید و سعیدامامی را برای استخدام در وزارت اطلاعات و امنیت با خودتان به ایران آوردید؟ بازجوئی‌های سعید امامی که از دسترس دور شده، اما هستند کسانی که برخی اطلاعات را از آن دارند نشان می‌دهد که شما بارها به چنین سفرهائی رفته‌اید و حتی سفری هم از طریق لبنان به اسرائیل کرده‌اید. برای چه اهدافی به این سفرها رفتید و با چه کسانی تماس داشتید؟

آقای لاریجانی در کنگره سالانه «فراماسونی»

آقای صفار هرندی که در پی کشف ارتباط با خارجی‌هاست، بهتر است با خواندن اطلاعاتی که در ادامه می‌آوریم، از آقای محمدجواد لاریجانی سئوال کند اخیراً در سوئیس چه کسانی را دیده و چه پیغام‌هائی را از طرف چه کسانی، به چه کسانی رسانده‌است؟ این مسئله که فردی بنام «موسوی» به نمایندگی از سوی بیت رهبری عضو هیات همراه ایشان بوده، با مجوز و توصیه چه کس و یا کسانی با برخی رابطین امریکائی ملاقات کرده و پیگیری مذاکرات را در امریکا به آقای «نژادحسینیان» نماینده جمهوری اسلامی در سازمان ملل و نماینده رهبر در امریکا سپرده‌است؟

باشگاه «داووس»

در بهمن ماه سال گذشته- ۷۹- نشست سالانه باشگاه «داووس» در کشور سوئیس برگزار شد. در این نشست «محمدجواد

لاریجانی»، نماینده مجلس پنجم، بعنوان نماینده ایران شرکت کـرد. ابتـدا ببینیـم باشـگاه «داووس» چـه نـوع مجمعـی اسـت و سـپس از آقـای صفارهرندی بخواهیم که از آقای لاریجانی بپرسـد در ایـن نشسـت‌ها چـه می‌کند؟ چه می‌گوید؟ چه رابطه‌هائی را برقرار می‌کند؟

باشگاه داووس، مـانند «انجمـن مونـت پلـه ویـن» و «باشـگاه هورلوژ» از جمله تشکیلات و نهادهای علنی اسـت کـه در کنـار و مـوازی تشکیلات سری و نیمـه علنـی «فراماسـونری» جـهت رسـوخ برنامـه‌ها و گرایشات فلسفی، اقتصـادی و اجتمـاعی مـورد نظـر امپریالیسـم در میـان روشنفکران و دولتمردان کشورهای جهان سوم و عضوگیری از میـان آنـها فعال است.

حدود ۳۰ سال پیش، پرفسور «کلاوس شگاپ » طرح تاسـیس انجمنی را متشکل از سرمایه‌داران و بازرگانان غیر دولتی، با هـدف تفویـت آزادی فردی در عرصه فعالیت‌های اقتصادی مطرح کـرد. پرفسـور شـگاپ برای اولین بار در سال ۱۹۷۱ فکر خو را به اجرا گذارد و اجلاسی با شرکت ۴۴۲ بازرگان و سرمایه‌دار، در روستای «داووس» سوئیس برگـزار کـرد. در آن اجلاس فکر تاسیس دو انجمن پدید آمد. اول باشگاه جهانی اقتصـادی که مقر دائم آن در ژنـو اسـت و بصـورت دوره‌ای بـرگـزار می‌شـود و دوم نشست داووس که هر ساله به مدت یک هفته برگـزار می‌شـود و در تمـام سال‌های گذشته محمد جواد لاریجانی در آن شرکت کرده‌است.

در دوران جنگ سرد، باشگاه جهانی اقتصادی وسـیله‌ای بـرای حل مشکلات و بحران‌های بلوک سـرمایه‌داری بـه شـمار می‌آمـد. بلـوک شرق و دول مستقل جهان سوم، این باشگاه را دارای ماهیتی سـرمایه‌دارانه ارزیابی کرده و برای آن اهمیتی قائل نبودند.

پس از فـروپاشـی سوسیالیسـم واقعـا موجـود، باشـگاه جـهانی اقتصادی، جانی دوباره گرفت و فعالیت خود را گسترش داد. اکنون اجـلاس دوره‌ای این باشگاه علاوه بـر سـرمایه‌داران و روشـنفکران مـورد اسـتقبال سیاستمداران نیز قرار گرفته‌است. این باشگاه اکنـون مقابلـه بـا دولت‌هـا و جنبش‌هائی که مخـالف خصوصی‌سـازی‌اند را در راس اهـداف خـود قـرار داده‌است.

ساموئل هانتیگتون، یکی از نظریه پردازان سرمایه‌داری جـهانی، در کتاب «برخورد تمدن‌ها» در باره باشگاه داووس می‌نویسـد: «هـر سـال نزدیک به هـزار تـاجر، بـانکدار، مقـام دولتـی، روشـنفکر و روزنامـه‌نگار از کشورهای مختلـف در باشـگاه اقتصـاد جـهانی در داووس سـوئیس جمـع می‌شوند. همه این افراد دارای مدارک دانشـگاهی علـوم اجتمـاعی، علـوم طبیعی، تجارت یا حقوقی بوده، انگلیسی را روان صحبت کرده، در استخدام دولت‌ها، شرکت‌ها و یا موسسات آکـادمیکی هسـتند و در امـور بین‌المللـی شدیدا درگیر بوده و زود به زود به خارج از کشورهای خـود سـفر می‌کننـد. این افراد عموما در باور به فردگرائی، اقتصاد بازار که در بیـن مـردم تمـدن غربی هم مرسوم است شریکند.» (برخورد تمدن‌ها، ص ۵۷)

سرنخ‌های بین‌المللی شـبکه فراماسـونری جدیـد، در جمـهوری اسلامی از این طریق برقرار نشده است؟ همین مناسبات، دلیل اعزام آقـای لاریجانی به لندن برای مذاکره با "نیـک بـراون" نبوده‌اسـت؟ اینـها پیونـد جاسوسی و وابستگی است، یا مذاکرات فرهنگی بـا انجمـن "گوتـه" بـرای گرفتن یک سالن برای شعر خوانی و یا تشـکیل یـک کنفرانـس علنـی در برلین برای شعرخوانی و تشریح اوضاع کنونی کشور بـرای مـهاجرین کـم اطلاع از تحولات سال‌های اخیر کشور؟

زیرپوست شهر

تهران دو چهره دارد. چهره‌ای از آن در برج‌های مرتفـع پنـهان است و چهره‌ای دیگر در خانه‌های فقر زده‌ای که در حاشیه این برج‌ها تـا کلبه‌های حاشیه تهران بزرگ ادامـه دارد. چـهره اول تصمیـم مـی‌گـیرد و چهره دوم می‌خواهد تصمیم بگیرد!

هوای شهر نیز دو گانه‌است. برج‌نشین‌ها از هوای آلـوده فاصلـه گرفته‌اند، گرچه این بالانشینان در آلوده سازی هوا سهم بزرگ را دارند.

حال و هوای سیاسی تهران هم، همین اسـت. آنـها کـه هـوای سیاسی را آلوده کرده‌اند صدر نشسته‌اند و آنها که به هوای تازه سیاسی نیاز دارند چشم دیدن برج‌نشین‌ها را ندارند.

از وقتی در باره برج سبز آیت‌الله جنتی در کنار یکی از قصرهای سابق شاه در صاحبقرانیه نوشته‌اید، دور و بر برج سبز او را بیشتر از گذشـته می‌پایند. هم عـابرین زیـر چشـمی محلـه را می‌جورنـد و هـم نگـهبان‌ها کوچه‌ها و خیابان‌های اطراف را.

این حال و هوای دوگانه عرصه را بر برج‌نشین‌ها بیشتر از بقیـه مردم تنگ کرده‌است. حتما یادتان هست کـه یـک وقتـی اکـبر گنجـی و عمادالدین باقی در روزنامه "بهار" نوشتند پس از انتخابات مجلس ششم بـر تعداد کسانی کـه شـب‌ها، در برج‌هـای حکومتـی خـود بـا قـرص والیـوم می‌خوابند افزوده شده‌است. ابتدا با شکست در انتخابات ریاست جمهوری به والیوم روی آوردند، با افشای ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای بر تعـداد کسـانی که شب‌ها قرص والیوم می‌خوردند افزوده شـد و بعـد از انتخابـات مجلـس ششم بر تعداد آنها که شب‌ها بدون قرص والیوم خوابشان نمی‌برد، افـزوده شده‌است. نوعی روان پریشی در میان آقایان رواج یافته‌است. تعادل سیاسی و فکری خودشان را بکلی از دست داده‌اند. بیانیه‌های ضد و نقیضی کـه در باره بگیر و بندها صادر می‌کنند و یا خطبه‌های عجیب و غریبی که در نماز جمعه می‌خوانند حکایت از همین روان پریشـی دارد. شـاید خودشـان هـم متوجه این روان پریشی خویش نباشـند؛ بتدریـج دچـار آن شـده و بـه آن عادت کرده‌اند، اما مردم ماجرا را بو برده‌اند!

یادتان هست آقای خمینی در یکـی از سـخنرانی‌هایش کـه در باره تهدیدهای امریکـا پـس از اشـغال سـفارت امریکـا می‌کـرد، یکـی از قصه‌های شیرین و معنی‌دار مولوی را به نقل از مثنوی معنـوی نقـل کـرد. داستان شیر پیری که نعره‌ای می‌کشید تا دیگران را بترساند، اما از ترس، از خودش هم بادی خارج می‌شد!

تا حالا، حتما بارها در باره افزایش تعداد بیماران روانی و کسـب و کار پر رونق روانپزشکان چیزهائی شنیده‌اید و یا در مطبوعات خوانده‌ایـد. این افزایش آمار شامل حال خیلی‌ها در حکومت هم شده‌است. فقط مـردم در فشار حکومتی‌ها نیستند و بر اثر این فشارها گرفتار بیماری‌هـای روانـی نشده‌اند، بلکه آقایان هم زیر فشار مردم و بختـک انتخابـات گرفتـار انـواع بیماری‌های روانی شده‌اند. برایتان به نقل از یکی از روانپزشکان نیروهـای نظامی این چند خط را می‌نویسم و بقیه‌اش را خودتان بگیرید و بروید جلو:

«خیلی از پرسنل رده بالای سپاه دچار افسردگی و دپرسیون شده‌اند. اکثر مراجعه کنندگان به ما، نه تنها با محیط خودشان مشکل پیدا کرده‌اند، بلکه در زندگی خصوصی و خانوادگی‌شان هم با مشکلات روبرو شده‌اند. اعضای خانواده با آنها سرسازگاری ندارند. خیلی از مراجعه کنندگان رده بالای سپاه به قسمت روانپزشکی سپاه مراجعه می‌کنند از اینکه فرزندانشان با آنها همفکر نیستند و جور دیگری به زندگی نگاه می‌کنند رنج می‌برند. زبان مشترکی بین آنها وجود ندارد.»

معنای آنچه برایتان نقل کردم آنست که خانواده‌ها، دوم خردادی‌اند و فرماندهان و پرسنل رده بالای سپاه که دچار افسردگی شده‌اند و به نوعی روان پریشی دچار شده‌اند، هنوز در برابر دوم خرداد مقاومت فکری می‌کنند و در پادگان‌ها زیر فشار شستشوی مغزی قرار دارند. این افراد به محض اینکه از پادگان‌ها بیرون می‌آیند در شهر و خیابان و خانه با اندیشه‌های دیگر و با واقعیاتی غیر از آنچه که در پادگان‌ها به آنها تلقین می‌کنند روبرو می‌شوند. این فشار اجتماعی چهار سال است که ادامه دارد. پایان این روان پریشی و افسردگی‌های ناشی از بیگانگی با جامعه و خانواده یا دست زدن به عملیات جنون آمیز است و یا پیوستن به آندسته از فرماندهان و پرسنل سپاه که دلشان با مردم و با اصلاحات و دوم خرداد است.

نظر سنجی در صنایع نظامی

نتایج یک نظرسنجی را هم برایتان می‌نویسم که در همین هفته‌ها انجام شده تا نبض کار دستشان بیآید. نبض دستشان آمده، اما تندی آن بر روان پریشی‌ها افزوده است. این نظرخواهی در قسمت گسترش صنایع نظامی انجام شده است. نتیجه نظر سنجی چنین است: ۹۰ درصد پرسنل طرفدار ریاست جمهوری خاتمی برای دوره دوم‌اند!

هروئین و تریاک

تریاک را گران کرده‌اند و در عوض قیمت خرده فروشی هروئین را پائین آورده‌اند و همه جا در دسترس است. برای اینکه قیمت دستتان بیآید می‌نویسم: قیمت یک پاکت سیگار ۶۰۰ تومان است ولی یک بسته هروئین برای یکبار مصرف ۳۵۰ تومان است. اخیرا قرصی را هم وارد بازار کرده‌اند که هر عدد آن ۵۰ تومان قیمت دارد که بسرعت جسم و روان را نابود کرده و مرگ زودرس را می‌آورد. می‌گویند کسی که از این قرص مصرف می‌کند، حداکثر یکسال عمر می‌کند. ابتدا دست و پا ورم می‌کند و سپس زخم تمام بدن را می‌گیرد.

اعتیاد آنچنان شیوع پیدا کرده که دامن افراد مبارزه با مواد مخدر را هم گرفته است. شخصا با یک سرهنگ مبارزه با مواد مخدر در یک میهمانی بودیم. او پای بساط منقلی که صاحبخانه در یکی از اتاق‌ها پهن کرده بود، ابتدا سیر تریاک کشید و سپس همراه من راهی کنفرانسی شد که قرار بود در آن علیه مواد مخدر سخنرانی کند!

بربرهای خراسان و قتل زنان در مشهد!

اخبار مربوط به تعداد زنان‌هائی که در مشهد با روسری خودشان خفه شده و سپس جسد بی‌جانشان در گوشه و کنار خیابان‌های شهر انداخته می‌شود روز به روز بیشتر می‌شود. تا چند روز پیش مطبوعات از کشف ۱۲ جسد نوشتند و حالا چند روزی است که مطبوعات دیگر کمتر در این باره می‌نویسند، اما کشف جسد همچنان ادامه دارد. ابتدا نیروی انتظامی مشهد چند کارآگاه از تهران درخواست کرد تا شبکه قتل زنان را پیدا کند، اما خیلی زود آقایان متوجه شدند باید دست و پایشان را جمع کرده و به تهران باز گردند. تصمیم برای این قتل‌ها از بالا گرفته‌شده‌است. منظورم از بالا، آقای واعظ طبسی است که گفته بصورت ضربه‌ای فحشاء را از اطراف صحن حرم امام رضا جمع کنید. وسعت و بزرگی مشهد را با شهر قم مقایسه کنید و بعد وقتی درباره فحشاء در قم می‌نویسید، میزان گسترش این فحشاء را در شهر مشهد که هر سال چند میلیون زائر به آن ورود و خروج می‌کنند حدس بزنید. آقای واعظ علت را رها کرده و معلول را گفته از میان بردارید. گفته مشهد را نمونه مبارزه با منکرات کنید و کار این نمونه سازی با قتل زنان بیچاره و دربدری شروع شده که برای نان شب خود و فرزندانشان خود فروشی می‌کنند و صیغه این و آن می‌شوند. خود آقایان در نماز جمعه‌ها صیغه را ترویج کردند، همین آقای رفسنجانی مبتکر ترویج صیغه و حتی تشویق زنان باقی مانده از قربانیان جنگ به صیغه بود.

این نوع مبارزه‌ها، آدم‌کشی‌های بی‌ترحم و جنایاتی که توام با نمایشی از تعصبات مذهبی است، اغلب در مشهد بدست چند تشکیلاتی که از میان **بربرهای** خراسان درست کرده‌اند صورت می‌گیرد. این بربرها، از فقیرترین و درعین حال متعصب‌ترین شیعه‌های خراسانند.

ریشه آنها باز می‌گردد به هزاره‌های افغانستان و مغول‌ها. بعد از انقلاب، با پرداخت دستمزدی اندک، از میان آنها که بشدت فقیرند گروه‌های فشار را درست کردند و انداختند به جان سازمان‌های سیاسی. در حملاتی که در ابتدای انقلاب به متینگ‌ها و دفاتر احزاب سیاسی صورت می‌گرفت، این بربرها نوک تیز حملات بودند. بسیار متعصب هستند. آنها در اطراف مشهد و محله‌های فقیر نشین زندگی می‌کنند و تا زابل پراکنده‌اند. از میان جوانان آنها و با پول آستانقدس عده‌ای برای انواع جنایات سیاسی و مذهبی سازمان داده شده‌اند، به نوعی که الان در مشهد همه می‌گویند قتل اخیر زن‌ها کار بربرهاست و دستور از آقای واعظ است.

در ماجرای سفر انتخاباتی آقای خاتمی به مشهد، که مانع سخنرانی او شدند هم همین بربرها جلودار انصارحزب‌الله بودند. حتی برای تهدید ملی- مذهبی‌هائی که در مشهد دفاتر فرهنگی- اسلامی دارند، اغلب از طرف واعظ به آنها پیغام داده شده بود که اگر دفاتر خودتان را تعطیل نکنید شماها را می‌دهیم دست بربرها!

خدا داد عزیزی فوتبالیست تیم ملی از میان همین مردم فقیر و دربدر "بربر" برخاسته‌است، که الان گویا در یکی از تیم‌های امریکا بازی می‌کند. جالب است که او در مسابقه معروف ایران و امریکا، توانست یک گل به امریکا بزند. بعد از این بازی وقتی به ایران بازگشت به خدمت واعظ طبسی شرفیاب شد و واعظ به او اجازه داد یک شب با لباس خدام حرم امام رضا در حرم کشیک بدهد. این لباس و زرق و برقی که برای آن درست کرده‌اند شبیه لباس گارد واتیکان در رم است. این خدام پاسدار جان امام رضا که در خاک خفته نیستند، بلکه نقش گارد شاهنشاهی را برای واعظ طبسی بازی می‌کنند.

دیدار فرماندهان ارتش با واعظ طبسی!

به گزارش خبرگزاری «ایرنا»، روز ۳۰ فروردین مسئولان سیاسی و فرماندهان ارتش جمهوری اسلامی در خراسان به خدمت ایشان شرفیاب شدند. در این دیدار واعظ طبسی به دیدارکنندگان گفت: در برابر ناهنجاری‌ها موضع بگیرید!

از روزهای اول پیروزی انقلاب بحث پیرامون سمت‌گیری اقتصادی انقلاب آغاز شد و صف‌بندی‌ها شکل گرفت!

با شعار «اقتصاد اسلامی» مملکت را غارت کردند!

ع. سهند

از همان نخستین روزهای پس از سرنگونی نظام شاهنشاهی و اعلام رفراندوم برای تشکیل جمهوری اسلامی، محوری ترین بحثی که از حاشیه پیاده‌روهای اطراف دانشگاه تهران تا قلب مجلس تهیه قانون اساسی پیش رفت، "سیستم اقتصادی" پاسخگوی آرمان‌های انقلاب بود. دیدگاه‌های حزب توده‌ایران در باره سیستم اقتصاد ضروری برای جامعه انقلابی ایران مشخص و معین بود و در پلنوم ۱۶ دقیقا تنظیم و در نخستین شماره‌های "مردم" ارگان مرکزی حزب توده‌ایران انتشار یافته بود. جمع ناهمگونی از سازمان‌ها و گروه‌های چپ نیز کارپایه‌هائی را اعلام کرده و یا آن‌ها را بصورت پیشنهادات مطرح می‌کردند. پیشنهاداتی که از حکومت شوراها شروع شده و تا پیش بسوی نظام کمونیستی پیش می‌رفت! سازمان مجاهدین خلق ایران از "اقتصاد توحیدی" دفاع می‌کردند که در مجموع خود سمت گیری سوسیالیستی و عدالتخواهانه داشت و سازمان فدائیان خلق ایران نیز که کوشش داشت در قواره یک حزب سیاسی در صحنه حضور یابد نکاتی را به عنوان دیدگاه‌های اقتصادی خود منتشر کرد، که متاثر از فعل و انفعالات درون سازمانی دچار تغییرات بود. ابوالحسن بنی‌صدر نخستین فرد از میان جمع شورای انقلاب بود که با انگیزه مقابله با دیدگاه‌های مطرح کتاب « اقتصادی اسلامی » خود را منتشر کرد. دیدگاه‌هائی که آغشته و تاثیر گرفته بود از نگاه سه جهانی او. در بحث‌های مجلس خبرگان قانون اساسی، در بخش اقتصادی فشار افکار انقلابی حاکم برجامعه، بندهای مترقی از جمله اصول ۴۴ و – را، علیرغم فشارهای سنگین سرمایه‌داری تجاری ایران و جمعی از روحانیون طرفدار زمینداری بزرگ و مقدس بودن مالکیت در قانون اساسی تثبیت کرد.

این جدال با تصویب قانون اساسی پایان نیافت، زیرا مبارزه طبقاتی در اسناد و اوراق متوقف نمی‌شود. فشار بازاریهائی که سهم شیر را از انقلاب می‌خواستند در اشکال جدید خود تشدید شد. پیشاپیش همه حاج حبیب‌الله عسگراولادی مسلمان که در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی جای گرفته بود به مخالفت آشکار با اصول مترقی قانون اساسی برخاست و روحانیونی که از بیم سوابق خود در نظام شاهنشاهی و در هراس از واکنش‌های احتمالی آیت‌الله خمینی سکوت کرده بودند نیز بتدریج وارد میدان شده و پشت سر بازار قرار گرفتند. آیت‌الله گلپایگانی در راس این روحانیون قرار گرفت و به پشت گرمی بزرگ رهبران امروز موتلفه اسلامی، که آن زمان بخش مهمی از شورای ۳۰ نفره رهبری حزب جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دادند تبدیل شد.

این جبهه مخالفان اصول مترقی قانون اساسی در داخل کشور را، پس از مدتی تاخیر طیف راست مهاجر، با استفاده از رادیوهای فارسی زبانی که دراختیار داشت و سپس مطبوعاتی که با نام‌های مختلف و بصورت غیر حرفه‌ای در صحنه حاضر شده بودند تقویت کرد. مطبوعاتی که پس از یک دوره آزمون و خطا سرانجام یک کاسه شده و تبدیل به یک تریبون شدند:کیهان لندن!

آیت‌الله خمینی پس از چند عقب نشینی در برابر روحانیون طرفدار زمینداری بزرگ و صدور فرمان متوقف ماندن طرح واگذاری زمین به کشاورزان، در برابر فشار سرمایه‌داری بزرگ نیز امتیازهائی به آنها داد و اصل ۴۹ قانون اساسی برای دولتی کردن بازرگانی خارجی تعدیل شد! او از این مرحله به بعد، با پیش کشیدن طرح "احکام حکومتی" در برابر فشار روحانیونی که پشت بهانه‌های مذهبی پنهان شده و در برابر دولت میرحسین موسوی ایستاده بودند به مقاومت در برابر فشارها برخاست، گرچه ادامه جنگ و میداندار شدن سرمایه‌داری تجاری این مقاومت را گام به گام به ضعف و سستی کشاند!

در همین دوران است که « هاشمی رفسنجانی» بعنوان تئوریسین اقتصاد اسلامی در نماز جمعه‌های تهران ظاهر شد. او نقطه نظراتی را بعنوان اقتصاد اسلامی و تفاوت آن با اقتصاد سوسیالیستی و اقتصاد سرمایه‌داری مطرح کرد، که در همان زمان نیز هیچکس آن را جدی نگرفت، حتی مردمی که در نماز جمعه‌ها شرکت کرده و یا پای تلویزیون و رادیو حرف‌های او را می‌شنیدند و نمی‌دانستند سر و ته این حرف‌ها به کجا خواهد انجامید. نزدیک به دو دهه طول کشید تا از دل بحث‌هائی که ابوالحسن بنی‌صدر بعنوان « اقتصاد اسلامی» در ابتدای پیروزی انقلاب راه‌انداخته بود و بحث‌هائی که هاشمی رفسنجانی در باره « اقتصاد اسلامی» می‌گرد، برنامه فاجعه بار « تعدیل اقتصادی» ساخته و پرداخته امپریالیسم جهانی بیرون بیآید و بزرگترین فاجعه اقتصادی را زیر نام « سازندگی » ویرانه‌هائی که با « ادامه جنگ » به کشور تحمیل کرده بودند شکل بگیرد! فاجعه و برنامه‌ای که موجب شد تا بزرگترین نقدینگی تاریخ ایران در دست مشی آقازاده، تاجر قدیم وجدید و روحانی میلیاردر شده جمع شود و به پشتوانه همین نقدینگی و قدرت متکی به آن در برابر خواست و اراده ملی مردم ایران بایستد و رای آنها را در عمل باطل کند!

این درحالی است که نبرد بر سر سرانجام قطعی سمت گیری اقتصاد ایران و تثبیت این سمت گیری در حالیکه در سال‌های گذشته نیز ادامه داشته، اکنون و با تعمیق جنبش عمومی مردم ایران برای دفاع از آرمان‌های انقلاب ۵۷ بیش از پیش تشدید شده و خواهد شد. همانگونه که جنبش مردم و سخنگویان مختلف آن در داخل و خارج کشور نقطه نظراتی را در دفاع از اصول مترقی قانون اساسی بویژه در ارتباط با آزادی‌ها و اصول اقتصادی– مطرح می‌کنند، از سوی مخالفان داخل و خارج کشور جنبش نیز نقطه نظراتی برای تقابل مطرح می‌شود. در داخل کشور، مطبوعات موسوم به دوم خرداد، – در همان تعدادی که هنوز در صحنه باقی مانده‌اند– بتدریج از حکومت آقازاده‌ها، مافیای اقتصادی و عالیجنابان اقتصادی می‌نویسند و ادامه برنامه تعدیل اقتصادی را ادامه فاجعه اقتصادی برای کشور می‌دانند. تئوریسین « اقتصادی اسلامی» در نمازهای جمعه تهران در سال‌های اول انقلاب بزرگترین امپراطوری پسته، پتروشیمی، خطوط هوائی را در داخل کشور دایر کرده و در کشور عربستان از

سهامداران بزرگ خط هواپیمائی این کشور شده‌است (هاشمی رفسنجانی)، تعدادی از فرماندهان سپاه پاسداران بزرگترین شرکت‌های وارد کننده را دایرکرده‌اند و صنایع نظامی را صاحب شده‌اند و وفادار ترین نیروهای مذهبی طرفدار آرمان‌های انقلاب که در قلب جنبش کنونی جای گرفته‌اند هر لحظه با خطر یورش و سرکوب صاحبان نقدینگی، تجار بزرگ، روحانیون میلیاردر شده، صاحبان امپراطوری پتروشیمی (رفسنجانی- رفیقدوست) روبرو هستند. در خارج کشور، طیف چپی که در سال‌های اول انقلاب از حکومت شوراها یک گام پائین نمی‌آمدند صحبت از سمت گیری اقتصادی را مکرو می‌دانند و از کل جنبش کنونی مردم در داخل کشور شعار آزادی‌ها را کامل و قانع کننده یافته‌اند و عوامفریبی مخالفان جنبش برای مانور روی شعارها و خواست‌های اقتصادی را برای آنها گذاشته‌اند! سلطنت طلب‌ها که عمق جنبش را همانند مخالفان جنبش در داخل کشور درک کرده و از آینده آن بیمناکند، بار دیگر یکپارچه حمله به تعمیق جنبش و اصول مترقی قانون اساسی را شروع کرده‌اند. در این میان، یگانه نیروئی که همچنان بر تعمیق جنبش، تعمیق شعارها، طرح خواست‌ها و شعارهای اقتصادی بعنوان یک ضرورت پافشاری می‌کند توده‌ایها هستند. نیروئی که عملا نزدیک ترین هم پیوند جنبش و سخنگویان کنونی آن در داخل کشور محسوب می‌شود.

فریاد « مرگ بر توده‌ای» در جریان توطئه برهم زدن کنفرانس برلن، درواقع شعار « مرگ بر جنبش مردم» و « مرگ بر اتحاد عمل نیروهای طرفدار جنبش در داخل و خارج کشور» بود.

با این مقدمه بسیار فشرده و گذرا، بحث پیرامون کارزاری که علیه اصول مترقی قانون اساسی در بخش اقتصادی- در مطبوعات داخل کشور، از سوی رهبران مخالفان جنبش مردم و در خارج کشور، از جانب نویسندگان کیهان لندن و یا برخی گفتگوکنندگان با رادیوهای فارسی زبان خارج کشور جریان دارد قابل درک تر و ضرورت آن ملموس‌تر می‌شود.

سوسیالیسم اسلامی

در مقاله اقتصادی کیهان لندن مورخ ۱۵ مارس سال جاری تحت عنوان "سوسیالیسم اسلامی" از جمله آمده است: «در محافل کارشناسی و دانشگاهی ایران، انتقاد علیه اصول اقتصادی حاکم بر قانون اساسی جمهوری اسلامی بالا گرفته است. لبه تیز انتقادها متوجه اصل چهل و چهارم قانون اساسی است که مطابق آن باید بخش مهمی از اقتصاد ایران در انحصار دولت قرار گیرد. در گفتگویی با خبرگزاری دانشجویای ایران (ایسنا) که چهارشنبه هفدهم اسفند ماه انتشار یافت، دکتر موسی غنی‌نژاد، استاد اقتصاد دانشگاه صنعت نفت، به ابهامات قانون اساسی در عرضه اقتصادی پرداخت و خواستار اصلاح این قانون شد. غنی‌نژاد بر ایدئولوژی اقتصادی حاکم بر قانون اساسی، تاکید کرد که به گفته او «حاصل اندیشه‌های چپ یا سوسیالیستی است.» وی افزود «همان ایدئولوژی اقتصادی که قانون اساسی را بدین شکل درآورده هنوز هم بر افکار مسئولان و روشنفکران تسلط دارد.» اصل چهل و چهار این قانون، صنعت و بازرگانی را به سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی تقسیم می‌کند. بخش دولتی بسیاری از رشته‌های کلیدی کشور را از صنایع بزرگ گرفته تا بازرگانی خارجی، بانکداری و غیره در بر می‌گیرد. حال آنکه برای بخش خصوصی جایگاهی حاشیه‌ای قائل می‌شود و آنرا به سطح مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی تنزل می‌دهد. ایدئولوژی سوسیالیستی زمانی به قانون اساسی جمهوری اسلامی راه یافت که در بسیاری از کشورهای جهان، موج گسترده‌ای در راستای دولت‌زدایی و خصوصی‌سازی آغاز شده بود.»

برخلاف ادعای تبلیغاتی "کیهان لندن" و آقای موسی غنی‌نژاد مخالفت با صال ۴۴ قانون اساسی، پدیده تازه‌ای در جمهوری اسلامی نیست. طی نزدیک به ده سال حکومت ائتلافی رفسنجانی-موتلفه، این اصل قانون اساسی، در چارچوب سیاست‌های تعدیل اقتصادی و در جهت تامین منافع نامشروع سرمایه‌داری تجاری، زیر پا گذاشته شد. طی چهار سال اخیر نیز مخالفان اصل ۴۴ قانون اساسی، به کارشکنی‌های بنیادین علیه جنبش آزادیخواهی کشور ادامه داده و موفق شده‌اند از درون، دولت خاتمی را به رها کردن یکی از مهمترین وعده‌های انتخاباتی او یعنی کناره‌گیری و گسست کامل از سیاست‌های تعدیل اقتصادی وادارند.

آنچه را که "کیهان لندن" با اصرار می‌خواهد، بدیع و منتسب به "محافل کارشناسی و دانشگاهی ایران" معرفی کند. نظراتی است که متاسفانه در بالاترین سطوح دولت خاتمی هم تبلیغ شده و گام به گام و با رضایت کامل جناح ارتجاع و مطبوعات وابسته به آن و به هزینه مردم و جنبش دوم خرداد، می‌روند که به سیاست‌های کلان اقتصادی کشور تبدیل شوند. هرگاه که گامی متفاوت در این عرصه برداشته شده و سرمایه‌داری تجاری و طرفداران برنامه تعدیل اقتصادی و دوران سازندگی را رنجیده خاطر کرده، فرمانی از سوی رهبر صادر شده و اختیارات دولت را در این عرصه محدود کرده و مجمع تشخیص مصلحت را مسئول هدایت و رهبری بخش اقتصاد کرده‌است. مجمعی که اکثریت غالب آن در اختیار طرفداران تعدیل اقتصادی دولت هاشمی و سرمایه‌داری تجاری و روحانیون طرفدار زمینداری بزرگ و تجارت آزاد و تقدس مالکیت است.

محسن نوربخش، رئیس کل بانک مرکزی و یکی از افرادی که از جانب رهبر جمهوری اسلامی به عضویت مجمع تشخیص مصلحت نظام هم درآمده است، در بهمن ۱۳۷۷ طی مصاحبه با روزنامه خرداد، نظراتی را مطرح کرد که طبیعتا نباید از دید اقتصاد نویس "کیهان لندن" پنهان مانده باشد. او در این مصاحبه از آنجمله گفت: «در شرایط حاضر با این که تجارت خارجی در اصل ۴۴ قانون اساسی جزء فعالیت‌های انحصاری دولت است، بخش خصوصی بدون مانعی در این بخش فعالیت می‌کند. به این ترتیب مشخص می‌شود که انحصار تجارت خارجی که مورد نظر قانون اساسی است در بحث وضع مقررات و قانون است. این تفسیر مورد قبول همه و حتی شورای نگهبان است. بنابراین می‌توان استنباط کرد که در سایر فعالیت‌های اقتصادی که در این اصل آمده است نیز می‌تواند مثل تجارت خارجی عمل شود. یعنی در صنایع مادر و بزرگ، بانکداری و بیمه، کشتیرانی و هواپیمایی نیز انحصار دولت در وضع قانون و مقرارت باقی بماند و تصدی‌گری به بخش خصوصی سپرده شود.» (خرداد ۱۱ بهمن ۷۷)

تفسیر نوربخش و همفکرانش از اصل ۴۴ قانون اساسی بطور ساده این است که چون در زمینه تجارت خارجی، این اصل زیر پا گذاشته شده، پس می‌توان آنرا در همه موارد دیگر و حتی در زمینه صنایع مادر و زیربنایی نیز نادیده گرفت.

این تفسیر که مورد حمایت رهبر جمهوری اسلامی و اکثریت اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام و شوای نگهبان نیز هست، تامین منافع سرمایه‌داری تجاری و بوروکراتیک، ایجاد امکانات دست اندازی آن به صنایع و رشته‌های اقتصادی مادر و زیربنایی، تسلیم به فشارهای

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، ایجاد شرایط پذیرش تقاضای عضویت ایران به سازمان تجارت جهانی و در حمایت هموار کردن راه تبدیل شدن سرمایه‌داری تجاری و بوروکراتیک ایران به سرمایه‌داری کمپرادور، را دنبال می‌کند.

"راه توده" تاکنون بمناسبت‌های مختلف و از موضع دفاع از جنبش آزادیخواهی کشور، نقطه نظرات غنی‌نژاد را مورد بررسی و نقد قرار داده است. در اینجا نیز در رابطه با موضوع این نوشته، برخی از تازه‌ترین اظهار نظرات او را در زیر می‌آوریم:

موسی غنی‌نژاد در گفت و گوی با گروه اندیشه روزنامه ایران ضمن حمله به شعار عدالت اجتماعی و رد آن بمثابه مفهومی بیگانه با سنن ملی و مذهبی ایرانیان می‌گوید: «تاکید بر این شعارها به نظر من ناشی از ارزش‌های سوسیالیستی است تا برخاسته از ارزش‌های دینی. ما اصلا مفهوم عدالت اجتماعی را در سنت خود نداریم. اما طرفداران عدالت طوری صحبت می‌کند که گویی این اصل مهمترین اصل سنت دینی است». (ایران ۲۵ مرداد ۷۹). نامبرده در مصاحبه دیگری با روزنامه ایران متوقف شدن سیاست‌های تعدیل را عامل بروز رکود اقتصادی در کشور معرفی کرده و می‌افزاید: «الان کشور ما با مشکلات اقتصادی روبروست که ریشه آن به سال‌های ۷۴-۱۳۷۳ بازمی‌گردد. در این سال‌ها سیاست‌های تعدیل اقتصادی کنار گذاشته شد.» غنی‌نژاد با اشاره به دلایل کنار گذاشتن سیاست تعدیل گفت «یکی از دلایل، اعتراض چپ‌هایی بود که معتقد بودند این سیاست تعدیل، نظام سرمایه‌داری را ایجاد می‌کند». (ایران ۱۷ مرداد ۷۹)

غنی‌نژاد در جای دیگری مخالفت با جهانی شدن امپریالیستی را ضد مدرنیته خوانده و می‌گوید: «مخالفت برخی جریانات داخلی با جهانی شدن موجب گردیده مسئولان کشور حتی جرائت نکنند بگویند برای عضویت در سازمان تجارت جهانی درخواست داده‌ایم. جهانی شدن با شتاب روزافزون مرزهای اقتصادی را در می‌نوردد، اما آقایان هنوز به فکر بررسی شرایط عضویت در سازمان تجارت جهانی هستند. برای کشورهای پیشرفته ایدئولوژی ضد جهانی شدن و ضد مدرنیته معنا دارد، اما نمی‌دانم مخالفین ایرانی پدیده مذکور چطور منافع کشور ما را در این زمینه تعریف می‌کنند». (حیات نو ۲۹ بهمن ۷۹)

لازم بیادآوری است که نامبرده که استاد اقتصاد دانشگاه صنعت نفت است، تاکنون حتی کلامی در رابطه با سیاست‌های مغایر منافع ملی وزرات نفت از قبیل پیش فروش ۲ میلیارد دلار نفت به قیمت بشکه‌ای ۶ دلار در سال ۱۳۷۸، انعقاد قراردادهای موسوم به بیع متقابل با انحصارات نفتی غربی و تصویب طرح برخورداری منطقه و غیره اقتصادی انرژی پارس و منطقه ویژه سرخس (که سرپرست آنرا واعظ طبسی تعیین می‌کند) به زبان نیاورده و بطور ضمنی از همه این سیاست‌ها که حاکمیت ملی و اقتدار دولت را از بین می‌برند، حمایت کرده است. آن اقتدار ملی که "رهبر" از آن دادن سخن می‌دهد، برای حفظ اقتدار سرمایه‌داری مافیائی حاکم بر این عرصه‌های اقتصادی است.

در رابطه با این نظر "کیهان لندن: که اصل ۴۴ قانون اساسی زمانی تصویب شد که در بسیاری از کشورهای جهان، موج گسترده‌ای در راستای دولت‌زدایی و خصوصی‌سازی آغاز شده بود، لازم بیادآوری است که اولا این اصل انعکاس خواست ملی ایران و واکنشی ملی در قبال سیاست‌های اقتصادی رژیم سرنگون شده بود و ثانیا چرا به سرنوشت کشورهایی که در دو دهه گذشته راه خصوصی‌سازی و دولت‌زدایی را در پیش گرفته‌اند، توجه نمی‌کنید.

ترکیه یکی از کشورهای مورد نظر "کیهان لندن" است که از اوائل دهه ۱۹۸۰ سیاست‌های تعدیل اقتصادی را در پیش گرفت. بحران اقتصادی حاکم بر آن کشور، ورشکستگی کامل اقتصاد آن، نزدیک به ۳۰ میلیارد دلار وام بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول جهت تزریق به اقتصاد بیمار و از پا افتاده ترکیه، تظاهرات گسترده هفته‌های اخیر و سرکوب خشن آن تظاهرات از جمله نتایج سیاسی است که "کیهان لندن" تبلیغ می‌کند.

مصر یکی دیگر از کشورهایی است که قبل از تدوین قانون اساسی ایران و در زمان ریاست جمهوری انورالسادات، حرکت به سمت اقتصاد آزاد را درپیش گرفت و امروز در جائی است که "کیهان لندن"، غنی‌نژادها و دیگر هواداران رنگارنگ قرار دادن ایران در مدار سیاست‌های امپریالیستی، در صدد سوق دادن ایران به آن نقطه هستند. جهت اطلاع از وضعیت اقتصادی مصر، بعنوان یک عضو سازمان تجارت جهانی و شریک استراتژیک آمریکا در منطقه بخشی از مقاله‌ای را که سال گذشته بهنگام سفر رسمی حسنی مبارک به آمریکا در الاهرام هفتگی منتشر شد را در زیر می‌آوریم: «صادارت آمریکا به مصر در حال حاضر سالانه بالغ بر ۴ میلیارد دلار است، در حالیکه مصر حدود ۷۰۰ میلیون دلار در سال کالا به ایالات متحده صادر می‌کند. این عدم توازن در تجارت بین دو کشور با وجود "روابط استراتژیک نزدیک" بین دو کشور قابل درک نیست. در حال حاضر بخش قابل توجهی از یکی از مهمترین صادرات مصر، یعنی محصولات نساجی در نتیجه سیاست‌های حمایتی آن کشور به بازار آمریکا راه ندارد. صنایع نساجی آمریکا و نمایندگان آنها در کنگره آن کشور به انحاء مختلف بر سر راه صادرات محصولات نساجی مصر مانع ایجاد می‌کنند. به گفته "محمد قاسم"، مسئولان اتحادیه صادرکنندگان محصولات نساجی مصر، در نتیجه تعرفه موجود در آمریکا، بخش ناچیزی از منسوجات مصری مانند قالی و لباس رقص (عربی) به آن کشور راه پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد تنها راه افزایش صادرات مصر به آمریکا ایجاد یک منطقه آزاد تجاری بین دو کشور باشد. سفیر آمریکا در مصر، دو هفته پیش در دیدار با هیات اتاق بازرگانی آمریکا در این باره چنین گفت: «صادرکنندگان مصری می‌توانند از طریق مناطق آزاد تجاری موجود در منطقه، کالاهای خود را به آمریکا صادر کنند.» پیشنهاد سفیر آمریکا بدین معناست که مصر تنها از طریق طرح‌های مشترک اقتصادی با اسرائیل، می‌تواند به بازار آمریکا دست یابد. سیاست فشار بر مصر به همکاری اقتصادی با اسرائیل، در جهت افزایش صادرات محصولات نساجی کشاورزی خود به بازار آمریکا، سئوالات جدی را در رابطه با آمادگی آمریکا به برخورد برابر با مصر را مطرح می‌کند. سئوالاتی که بدون تردید بر آینده روابط استراتژیک بین دو کشور و تحول این روابط اثر خواهد گذاشت.» (الاهرام هفتگی ۲۴ ژوئیه ۱۹۹۹)

با توجه به آنچه که مختصرا گفته شد، بدرستی می‌توان نتیجه گرفت که "کیهان لندن" و روشنفکرانی مانند غنی‌نژاد که به پا منبرخوانی برای سیاست‌های اقتصادی ارتجاع مذهبی مشغولند، شرمگین از شباهت غیر قابل انکار و خیره‌کننده بین سیاست‌های اقتصادی مطلوب خود و سیاست‌های مورد حمایت ارتجاع مذهبی، حساب شده و در جهت انحراف افکار عمومی، سرمایه‌داری غارتگر و فاسد تجاری و عملکرد آنرا "سوسیالیسم اسلامی" قلمداد کرده و در پی آنند که با یک تیر دونشان را هدف قرار داده، از یک طرف همگرائی اقتصادی خود با سیاست‌های کلان اقتصادی ارتجاع مذهبی را پنهان کرده و از طرف دیگر به خیال خود، اندیشه‌های چپ و سوسیالیستی را بدنام کرده و با این اندیشه‌ها تسویه حساب طبقاتی کنند.

"آیت‌الله منتظری" آزاده‌ای در اسارت روحانیون انگلیسی!

آیت‌الله منتظری شاید برای نسل جوان امروز ایران چهره‌ای متفاوت در میان روحانیون حکومتی باشد، اما برای حزب توده‌ایران، این روحانی آزاده چهره‌ای شناخته شده و قدیمی است. همانگونه که فرزند شهیدش "محمدمنتظری" چهره‌ای آشنا بود. در میان اپوزیسیون داخل و خارج کشور نیز، شاید امروز و بدلیل مواضع قاطع و سازش ناپذیری که آیت‌الله منتظری در برابر بی‌عدالتی‌ها، در برابر اختناق حکومتی و در برابر جنایات و اشتباهات ۲۰ ساله گذشته اتخاذ کرده و بر آن پای می‌فشارد، باشند جریانات سیاسی و یا افرادی که به نقش و تاثیر او در جمهوری اسلامی بیش از گذشته بیاندیشند. در این زمینه نیز حزب توده‌ایران با توجه به آشنائی دیرینه برخی رهبران حزب از سال‌های طولانی زندان با آیت‌الله منتظری، از همان ابتدای پیروزی انقلاب سیاستی واقع بینانه در برابر مواضع او داشت و همچنان نیز دارد. مواضع حزب ما، در اوج تبلیغات خصمانه و ارزان قیمتی که اپوزیسیون راست خارج کشور، مخالفان عملکردهای رهبران وقت جمهوری اسلامی در داخل کشور و رادیوهای فارسی زبان خارج کشور بدان دامن می‌زدند، هرگز تسلیم این شانتاژها و تخریب شخصیت‌ها نشد و بر مشی اصولی خود پای فشرد.

البته اکنون وضع به گونه‌ای دیگر است. آیت‌الله منتظری کتاب خاطرات خود را منتشر کرده و پرده از بسیاری حقایق پشت صحنه حکومتی در آن سال‌ها برداشته‌است، او را، در جریان یک توطئه بزرگ، که یک سر آن به رهبران حجتیه و فراماسونری جدید در جمهوری اسلامی و نفوذ در بیت‌آیت‌الله خمینی باز می‌گردد و سر دیگرش به انگلستان، از قائم مقامی رهبری عزل کرده و در خانه‌اش محبوس ساخته‌اند. او در شدیدترین تنگناهای سیاسی، خانوادگی (فرزندش سعید منتظری نیز اکنون بعنوان گروگان در زندان دادگاه ویژه روحانیت بسر می‌برد) و تبلیغاتی بسر می‌برد، اما بی‌اعتناء به همه این فشارها و تنگناها بر مواضع خود پای می‌فشارد و بر جمهوریت، آزادی، حکومت مردم، نفی قدرت مطلقه ولی فقیه، انتخابی بودن رهبر و بسیاری موارد دیگر پای می‌فشارد که همگی بخش‌هائی از خواست‌های جنبش کنونی مردم ایران است! او بعنوان یکی از انگشت شمار روحانیون صادقی تبدیل شده‌است که از اشتباهات سیاسی گذشته خود نیز انتقاد می‌کند و آن را با مردم در میان گذاشته و می‌گذارد. حمایت قاطع او از نتیجه انتخابات دوم خرداد ۷۶ و جنبش مردم موجب شد تا خانه او را به زندان وی تبدیل کنند. حمله‌ای که پس از پشتیبانی قاطع وی از جنبش مردم علیه او سازمان داده شد و اوباشی که به خانه‌اش یورش بردند، همگی تحت رهبری سه روحانی وابسته به محافل قدرت مافیائی رهبری شد: آیت‌الله جنتی، آیت‌الله یزدی و حجت‌الاسلام علی فلاحیان.

خود وی در خاطرات، ضمن نام بردن از این سه روحانی به عنوان رهبران آخرین یورش به خانه‌اش، از چند یورش نوبتی دیگر به خانه‌اش نیز یاد می‌کند که همگی در دوران "سازندگی" هاشمی رفسنجانی و "رهبری" علی خامنه‌ای صورت گرفت. یعنی در دهسال دوم جمهوری اسلامی که باید آن را نیمه دوم آن ۲۰ سالی دانست که طی آن بسیاری از رهبران جمهوری اسلامی به انقلاب و گذشته خود پشت کردند و در برابر مردم و انقلاب ایستادند، به یاران دیروز خود که بر مواضع گذشته خود پای می‌فشردند حمله بردند و آن‌ها را از مقاماتی که داشتند عزل کردند و میدان قدرت و حکومت را به ارتجاع مذهبی، سران بازار، رهبران شناخته شده حجتیه و روحانیون ساواکی و انگلیسی سپردند.

آیت‌الله منتظری در کتاب خاطراتش در باره یورش‌هائی که پس از درگذشت آیت‌الله خمینی به خانه وی صورت گرفت، از دو روحانی دیگر نیز یاد می‌کند که نقش رهبری آن یورش‌ها را داشتند: حجت‌الاسلام محمدی ریشهری و حجت‌الاسلام حسینیان. روحانی افشاء شده‌ای که با نام مستعار «خسرو» عامل بسیاری از جنایات در زندان‌های جمهوری اسلامی، در وزارت اطلاعات و امنیت و در جریان قتل‌های زنجیره‌ای بوده و اکنون نیز سازمان اطلاعات و امنیت را در کنار دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه انقلاب (مجموعه قوه قضائیه) سازمان داده و در ماجرای یورش به نیروهای ملی مذهبی و بازجوئی از دستگیر شدگان نقش آفرین پشت صحنه‌است.

کتاب خاطرات آیت‌الله منتظری، علاوه بر نکاتی که طبعا بعنوان اسناد مورد تائید و پیگیری است (از جمله در باره قتل‌عام زندانیان سیاسی) حاوی نکات بسیار مهم دیگری نیز هست، که دقت بیشتر روی این نکات برخی نکات کور مربوط به تحولات درون حاکمیت و سازماندهی‌های مخفیانه را فاش می‌سازد. تحولاتی که امروز در قبضه شدن قوه قضائیه در دست تربیت شدگان مدرسه حقانی و نقش رهبری‌کننده حجتیه بر این مدرسه را نشان می‌دهد. همین سازماندهی‌ها برای قبضه وزارت اطلاعات و امنیت، زندان‌های جمهوری اسلامی، رهبری بسیج سپاه پاسداران و جلب شماری از رهبران درجه اول سپاه پاسداران به شبکه مافیائی حجتیه صورت گرفته‌است که نتیجه‌اش ایستادن این تشکل‌های بهم پیوسته در برابر دولت خاتمی، مجلس ششم و جنبش عمومی مردم ایران است!

از جمله نکات بسیار قابل توجه در کتاب خاطرات آیت‌الله منتظری، اشارات مکرر او به توطئه یورش به مدرسه‌ایست که او در دوران قائم مقامی خود سازمان داده و در آن کادر مذهبی و روحانی تربیت می‌شده‌است. این مدرسه ۲ هزار طلبه را آموزش می‌داده و هزینه آن توسط آیت الله منتظری و با استفاده از سهم امامی که در اختیار داشته اداره می‌شده‌است. زمینه‌چینی برای بسته شدن این مدرسه، پیش از عزل وی از قائم مقامی رهبری ترتیب داده می‌شود و رهبری این توطئه را نیز محمدی ریشهری برعهده داشته‌است. یعنی یکی از فارغ‌التحصیلان اولیه مدرسه حقانی. آیت‌الله منتظری می‌نویسد که آنقدر نزد امام علیه این مدرسه تفتین کردند تا بالاخره رضایت ایشان را برای بستن آن گرفتند. آیت‌الله منتظری می‌خواسته کادر تربیت کند، اما آنها که در اساس با نوع اندیشه مذهبی آیت‌الله منتظری مخالف بودند و در جریان انتشار کتاب «شهید جاوید» بیشترین همکاری را علیه آیت‌الله منتظری و همفکرانش با ساواک کرده بودند، خیلی زود نتیجه این کادر سازی را حدس زده و بستن این مدرسه را

در اولویت قرار دادند. آنها که در اندیشه قبضه قدرت در دهه دوم جمهوری اسلامی بودند و آنها که تدارک برکناری آیت‌الله منتظری را می‌دیدند، ابتدا مدرسه مربوط به او را بستند و سپس بر رونق و گسترش مدرسه حقانی افزودند. کادری که آیت‌الله منتظری می‌خواست تربیت کند، یا سرگردان شدند، یا شناسائی شده و از دستگاه‌های دولتی کنار گذاشته شدند و یا به خدمت گرفته شدند. به این ترتیب، مدرسه حقانی و مدارس وابسته به آن، کسانی را تربیت کردند که امروز نبض قوه قضائیه را در اختیار دارند. در دهه دوم جمهوری اسلامی و با حکم مادام‌العمری که رهبر جدید جمهوری اسلامی برای واعظ طبسی بعنوان تولیت آستانقدس رضوی صادر کرد، سیل حمایت‌های مالی آستانقدس رضوی به سوی مدرسه حقانی و مدارس وابسته به آن سرازیر شد و در عرض چند سال، صدها روحانی تازه نفس از مدرسه حقانی بیرون آمدند و ده‌ها و صدها جوان غیر روحانی دوره‌های فشرده این مدرسه را دیدند و مصدر امور شدند. از آن جمله‌است "سعید مرتضوی"، قاضی تعطیل‌کننده مطبوعات! حتی نظامیانی مانند «نقدی»، مسئول حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی که علیرغم محکومیت در دادگاه هرگز کسی نتوانست او را روانه زندان کند و با آنکه از حفاظت اطلاعات به بخش تجسس و تحقیق نیروهای انتظامی منتقل شده همچنان در دایره جمع هدایت‌کنندگان انصار حزب‌الله و شبکه اطلاعاتی جدید قوه قضائیه قرار دارد دوره کوتاه و فشرده همین مدرسه را طی کرده‌است.

آیت‌الله منتظری اخیرا پیرامون کتاب خاطرات خود، به سئوالاتی که یکی از مقلدان قدیمی‌اش از وی کرده پاسخ داده‌است. این مصاحبه پاسخی است به برخی اظهار نظرهای توطئه آمیز روحانیون حکومتی در این زمینه که در کتاب خاطرات آیت‌الله منتظری اسرار نظام افشاء شده‌است. اظهار نظرهائی که نه تنها مبنای پرونده سازی برای فرزند زندانی وی «سعید منتظری» قرار دارد، بلکه زمینه اقدامات قضائی علیه شخص وی نیز می‌تواند باشد! مهمترین و کلیدی‌ترین سئوالی که در این مصاحبه مطرح شده، سئوالی است در باره قتل‌عام زندانیان سیاسی. رویداد جنایتکارانه‌ای که آیت‌الله منتظری، به قیمت بزرگترین ضربات سیاسی که به وی وارد آمد، با جسارت تمام در برابر آن ایستاد. در این پاسخ آیت‌الله منتظری تلویحا این مسئله را طرح می‌کند که فتوای محاکمه مجدد زندانیان سیاسی را یا بر اثر بیماری و ضعف از آیت‌الله خمینی گرفتند و یا اساسا این توطئه حداقل در باره قتل‌عام توده‌ای‌ها- بدون هماهنگی با وی صورت گرفته‌است. قضاوت در این باره بسیار دشوار است و به اسناد و مدارک معتبر نیازمنداست. به همین دلیل عین سئوال و جواب را بدون هر نوع قضاوتی در زیر می‌آوریم. قتل‌عام زندانیان سیاسی، در حقیقت ادامه یورش به حزب توده‌ایران، توسط سازماندهندگان انگلیسی آن یورش بود. یورشی که سر آغاز انحراف جدی در مسیر انقلاب، ادامه جنگ با عراق و انواع توطئه‌های دیگر علیه انقلاب و انقلابیون شد و از این نظر یک نقطه عطف در تاریخ انقلاب بهمن ۵۷ است. تشابه آن یورش و قتل‌عام انگلیسی، با آنچه که اکنون برای سرنوشت نیروهای ملی-مذهبی و جنبش کنونی در تدارک هستند نیز ما را بر آن می‌دارد تا با دقت بیشتری آن یورش، قتل‌عام زندانیان سیاسی در دهه اول جمهوری اسلامی و اهداف واقعی از یورش کنونی به نیروهای طرفدار جنبش مردم در داخل کشور پیگیری شود.

پاسخ آیت‌الله منتظری به اتهام افشای اسرار نظام:

اگر قتل‌عام زندانیان درست بوده، چرا از آن دفاع نمی‌کنید!

مصطفی ایزدی، از مقلدان قدیمی آیت‌الله منتظری است و به همین دلیل نیز تا کنون بارها روانه زندان شده‌است. پس از آنکه برخی رهبران جمهوری اسلامی در خفا و یا بصورت علنی عنوان کردند که انتشار کتاب خاطرات آیت‌الله منتظری اسرار نظام را فاش کرده و به حیثیت آیت‌الله خمینی لطمه زده‌است، مصطفی ایزدی، در همین ارتباط چند سئوال بصورت کتبی از آیت‌الله منتظری کرد. از جمله کسانی که ادعای فاش شدن اسرار نظام را مطرح کرد حجت‌الاسلام" مجید انصاری"، سرپرست سابق زندان‌ها و نماینده کنونی مجلس است.

آنچه را در زیر می‌خوانید فشرده‌ای از پاسخ های آیت‌الله منتظری به سئوالات مصطفی ایزدی است.

«... کتاب خاطرات در سطح محدودی با مشقت‌های فراوان تکثیر شد و متاسفانه مامورین دادگاه ویژه پس از بازداشت فرزندم "سعید" نسخه‌های موجود آن را در ضمن سایر اشیاء به غارت بردند و طبعا ناچار شدم بگویم آن را نیز در سایت اینجانب در اینترنت بگذارند. متاسفانه در عصر ارتباطات جهانی، آقایان می‌خواهند به سبک و روش پانصد سال پیش حکومت کنند... من هیچگاه به دنبال ریاست و مقام نبوده‌ام وگرنه می‌توانستم با مداهنه و سازش‌کاری و مصلحت سنجی شخصی با مشکلات انقلاب برخورد نمایم و در برابر تندروی‌ها و خلافکاری‌های مشهود سکوت نمایم تا مقام و موقعیت خویش را حفظ کنم. برخی مسئولین همین امر را به من توصیه می‌کردند. بسیار ساده‌انگاری است که اتفاقات و حوادثی را که به وقوع پیوسته طبیعی و عادی پنداریم و دست‌های پشت پرده و جریانات مرموز را بی‌تاثیر در این حرکات بدانیم. من همان زمان این نکته را در برخی نامه‌هایم به مرحوم امام نوشتم و یادآور شدم که آنچه را حضرتعالی معتقد بودید با آنچه با نام شما جریان دارد و عمل می‌شود تفاوت زیادی دارد. ایشان هرگز به مظالمی که به نام ایشان انجام شد راضی نبودند. وضع مزاجی و کسالت شدید ایشان زمینه را فراهم کرد تا کارهای زیادی به نام ایشان انجام شود و یا گزارش‌هائی برخلاف واقع به ایشان بدهند و سپس مقاصد خویش را تعقیق نمایند، مانند:

۱- گزارش پیروزی‌ها و پیشرفت‌های غیر واقعی و حتی گزارش تعداد اندک شهدا در جبهه‌ها که زمینه ادامه جنگ شد که سرانجام پس از آن همه ضایعات و تلفات و شهدای فراوان، با کسب آگاهی و گزارش‌واقعی، ایشان قطعنامه را قبول و به تعبیر خودشان «جام زهر» را نوشیدند.

۲- گزارش‌هائی که منجر به دستور اعدام چند هزار زندانی شد. در حالی که قبلا محکوم به چند سال زندان شده بودند.

بدیهی است که ایشان علم غیب نداشتند و در این اواخر در حال بیماری به سر می‌بردند و به توصیه پزشکان لازم بود در حال استراحت و به دور از هیجانات باشند، و از طرف دیگر ایشان به وزارت اطلاعات که دیدیم سرانجام کارش به کجا رسید و برخی از مسئولین اعتماد کامل داشتند و یا، هرچند به ملاحظه حال ایشان برخی از مسائل واقعی به ایشان گزارش نمی‌شد و در نهایت نتیجه کار همان شد که همه مشاهده کردیم...

من می‌گویم چرا واقعیت‌ها را به ایشان گزارش ندادید؟ چرا سال‌ها بعد از رحلت ایشان هنوز از نام ایشان استفاده ابزاری می‌کنید؟

این جماعت سرانجام با آن همه تبلیغات مستمر در ۲ سال گذشته انقلاب را ناکام نموده تا جائی که متاسفانه دیگر برای نسل جدید نه جاذبه دارد و نه پیامی خوش، و امروز شاهد وضعیت اسف بار مادی و معنوی جوانان می‌باشیم و خود را به شعارهای تکراری و توخالی قانع ساخته‌ایم. تهمت انتقام از امام به من را نوعا کسانی مطرح می‌کنند که رفتار خودشان نقش اساسی در اوضاع نابسامان کشور داشته و دارد و همواره در صدد تفتین و جدائی بین من و معظم‌له بوده‌اند و در محافل خود تقابل بین من و ایشان را ترویج می‌کردند و امروز که بخشی از حقائق روشن شده این اتهام را با زبانی دیگر مطرح می‌کنند.

من با روش‌های مخفی کار و به حساب نیاوردن ملت در حاکمیت و اداره کشور مخالفم. در عصر ارتباطات مدرن جهانی چیزی مخفی نمی‌ماند، زیرا حوادث مهم از راه‌های مختلف در سطح جهان منعکس می‌گردد. چند چیز ممکن است ادعا شود که از اسرار نظام بوده‌است

۱- نامه منسوب به مرحوم امام خطاب به قضات دادگاه‌های انقلاب سراسر کشور در رابطه با اعدام زندانیان. در صورتی که اعدام‌ها کاری است که ۱۲ سال پیش انجام شد و دنیا هم مطلع شد و تحلیل و تفسیرهای مختلف رسانه‌های جهانی نسبت به آن نیز به اطلاع ملت رسید و این موضوع یک سر نظامی یا امنیتی حکومت به شمار نمی‌آید تا لازم باشد مخفی بماند. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم اعدام‌های مزبور به حساب جمهوری اسلامی و سران آن گذاشته شده‌است، زیرا باور کردنی نیست که چند هزار زندانی که دوره محکومیت خویش را می‌گذرانند بدون دستور یک دفعه همه ممنوع الملاقات شوند و در ظرف مدت کمی اعدام شوند. اگر چنین کاری خوب و لازم بوده و به دستور امام انجام گرفته است چرا از نام بردن آن و یا انتساب آن به ایشان نگران شویم؟ چگونه ممکن است کاری خوب و مطابق مصلحت باشد و مرحوم امام هم به گفته آقایان دستور آن را داده باشند، ولی نام بردن از آن به ضرر اسلام و انقلاب باشد؟ و اگر این عمل بد و برخلاف مصالح دینی و ملی بوده‌است چرا متصدیان آن راضی شدند به نام مرحوم امام چنین کار بدی صورت پذیرد. چه مصلحتی بالاتر از دفاع از مظلومینی که ناعادلانه خون آنان ریخته شده است، گرچه از مخالفین ما باشند.

۲- موضوع دیگری که ادعا شده از اسرار بوده اوضاع و مسائل جبهه‌های جنگ است. آیا آشفتگی در فرماندهی و برخی اشتباهات و گزارش‌های غلط و ناهماهنگی بین ارتش و سپاه از اسرار بود؟ ما خیال می‌کنیم اگر سرمان را زیر برف کردیم دیگران ما را نمی‌بینند. آیا خرید سلاح از امریکا و آمدن هیات امریکائی به سرپرستی مک فارلین به تهران از اسرار است؟ این موضوع را خارجی‌ها بهتر از ما می‌دانند و کتاب‌ها راجع به آن نوشته‌اند. جریان مک فارلین در کشور ما به بهانه اینکه از اسرار نظام است از مردم و نیروهای انقلابی مخفی نگه داشته شد، ولی در خود امریکا دیدیم که چگونه در معرض افکار عمومی قرار گرفت. متاسفانه درکشور ما همین کلمه "اسرار نظام" بهانه‌ای شده‌است برای فرار مسئولین بالا از پاسخگوئی به ملت و افکار عمومی...»

یورش به حزب توده‌ایران در دو نوبت انجام شد. ابتدا در تاریخ ۶ بهمن ۶۱ و سپس روزهای ۹ و ۱۰ اردیبهشت سال ۶۲ بخشی از رهبری حزب را که در یورش اول دستگیر کرده بودند زیر وحشیانه‌ترین شکنجه بردند تا از آنها اعتراف به توطئه کودتا و براندازی بگیرند. یورش دوم را با همین مستمسک سازمان دادند. در یورش نخست، زندان توحید یا بند ۳ هزار (کمیته مشترک ضد خرابکاری زمان محمدرضا شاه و زندان آگاهی دوران رضا شاه) را برای بازجوئی‌های زیر شکنجه آماده کرده بودند و در یورش دوم علاوه بر این زندان و شکنجه‌گاه، ابتدا زندان عشرت آباد (زندانی که اکنون نیروهای ملی مذهبی را به آنجا برده‌اند) را نیز اختصاص به توده‌ای‌های دستگیر شده دادند و سپس کار تقسیم زندانیان بین زندان‌های اوین، گوهردشت و قزلحصار شروع شد.

در فاصله دو یورش، باقی مانده هیات سیاسی و هیات دبیران کمیته مرکزی حزب، کار رهبری حزب را برعهده گرفت و سازماندهی حزب را برای دوران جدیدی که با این یورش عهد شکنانه، ضد انقلابی و انگلیسی آغاز شده بود شروع کرد. نقطه محوری کار تبلیغاتی رهبری حزب در این دوران بر دو پایه اساسی قرار داشت:

۱- آماده سازی اعضاء و هواداران حزب برای دوران جدیدی که شروع شده بود و در آخرین پرسش و پاسخ‌های نورالدین کیانوری نیز با دلسوزی بسیار نسبت به آینده انقلاب در باره آن پیش بینی‌هائی شده بود؛

۲- هوشیار کردن صادق‌ترین بخش روحانیون و مذهبیونی که در حاکمیت قرار داشتند و یک جریان انگلیسی در حاکمیت و روحانیت توانسته بود آنها را در جریان یورش به حزب توده‌ایران منفعل و یا حتی همگام با خویش سازد. رهبری حزب توده‌ایران در این مرحله بسیار کوشید به این روحانیون و مذهبیون طرفدار آرمان‌های انقلاب بهمن ۵۷ بقبولاند و ثابت کند که یورش به حزب توده‌ایران، سرآغاز یورش به صفوف نیروهای حاضر در حاکمیت انقلاب و به قلب انقلاب است و هرگز در حد یورش به حزب باقی نخواهد ماند. از آنجا که این یورش، یورش به انقلاب است، دامن همه انقلابیون را خواهد گرفت. آنها که یورش را سازمان داده‌اند با انقلاب مسئله دارند نه با نماز خواندن و یا نماز نخواندن توده‌ای‌ها. بنابراین هرکس که از انقلاب دفاع کند از نظر آنها باید از صحنه حذف شود. پس از یک سلسله توطئه‌هائی که امریکا و انگلیس و دیگر قدرت‌های امپریالیستی از بیرون مرزهای کشور علیه انقلاب سازمان داده و به اجرا گذاشته و در آن ناکام مانده بودند، اکنون طرح یورش به انقلاب از درون سازمان داده‌شده و بیمناک‌ترین طبقات و اقشار نسبت به تداوم انقلاب و حفظ دستآوردهای آن در این یورش دست دارند: سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران، روحانیون طرفدار زمینداری بزرگ و طرفداران مقدس بودن سرمایه در اسلام!

در همین ارتباط، علاوه بر نامه‌هائی که رهبری بین دو یورش، با همین تحلیل و مضمون به مقامات بلند پایه جمهوری اسلامی و در راس آنها به آیت‌الله خمینی نوشته و به دفاتر آنها ارسال داشته بود، به "علی‌خاوری"، دبیر کمیته مرکزی و عضو هیات سیاسی حزب توده‌ایران که در ماموریت خارج کشور بسر می‌برد نیز توصیه کرد تا نقطه نظرات حزب در این مورد را شخصا با آیت‌الله منتظری در میان بگذارد. آن دو مدت‌ها در زندان قزل قلعه با یکدیگر هم بند بودند و یکدیگر را از نزدیک و بخوبی می‌شناختند. این توصیه رهبری وقت حزب در قالب نامه‌ای خطاب به آیت‌الله منتظری عملی شد و «علی خاوری» نامه‌ای تحلیلی و با ذکر آشنائی‌های خویش با آیت‌الله منتظری در سال‌های هم‌بندی با وی در زندان‌های شاه برای آیت الله منتظری نوشت. مضمون و محتوای این نامه، همان تحلیل و ارزیابی هیات اجرائیه بین دو یورش نسبت به انگیزه‌ها و دلائل یورش به حزب توده‌ایران بود. با توجه به نقش ارزنده‌ای که آیت‌الله منتظری در دفاع از آزادی و آزادگی و دفاع از انقلاب و نیروهای انقلابی برعهده دارد و همچنین با توجه به ضرروت برشماری انگیزه‌های یورش به

نیروهای ملی مذهبی که شباهت‌های انکار ناپذیر با یورش به حزب توده‌ایران دارد، بخش‌هائی از آن نامه را، با استفاده از آرشیوه "راه‌توده" در زیر می‌آوریم. آن هشدارها که ۱۸ سال پیش داده شد و کمتر بدان توجه شد، امروز نیز اهمیت و اعتبار تاریخی خود را برای افشای ماهیت یورش به جنبش کنونی مردم و طرفداران این جنبش در حاکمیت، پیرامون حاکمیت و خارج از حاکمیت حفظ کرده‌است!

نامه تاریخی علی خاوری، پس از یورش به حزب توده‌ایران، خطاب به آیت‌الله منتظری

حضرت آیت‌الله!

یورش به ما، یورش به انقلاب است!

«انقلاب میهن عزیز ما روزهای بسیار دشواری را از سر می‌گذراند. احساس عمیق نسبت به سرنوشت انقلابی که به حق از شکوهمندترین انقلابات ضد امپریالیستی و مردمی دوران ماست، همزنجیر سابق شما را بر آن داشت که با این مختصر پرده از یکی از فجیع‌ترین حوادث تاریخ کشور و انقلاب ما بردارد و کنه و محتوا و انگیزه یورش عهد شکنانه علیه حزب توده‌ایران و رهبری آن را بر ملا سازد.

در همین آغاز بگویم، افرادی می‌توانند بپرسند حالا چرا؟ امروز چرا؟ چرا پس از یورش وسیع اخیر به حزب‌توده‌ایران؟

اولا درست بخاطر اهمیت جواب همین چرا، بخاطر یورش عجیب به حزبی که نام خود، رگ و ریشه ومحتوا و اهداف خود را از توده‌های زحمتکش گرفته‌است، ثانیا چه موقع و در چه مواردی حزب توده‌ایران نسبت به مسائل انقلاب و میهن ما از کوچک گرفته تا بزرگ سکوت کرده‌است که حالا بکند؟

مقاماتی از جمهوری اسلامی ایران برای این یورش عجیب بهانه‌ای عجیب‌تر که به هیچ وجه نه بدیع است و نه اصیل و نه برازنده اخلاق اسلامی که شما یکی از نمایندگان بنام و از اسطوره‌های آن هستید عنوان کرده‌اند.»

علی خاوری، پس از شرح دیدار و گفتگوی خویش با آیت‌الله منتظری در زندان قزل‌قلعه و در فاصله جلسات دادگاهی که وی و زنده یاد پرویز حکمت جو را پس از دو سال زندان و شکنجه محاکمه نظامی می‌کردند، می‌نویسد: «آنروزها شما ناراحت وضع ما بودید و ما ناراحت و نگران بخاطر وضع شما و دیگر یاران شما. با اتهاماتیکه به ما وارد می‌کردند شما آشنا بودید: «توطئه علیه رژیم سلطنتی و سوء قصد به جان شاهنشاه آریامهر و جاسوسی»

آری، «جاسوسی»! با همین اتهام واهی، قهرمان ملی ما "خسرو روزبه"و مردان شریف و سربلندی مانند سرهنگ سیامک، سرهنگ مبشری، سرگرد وکیلی، حکمت‌جوها، تیزابی‌ها و صدها و صدها فرزندان برومند و فداکار حزب ما به جوخه‌های آتش سپرده شدند. این رسم دیرین امپریالیسم و سرمایه‌داری است که مخالفان خود را با چنین شیوه‌ای مرعوب و یا نابود کنند، ولی در جمهوری اسلامی ایران چرا؟

همبستگی، پشتیبانی و همدردی نیروهای ضد امپریالیست، استقلال طلب و آزادیخواه جهان را با حزب توده‌ایران و همبستگی حزب توده‌ایران را با آنان نمی‌توان بنام دیگری نامید... شما می‌توانید تحقیق کنید و بدانید که حزب توده‌ایران با همه امکانات محدود خود از نخستین روزهای فعالیت سیاسی‌اش تا به امروز به جنبش‌های آزادیبخش ملی و ضد امپریالیستی جهان کمک کرده است. آیا می‌توان جنبش‌ها و احزابی که مورد پشتیبانی حزب ما قرار گرفته‌اند را در خدمت و وابسته به حزب توده‌ایران دانست؟ و آنها را جاسوس حزب ما معرفی کرد؟

این آتش انحرافی برای امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم امریکا و بزرگ سرمایه‌داری و کلان زمین داران لازم بوده و هست تا غارتگری خود را بی‌دغدغه و بی‌مانع انجام دهد. حضرت آیت‌الله، امروز شما خود ناظر بر جریان امور میهن ما هستید ریشه اختلاف بین شریعتمداری‌ها و شهید بهشتی‌ها و محمد منتظری‌ها در کجاست؟ چرا نیمی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی برای رفع ظلم از دهقانان زحمتکش و محروم به نحوی لایحه قانون احیاء و واگذاری اراضی مزروعی را تصویب می‌کنند، آن را اسلامی و شرعی می‌دانند و نیمی دیگر از نمایندگان همین مجلس و دیگرانی آن را غیر اسلامی و غیر شرعی؟

ماهیت اختلاف آقای توکلی، وزیر کار با کارگران زحمتکش و با محتوای سخنان آیت‌الله موسوی اردبیلی در مورد قانون کار در چیست؟ قانون ملی کردن بازرگانی خارجی که مهر تائید قانون اساسی و رای مجلس خبرگان را بر پیشانی خود دارد، چرا پس از ماه‌ها و ماه‌ها بحث و مذاکره و حتی تصویب هنوز مرده بیجانی است و چه کسانی در راه اجرای آن سنگ اندازی می‌کنند؟ و میلیاردها سود غارتگرانه‌ای که از این راه عاید بزرگ سرمایه‌داران می‌شود تاثیر چه نیروها و چه اشخاصی را بدنبال دارد؟

حضرت آیت الله، دلیل اتهامات واهی علیه دوستان ما که امروز در زندان بسر می‌برند تنها و تنها جهت‌گیری قاطع آنان در این مبارزه اجتماعی بنفع کارگران و دهقانان و سایر توده‌های زحمتکش میهن ماست.

رفقای ما نه جرمی مرتکب شده‌اند و نه اتهامی به آنان می‌چسبد. تریبون آزاد تلویزیون را در اختیار آنان بگذارید تا این حقیقت را بر همه اثبات کنند. رفیق ما نورالدین کیانوری، دبیراول کمیته مرکزی حزب توده‌ایران در مورد چنین جرائمی و اتهامات منتسبه است که می‌گوید: «جرم ما این است که از دیر زمان راه انقلاب را چه در درون میهن و چه در صحنه جهانی بدرستی شناخته‌ایم و با روشنی و پیگیری بر مواضعی که به آن صادقانه معتقدیم ایستاده‌ایم.»

حضرت آیت‌الله، **حمله به رفقای ما و حزب ما، حمله به انقلاب ایران، حمله به مسلمانان انقلابی و ضد امپریالیست ماست... دستگیری رفقای ما و تضییقات علیه حزب توده‌ایران اقدامی است که تنها دشمنان میهن ما و انقلاب را شاد کرده و می‌کند.**

حضرت آیت الله، مطمئنم که دوستان ما که در زندان‌ها نشسته‌اند، در همین لحظات نیز غم خود را نمی‌خوردند، آنها حالا هم در غم انقلاب ایران، سرنوشت آن، در غم آثار توطئه سهمگینی هستند که از مدت‌ها قبل علیه انقلاب طرح ریزی و بکار گرفته شده‌است و همچون بهمن ویرانگری بسمت قلب تپنده انقلاب در حرکت است. می‌گوئید نه! یک یک آنان را بخواهید تا بدانید که ارزش‌اتهامات واهی وارده بر آنان و عمق خطر تهدیدکننده انقلاب تا چه اندازه‌است.

جنبش کارگری ایران

بحرانی که سراپای جامعه ایران را در بر گرفته نه با بستن مطبوعات و نه با به زندان افکندن ملی- مذهبی‌ها پایان نمی‌یابد و راه‌حل برایش پیدا نمی‌شود. این بحران تا تشکیل یک دولت وحدت ملی و بسیج اراده ملی ادامه خواهد یافت.

مطبوعات را می‌توانند ببندند تا چیزی در باره این بحران ننویسند، دهان این و آن را هم می‌توان دوخت که چیزی در باره آن نگویند، گردن این و آن را هم می‌تواند زد تا به حیات این و یا آن صاحب اندیشه و راه‌حل برای این بحران خاتمه داده شود، اما هیچکدام از این راه‌حل‌ها، گره‌ای را از هزاران گره موجود در جامعه ایران باز نخواهد کرد. برای چند میلیون معتاد و مصرف‌کننده مواد مخدر چه می‌خواهند بکنند؟ شبکه مافیائی واردات و توزیع مواد مخدر را که به انواع سلاح‌ها نیز مجهزند چه می‌کنند؟ تعدادی زن و دختر لاعلاجی را که تن به خود فروشی و صیغه می‌دهند تا نانی به خانه ببرند می‌توانند بکشند تا شرع مقدس خودشان را اجرا کرده باشند، اما با فحشائی که زائیده فقر و بیکاری است چه می‌کنند؟ جوان معترض دانشجوئی را که بانگ اعتراض بلند کرده می‌توانند به زندان بیاندازند، با میلیون‌ها جوان بیکار و آماده عصیان در سراسر ایران چه می‌کنند؟ انواع سازمان‌های اطلاعاتی- امنیتی را می‌توانند راه بیاندازند و بگیرو ببند را گسترش بدهند، چرخ‌های زنگ زده کارخانه‌های کشور را چگونه می‌خواهند راه بیاندازند؟ خاتمی و اصلاح طلبان را از صحنه حذف کنند، با بحران مشروعیت و رویاروئی مردم با حکومت چه می‌کنند؟ چرخ‌های صنعتی را بخواهند راه‌بیاندازند، با سرمایه‌داری زالو صفت تجاری می‌خواهند چه کنند، که مانند بختک روی قدرت حکومتی افتاده‌است؟ فرماندهان سپاه را با خود همراه کردند، با بدنه نیروهای مسلح چه می‌کنند و جواب خانواده‌های آنها را چه می‌دهند؟

این لیست بلند بالا را همچنان می‌توان ادامه داد و از دل آن قطعی‌ترین نتیجه را بیرون کشید: ایران به اصلاحات عمیق اقتصادی- اجتماعی نیازمند است و آنها که با این کاروان نمی‌توانند حرکت کنند زیر دست و پای بحران و خواست و اراده مردم له خواهند شد. خواه آیت‌الله باشند و خواه کت و شلواری. شکم گرسنه دین و ایمان سرش نمی‌شود، چه رسد به متولی دین و مذهب!

صفحه کارگری و صفحه «زیر پوست شهر» با انگیزه نشان دادن بخش‌های اندکی از بحران اجتماعی منتشر می‌شود. اولی براساس گزارش‌هائی که از داخل کشور به ما می‌رسد تنظیم می‌شود و دومی بر مبنای اخباری که در روزنامه‌های کارو کارگر و دیگر نشریات داخل کشور. هر دو صفحه، برای نشان دادن بحران، مکمل یکدیگرند. آنجا که بیکاری هست، فساد و فحشاء هست و آنجا که غارتگری و رانت خواری است بیکاری. آنجا که تجارت است و سوداگری، رکود صنعت است و تولید و آنجا که مناطق آزاد تجاری یکی بعد از دیگری در حاشیه جنوبی ایران راه می‌افتد و از شیر مرغ تا جان آدمی‌زاد زیر چتر قدرت مافیائی سرمایه‌داری تجاری وارد کشور می‌شود، صنعت و تولید می‌خوابد. در همین شماره راه‌توده، در باره مناطق آزاد تجاری نیز گزارشی را می‌خوانید. سنگ روی سنگ بند نیست! *خانه از پایبست ویران است! بستن مطبوعات و گرفتن ملی- مذهبی‌ها نقشی است بر دیوار ایوان!*

اول ماه مه، درشرایط کنونی جامعه ما چنین معنائی دارد! معنائی به وسعت یک جنبش و ضرورت پیوند جنبش کارگری کشور به جنبش سراسری مملکت!

اپیدمی خصوصی سازی- روزنامه همبستگی در شماره شنبه ۲۵ فروردین ۸۰ خود گزارش تکاندهنده‌ای را منتشر کرده‌است. در این گزارش می‌خوانید: بر اساس آمار رسمی بانک مرکزی، طی سال ۱۳۷۸ تعداد ۴ هزار و ۲۸۰ هزار شرکت داخلی در شهرهای مختلف کشور بطور رسمی منحل شده‌اند که نسبت به سال گذشته ۸٫۳ درصد افزایش نشان می‌دهد.

احمد پایور، رئیس اداره بیمه بیکاری و تعهدات کوتاه مدت سازمان تامین اجتماعی می‌گوید: بخش عمده صنایع تعطیل شده که کارگرانشان برای دریافت بیمه بیکاری به سازمان تامین اجتماعی معرفی شده‌اند ناشی از اپیدمی خصوصی سازی است که صنایع کلان کشور را مبتلا کرده‌است. صنایع چوب، نساجی، ریسندگی و فرش پس از انتقال به بخش خصوصی دچار تعطیلی و یا توقف موقت تولید شده‌اند.

دکالی، عضو کانون عالی شورای اسلامی کار و دبیر اجرائی خانه کارگر ایرانشهر نیز گفت: حدود ۲۰ کارخانه در ایرانشهر تعطیل شده‌اند و سرنوشت بعضی از کارخانه‌های با سابقه نیز بدلیل بحران‌های حاکم بر صنعت مشخص نیست. کمبود نقدینگی از مشکلات اصلی است.

دو کیلو گوشت- دو کیلو طلا!

علیرضا محجوب، دبیرکل خانه کارگر در جمع مسئولان و مدیران و کارگران استان قم، با رد اظهارات ضد و نقیضی که در باره عدم امنیت سرمایه در ایران طرح می‌شود گفت: «اگر چنین است، پس ذخیره‌های میلیاردی در بانک‌ها از سوی صاحبان صنایع چه معنائی دارد؟ (البته او نگفت که چرا این سرمایه‌ها تبدیل به سرمایه‌گذاری نمی‌شود!) بر اساس بررسی‌های صورت گرفته ۱۷ درصد جمعیت استان تهران سالی دو کیلو گوشت توانسته‌اند تهیه کنند، در حالیکه ثروتمندان و سرمایه‌داران ۲ کیلو طلا خریده‌اند و ۱۵ هزار میلیارد تومان سپرده اینهاست. پس با این فاصله عظیم طبقاتی ادعای نداشتن امنیت سرمایه و سرمایه‌گذاری حرف بی‌ربطی است. امروز طرح‌های تعدیل واخراج و لغو قراردهای موقت حاکی از نداشتن امنیت شغلی برای کارگران است، ادامه خصوصی سازی به زیان صنایع کشوراست.»

صنعت رو به انقراض نساجی

دبیرکل خانه کارگر در جریان بازدید از شرکت ریسندگی و بافندگی چیت ممتاز در جنوب تهران گفت: در دهه گذشته کارگران با حقوق دریافتی علاوه بر تامین مایحتاج اصلی زندگی خود، مبلغی نیز اندوخته داشتند، ولی امروز اکثریت آنان توان پرداخت اقساط وام‌های خود را هم ندارند. طبق آمار اعلام شده از سوی بانک مرکزی، کارگران ۱۱۰ درصد کمتر از نرخ تورم در دهه گذشته حقوق دریافت کرده‌اند. صنعت نساجی بدون حمایت دولت و مجلس توان ادامه حیات نداشته و وضع آن روز به روز بدتر می‌شود.

کارگران شرکت ریسندگی و بافندگی چیت ری که به مادر نساجی ایران معروف است، با تجمع در مقابل در اصلی این واحد از مسئولان نظام برای یافتن راهکار مناسب و اقدام عاجل برای بر طرف کردن مشکلات صنعت نساجی کشور استمداد طلبیدند. کارگران ضمن حمل پلاکاردی که روی آن جمله «ما کارگران خواهان مواد اولیه برای راه‌اندازی شرکت و پرداخت کلیه حقوق و مزایا هستیم» عدم حضور سهامداران شرکت در محل واحد و عدم تامین مواد اولیه را از جمله مشکلات چیت ری دانستند. شرکت چیت ری با بیش از ۱۶۰۰ کارگر چندین ماه است به حالت نیمه تعطیل درآمده‌است.

فقر و بدهکاری

نمایندگان کارگران کارخانجات کرمانشاه و اعضای شورای اسلامی کار کرمانشاه خواستار تعیین دستمزد واقعی کارگران در سال ۸۰ شدند. در این رابطه «رازقی»، رئیس هیات مدیره کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان کرمانشاه گفت: زحمتکشان در فقر و فلاکت به سر می‌برند. این درحالیست که بسیاری از کارگران در برخی از واحدهای تولیدی ماههاست که از حقوق قانونی خود بی‌بهره‌اند و معلوم نیست سرانجام تاخیر در پرداخت حقوق کارگران در برخی واحدها به کجا خواهد کشید.

چاره‌ای جز اعتصاب و تحصن نیست!

رسولی، دبیر اجرائی خانه کارگر خراسان در گردهمآئی انجمن‌های اسلامی و نمایندگان کارگران واحدهای تولیدی- صنعتی گفت: متاسفانه در کشور ما، بخاطر شرایط ویژه، کارگران همیشه بایستی با تحصن و اعتراض و توسل به خشونت به دنبال احقاق حق خود باشند. وی ضمن ابراز تاسف از بی‌توجهی مسئولین نسبت به تعطیلی ۱۴۰۰ کارخانه و ورود بیش از ۷۰۰ قلم کالای خارجی به کشور که منجر به بیکاری هزاران کارگر شده هشدار داد: ورود بی‌رویه کالا به کشور دهها هزار فرصت شغلی را از میان برده‌است. قراردادهای موقت کار موجب عدم امنیت شغلی کارگران شده‌است.

مواد اولیه نیست!

محمد رضا بهرامی، عضو هیات مدیره کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان مرکزی با انتقاد از سیاستگذاری برخی مسئولان در امر صنایع گفت: بخش قابل توجهی از مواد اولیه واحدهای تولیدی آلومینیوم سازی و مس را به خارج از کشور صادر می‌کنند، قبل از آنکه نیاز داخلی را تامین کنند. به همین دلیل تعداد زیادی از واحدهای پائین دستی این صنعت به دلیل نداشتن مواد اولیه در حال تعطیلی هستند.

شورای اسلامی کار در مقابل کارگران

محمد یعقوبی، مسئول کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار و دبیراجرائی خانه کارگر گیلان با اشاره به تعطیلی کارخانجات استان و بیکاری کارگران گفت: با تعطیلی واحدهای تولیدی و عدم دریافت حقوق، کارگران فقط می‌توانند بصورت روزمره زندگی کنند. شورای عالی کار که متولی ایجاد همخوانی دستمزد کارگران با تورم است نهایتا تصمیماتی اتخاذ می‌کند که نه تنها هیچگونه توازنی بین تورم و دستمزد کارگران ایجاد نمی‌کند، بلکه فشار مضاعفی را بدلیل همین تصمیمات نامتعارف به کارگران تحمیل می‌کند.

بحران در صنعت قطعات فولاد

بحران گروه قطعات فولادی کرج را تهدید می‌کند و بیش از ۷۰۰ کارگر شاغل در این گروه صنعتی نگران آینده خود هستند. این کارگران سه ماه است حقوق و مزایا دریافت نکرده‌اند و در وضعیت بسیار بد معیشتی به سر می‌برند. حق بیمه کارگران نیز بیش از یکسال است پرداخت نشده‌است و تامین اجتماعی از تمدید اعتبار دفترچه‌های بیمه امتناع می‌ورزد. برق شرکت نیز قطع شده‌است. وضع این گروه صنعتی همانند صدها گروه و شرکت دیگر در ایران است که به علت عدم فروش محصولات و مشکل نقدینگی با بحران متعددی مواجه‌اند.

روزنامه کارگر و کارگر در شماره ۳ بهمن ماه ۷۹ خود گزارش کوتاه و فشرده‌ای در باره معضلات بیکاری جوانان دارد. این گزارش زیر عنوان «پنجره‌ای رو به شهر» چاپ شده‌است. در این گزارش می‌خوانید:

«... افزایش جرائم و بزهکاری‌ها اعم از سرقت، کلاهبرداری، اعتیاد، انواع کار سیاه، قاچاق، باج خواهی و نیز بروز آسیب‌هائی هم چون خودکشی، افسردگی و انزوا طلبی، پرخاشگری، مزاحمت‌های خیابانی، از خود بیگانگی، احساس بیهودگی در نسل جوان جامعه، همه و همه مشکلاتی هستند که یکی از علل اصلی و بارز آنها وجود بیکاری و گسترش روز افزون آنست.. بر اساس آمارهای موجود سالانه ۸۰۰ هزار به مجموعه بیکاران کشور افزوده می‌شود که حدود یک سوم این افراد فارغ‌التحصیلان دانشگاهها هستند... این وضعیت نمی‌تواند دوام داشته باشد، زیرا آدم بیکار، گرسنه می‌ماند و کسی که گرسنه است برای سیر کردن خود دست به هر کاری می‌زند، حتی اگر باعث تضییع حق دیگران شود. بیکاری بیداد می‌کند، پس به داد جوانان برسیم تا به انگیزه داد خواهی کار را به جاهای باریک نکشانند.

در جائی که واحدهای صنعتی در زیر ذره‌بین هزاران چشم ناظر و بارزشان قرار دارد واحدهای‌غیر مجاز واردات قاچاق کالا و انحصار برخی اقلام وارداتی در دست رانت‌های اقتصادی بی‌هیچ دغدغه‌ای در حال مکیدن خون از رگ‌های اقتصادی کشورند.

سید مهدی طباطبائی نماینده آبادان در مجلس ششم، در گردهمآئی شوراهای اسلامی کار واحدهای تولیدی- صنعتی استان فارس در محل خانه کارگر شیراز گفت: در بودجه سال آینده از طریق مجلس سیاست‌های اعتباری خاصی برای بهبود وضعیت اشتغال به دولت داده شده و ۷۰۰ میلیارد تومان اعتبار برای تکمیل طرح‌های نیمه تمام در بخش‌های صنعتی و کشاورزی اختصاص داده شده‌است. وی توجه به مشکلات عدیده کارگران را در اولویت‌های مجلس ششم توصیف کرد و گفت: تصویب قانون خارج کردن کارگاه‌های زیر پنج نفر از شمول قانون کار نوعی دهن کجی به قوانین کشور، بویژه قانون اساسی بود. دولت و مجلس همان طور که برای کالاهای مصرفی یارانه در نظر می‌گیرند، در بخش تولیدی و صنعتی نیز برای کارگاه‌های که با رکود یا بحران مالی روبرو هستند نیز باید یارانه در نظر بگیرد و از کارگرانی که از نظر بیمه با مشکل مواجه هستند را حمایت کند.

جدال ریشه‌دار میان دو حوزه مرجعیت شیعه در ایـــران

مشهد و قم

کانون قدرت، در دهه دوم جمهوری اسلامی از قم و تهران، به مشهد منتقل شد و با اشاره انگلستان گام‌های بلند برای تبدیل جمهوری به حکومت و سلطنت اسلامی برداشته شد!

آیت‌الله خمینی پس از بازگشت به ایران ابتدا در تهران مستقر شد. در مدرسه رفاه. پشت مسجد سپهسالار و دیوار به دیوار مدرسه دینی «علوی». همان مدرسه‌ای که دانش آموزانش در سال‌های پیش از انقلاب تیغ به صورت نمی‌کشیدند و شکل و شمایل بچه طلبه‌های قم را داشتند.

رژیم شاهنشاهی که سرنگون شد، او که وعده داده بود روحانیون قصد حکومت ندارند و در حاشیه حاکمیت بر امور نظارت خواهند کرد، راهی شهر قم شد. یکی از سه حوزه بزرگ مذهب شیعه در ایران: قم، مشهد و اصفهان!

سه آیت‌الله صاحب نام و پیشکسوتی که در قم مستقر بودند، چند کیلومتری از شهر خارج شدند تا به استقبال آیت‌الله خمینی بروند: شریعتمداری، گلپایگانی و نجفی مرعشی!

آیت‌الله خمینی از اتومبیلی که او را به قم می‌برد پیاده شد و پس از طی چند ده متر با سه آقائی که از قم خارج شده بودند تا از تز استقبال کنند، دیده بوسی کردا! عکس این دیده بوسی زینت بخش روزنامه‌های وقت شد! او در قم مستقر شد و خانه‌اش محل رفت و آمد مردمی که انقلاب کرده بودند و حالا برای تحقق هزاران آرزوئی که در دل داشتند به دیدار او می‌رفتند. آقایان دیگر، که بیتشان از رونق افتاده بودند سر به گله برداشتند و پیغام و پسغام فرستادند. راجع به امور نظر داشتند، اما نه کسی گوش می‌کرد و نه جائی منعکس می‌شد. کار به برخی دیدارهای شبانه و قول و قرارها کشید. شریعتمداری به کمک رحمت‌الله مراغه‌ای تدارک تاسیس حزب "خلق مسلمان" را در آذربایجان دید و دو آیت‌الله دیگر نیز با مراجع دیگر در تماس شدند.

آیت‌الله خمینی که راهی قم شده بود تا از جنجال‌ها فاصله بگیرد و امور دولت را به دولت واگذار کند، عملا در قم درگیر مناسبات دیگری شده بود: رایزنی‌های توطئه آمیز روحانیون صاحب‌نام! آنها با مشهد و اصفهان پل پیوند برقرار کرده بودند. آیت‌الله خمینی، نگران وحدت روحانیت، یعنی همان امری که هرگز عملی نشد و نخواهد شد تن به دیدارهای نوبتی با آقایان داد. یک هفته او به دیدار آقایان می‌رفت و یک هفته آقایان به دیدار وی می‌آمدند. این دیدارها هم چاره ساز نشد. آقایان مبلغ تقدس مالکیت بودند و نسبت به از رونق افتادن حساب‌های بانکی‌شان گله داشتند، شاگردهایشان بی‌حقوق شده بودند و خیلی از آنها ترک تقلید کرده بودند!

قم و حوزه‌اش را به همت فشار بنیان‌کن انقلاب حریف بود، کار در اصفهان هم بدلیل نفوذ آیت‌الله منتظری و آیت‌الله طاهری چندان دشوار نبود، اما مشهد، این پایتخت پادشاهی اسلام!؟

این شاهنشین اسلامی را دوست نداشت، به روی خودش نمی‌آورد اما از آن ترس هم داشت. آنجا را لانه انگلیس‌ها می‌دانست. از پیروزی انقلاب تا زمانی که چشم بر جهان فروبست، هرگز به قصد زیارت امام هشتم شیعیان هم شده راهی مشهد نشد. از سلطنت تنفر داشت، از انگلیس‌ها می‌ترسید، اما بیش از همه از ارتجاع خفته در حوزه علمیه مشهد بیم داشت. ارتجاعی که در دوران سلطنت پهلوی هم از کنار موقوفات آستانقدس رضوی ارتزاق کرد و دم خودش را به دم «خزیمه اعلم» و سپس اسدالله اعلم گره زد تا از دربار جدا نیفتد! آیت‌الله خمینی می‌دانست که این ارتجاع و دست‌های پشت پرده می‌خواهند مشهد را پایتخت حکومت اسلامی کنند و سلطنت را احیاء!

چند تنی را که می‌شناخت در مشهد پیش کشید و نماینده خود کرد، اما ارتجاعی که در حوزه علمیه مشهد لانه داشت، هرگز این پیش کشیدگان را به رسمت نشناخت و بهائی به آنها نداد: حجت‌الاسلام زندان دیده و مبارزی بنام "هاشمی نژاد"، آیت‌الله جسوری بنام " عبائی خراسانی" و اما آنها قطره‌ای بودند، که باتلاق ارتجاع مشهد به کامشان کشید. هاشمی نژاد را ترور کردند و عبائی خراسانی هم بعد از دوبار که از ترور جان سالم بدر برد پیش‌نمازی و امام جماعتی مشهد را رها کرد تا واعظ طبسی دست از سرش بردارد.

جدال ریشه‌دار!

این جدالی بود ریشه‌دار در حوزه علمیه مشهد، بین ارتجاع پرقدرت و وابسته به انگلیس و دربار شاهنشاهی از یک طرف و روحانیون و مبارزانی که پرچم نواندیشی دینی را برافراشته بودند: محمدتقی شریعتی، طاهراحمدزاده، دکترعلی شریعتی و

هیچ سازمان و حزب سیاسی غیر مذهبی ایران به اندازه حزب توده‌ایران از قدرت مذهبی– انگلیسی خفته در حوزه علمیه مشهد مطلع نبود. در سال‌های دهه ۳۰ که به کودتای ۲۸ مرداد ختم شد نیز، حزب توده‌ایران در عرصه داخلی از یک طرف با دربار شاهنشاهی شاخ به شاخ بود و از طرف دیگر با حوزه‌های دینی و در راس آنها حوزه علمیه مشهد و در عرصه خارجی هم علاوه بر امپریالیسم امریکا، با امپریالیسم کهنه کار انگلیس که در این هر دو حوزه، یعنی دربار و حوزه های دینی نفوذ داشت!

چند تنی از رهبران حزب، خود در حوزه‌های مذهبی تحصیل کرده و سپس ترک لباس کرده بودند. همان کاری که شادروان احمد کسروی و بسیاری از آزادیخواهان و مبارزان قدیمی کردند. زنده یاد «محمدرضا قدوه» از جمله این رهبران حزب توده‌ایران بود که درس خارج را شانه به شانه آیت‌الله خمینی گذرانده بود و بسیار پیش از کودتای ۲۸ مرداد از لباس روحانیت بیرون آمد و به حزب توده‌ایران پیوسته بود. سلیمان میرزا اسکندری، از بنیانگذاران حزب توده‌ایران نیز خود روزگاری از مذهبیون معتقد و ملی ایران بود. شادروان احسان طبری نیز در تهران و در مدرسه مذهبی صدر (داخل بازار تهران) علوم مذهبی را خوانده بود و با روحانیون و روحانیت آشنائی داشت.

شادروان قدوه، در سال‌های مهاجرت حزب پس از کودتای ۲۸ مرداد– یک سلسله تحقیقات ارزنده‌ای در باره حوزه‌های دینی ایران کرده بود، که بخش عمده آن مربوط به حوزه علمیه مشهد، آلودگی آن به دربار شاهنشاهی و دربار انگلستان و سنت‌های مذهبی ریشه‌دار در این حوزه بود. با افسوس بسیار، وی در همان ماه‌های ابتدای پیروزی انقلاب

در حالی که همراه با کتابخانه و اثاثیه شخصی‌اش در تدارک بازگشت به ایران دچار حمله قلبی شد و چشم برجهان فرو بست.

کارهای تحقیقاتی او در باره مذهب شیعه و حوزه‌های دینی ایران، بخشی به ایران منتقل شد و بخشی در خارج از کشور ماند. آنها که به ایران منتقل شد در جریان یورش اوباش تحت فرماندهی حجت‌الاسلام شیخ هادی غفاری به دفتر حزب توده‌ایران به تاراج رفت و بخشی دیگر معلوم نشد در خارج از کشور چه سرنوشتی پیدا کرد. آنچه که در جریان حمله به دفتر حزب به یغما رفت، احتمالا به همان ستاد اسراری منتقل شده است که اسناد تحقیقات «اسماعیل رائین» پیرامون فراماسونری ایران و بویژه بخش مربوط به روحانیت آن به آنجا منتقل شده‌است. گفته می‌شود جلد سوم تحقیقاتی که یکی دیگر از محققان فراماسونری ایران بنام "زاوش" انجام داده و آن نیز عمدتا مربوط به شبکه انگلیسی روحانیون است، همراه با اسناد ساواک شاهنشاهی، آرشیو لژهای فراماسونری و بویژه آرشیو اختصاصی ارتشبد فردوست و کتابخانه اختصاصی اسدالله اعلم به همان فراموشخانه برده شده‌است. شواهد بسیاری حکایت از وجود این فراموشخانه در بخش اسناد محرمانه آستانقدس رضوی دارد!

تحقیقات محمدرضا قدوه، بر محور تحولات فکری در درون حوزه‌های علمیه قرار داشت و آنها که اندک اطلاعی از این تحقیقات داشتند، در دوران زندان اطلاعات خود را جسته و گریخته با این و آن در میان گذاشتند.

اختلاف دیدگاه‌ها در دو حوزه قم و مشهد!

حوزه علمیه قم، که در عمل تهران و اصفهان را نیز شامل می‌شود، از سال‌های ۱۳۲۰ سعی کرد هر چه بیشتر مواضع خود را به دانشگاه‌های تازه تاسیس در ایران نزدیک کند. این حوزه با پرورش افرادی چون مطهری، مفتح، بهشتی، منتظری و به عنوان کسانی که از تحصیل یا تدریس در مکان دیگری غیر از حوزه هیچ نوع تعصبی از خود نشان نمی‌دادند توانستند تا حدود زیادی به روشنفکران جامعه و از جمله دانشجویان نزدیک شوند و حوزه را از انزوای مکتبی خود بیرون آورند. به این ترتیب روحانیون صاحب نفوذی مانند آیت‌الله خمینی، آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله صدر –در زمان آیت‌الله بروجردی– به طلیعه‌داران اصلاحات در حوزه شهرت یافتند.

به عنوان مثال، آیت‌الله خمینی در جلسات درس خود از وارد شدن در فلسفه و عرفان ابائی نداشت و به شاگردان حوزه، تحصیل فلسفه و تاریخ را توصیه می‌کرد و همواره و از نزدیک شدن روشنفکران و روحانیون طرفداری می‌کرد. طرفداران آیت‌الله خمینی در حوزه، پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی دست به تالیف کتابی زدند که به وضوح مواضع جدید روحانیونی را بازتاب می‌داد که از ارتجاع مذهبی فاصله گرفته بودند. آنها چهره‌ای مصلح را به نمایش می‌گذاشتند. این کتاب توسط آیت‌الله بهشتی، مفتح، طالقانی و یک غیر روحانی به نام «بازرگان» تالیف شد و یک سلسله اظهار نظرهای جامع در مورد مرجعیت شیعه عنوان نمود. نام کتاب "مرجعیت و روحانیت" است، که در دوران شاه می‌شد آن را پیدا کرد، اما در جمهوری اسلامی نایاب است!

بعدها به این روحانیون آیت‌الله غفوری، آیت‌الله قدوسی، آیت‌الله اردبیلی، آیت‌الله صانعی، آیت‌الله طاهری و تنی دیگر افزوده شدند.

حوزه مشهد مقاومت کرد

در همین دوران یعنی از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰ حوزه علمیه مشهد زیر رهبری آیت‌الله کفائی و آیت‌الله میلانی با این گرایش به مخالفت برخاست و به شدت با هر نوع نو اندیشی مذهبی و تجدد مخالفت کرد. استدلال‌های دینی آنها درست همان استدلال‌هائی بود که امروز آیت‌الله مصباح یزدی آنها را از بر کرده و علیه محمدخاتمی و نواندیشان دینی تکرار می‌کند! آنها هر نوع نواندیشی دینی را نابودکننده زیربنای حوزه‌های مذهبی اعلام داشتند. از دل این مخالف خوانی انجمن مبارزه با بهائیت «حجتیه» بیرون آمد.

رهبران وقت حوزه علمیه مشهد با تمام قوا از تاسیس دانشگاه مشهد جلوگیری کردند و در عین حال از بوجود آمدن تکایا و هیات‌هائی به نام و یاد «عسگریه» و دیگر چهارده معصوم شیعه توسط یک حاجی بازاری به نام «علی اصغر عابدزاده» حمایت‌کردند. این هیات‌ها و تکایا نه تنها در طول دوران سلطنت دو شاه پهلوی فعال بودند، نه تنها در طول دوران نخست وزیری مرحوم دکتر محمد مصدق به پایگاه توطئه انگلیسی علیه دولت مصدق تبدیل شدند، بلکه در تمام ۲۰ سال گذشته نیز فعال بوده‌اند. از دل همین تکایا، انواع گروه‌های ترور و آدم کشی در مشهد و چند شهر عمده خراسان بیرون آمد. حجت‌الاسلام علی رازینی توسط یکی از اعضای همین هیات‌ها ترور نافرجام شد. عامل ترور از تربیت شدگان فرزند آیت‌الله میلانی بود که هیات‌ها و تکایای وابسته به او در خراسان همچنان فعالند و علیرغم ترور رازینی (رئیس دادگستری مرکز) و اعترافات دستگیرشدگان، حجت‌الاسلام میلانی در مشهد به کارهای خودش ادامه می‌دهد! از دل این انجمن‌های مذهبی، بعدها انجمن حجتیه به رهبری و هدایت شیخ سخنرانی بنام «محمود حلبی» بیرون آمد. یعنی پس از نقشی که این انجمن‌ها در مقابله با دولت مصدق و همراهی با انگلستان ایفاء کردند، در دوران پس از ۲۸ مرداد. انجمنی که نقشی منفی در جنبش اجتماعی و سیاسی مردم ایران طی چهار دهه داشته و در جمهوری اسلامی نیز نقشی به اهمیت منحرف ساختن یک انقلاب از مسیر اصلی خود و در هدایت آن به سمت شکست بازی کرده‌است.

وجود روحانیون با نفوذی هم چون آیت‌الله حاج مهدی اصفهانی، آیت‌الله کفائی، آیت‌الله میلانی، حاج حسن قمی طباطبائی، آیت‌الله حکیم، شیخ محود حلبی، حسین علی راشد در حوزه علمیه مشهد این مرکز را به یکی از دژهای محکم ارتجاع مذهبی تبدیل کرد. حسین علی راشد، شیخ قصه‌گو و ناصح مذهبی دوران پس از کودتا شد و سال‌ها شب‌های جمعه ساعت ۸ شب بمدت یکساعت از رادیو ایران وعظ مذهبی می‌کرد و در پایان هم برای شاه و دربار دعای بقاء و پایداری!

آیت‌الله قمی چنان پرونده قطوری از وابستگی به ساواک و انگلستان داشت که آیت‌الله خمینی، در همان ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی، در عین حال که با افشای اسناد او و محاکمه‌اش مخالفت کرد، با انتقال او به کرج و زندگی در خانه‌ای که برایش در این شهر کوچک اطراف تهران در نظر گرفته بودند موافقت کرد. او سال‌ها در کرج ماند تا آب‌های انقلاب از آسیاب افتاد، آنگاه به توصیه و خواست آیت‌الله واعظ طبسی با انتقال او به مشهد موافقت شد. او به مشهد رفت و در کمال احترام، زیر سایه قدرت واعظ طبسی عمر را سپری کرد. فرزندش اکنون در لندن دفتر تبلیغ نظرات پدر را اداره می‌کند و گهگاه نیز با کیهان لندن، مطبوعات انگلیسی زبان و رادیوهای فارسی زبان مصاحبه می‌کند و طرف مشورت قرار می‌گیرد. او یکی از سرپل‌های ارتباطی انگلستان با روحانیت مشهد است. یعنی همان نقشی که پدرش در زمان شاه برعهده داشت. تمام این تکاپوها، حتی برای لحظه‌ای از زیر نظارت و رهبری آیت‌الله واعظ طبسی خارج نیست.

هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطراتش، در چند جا اشاره به شرکت واعظ طبسی در مهم‌ترین و محرمانه‌ترین جلسات سه نفره بین

خودش، واعظ طبسی و علی خامنه‌ای می‌کند. حتی در یک مورد، کـه بـاز می‌گردد به سال‌های نخست تاسـیس جمـهوری اسـلامی می‌نویسـد کـه ایشان می‌خواست به خارج سفر کند و ما خواستیم تشـریف نـبرند و بـرای مشورت این سفر را به عقب بیاندازند. این از همان سفرهای نوبتـی واعـظ طبسی به انگلستان است که همچنان ادامه دارد. او در این سـفرها، شـبکه فراماسونری را از انگلستان تحویل گرفت و پل‌های پیوند خـود را، بعنـوان کسی که بر صندلی موروثی خانواده اعلم انگلیسی در خراسان نشسته بـود مستحکم کرد. آن قدرت بی رقیبی که او امروز در جمهوری اسلامی دارد و متکی به آن، رهبر و غیر رهبر را برای مشورت به خراسان فـرا می‌خوانـد، ریشه در این پیوندها دارد. پیوندهائی که به او اجازه می‌دهد نیمی از ارتـش و سـپاه پاسـداران را در خراسـان و در کنـار خـود حفـظ کنـد، بـزرگـترین امپراطوری پولی را در جمهوری اسلامی زیر نگین خود داشته باشد، گـاز و نفت سـرخس را مسـتقل از دولـت بفروشـد، بـه هیـچ مقـام و ارگـانی در جمهوری اسلامی حساب پس ندهد.

نه فقط حوزه علمیه مشهد زیر نفوذ و رهبری اوسـت، بلکـه بـا تامین مخارج ده‌ها مدرسه و کانون مذهبی در قم، تـبریز، اصفـهان، لنـدن، امریکا و برخی کشورهای اروپائی عمـلا رهـبر جمـهوری اسـلامی اسـت. همان جمهوری که او اصلی‌ترین مدافع تبدیل آن به حکومت و جمع کردن رای و انتخاب و جمهوریت آنست!

این نفوذ به گونه‌ایست که اکنون برخی روحـانیون صـاحب نـام مستقر در قم نیز نگران آینده این حوزه بعنـوان مرکـز تشـیع و محـدود و محدود شدن آن به سود مشهد و زیر سلطه قـرار گرفتـن بـاز هـم بیشـتر حوزه‌های مشهد به دلیل وابستگی آنها به پول آستانقدس رضوی و شخص واعظ طبسی اند.

آن خبری که در باره ملاقات برخی روحانیون جنـاح راسـت بـا رهبر و سپس شخص محمدخاتمی در این شماره راه‌توده می‌خوانید، که بـر اساس آن خواهان شرکت خاتمی در دوره دوم ریاسـت جمـهوری شـده‌اند، ریشه‌هایش به این نکات نیز باز می‌گـردد. همانگونـه کـه بـی اراده عمـل کردن رهبر و سفرهای پیاپی او به مشهد و کسب تکلیفش از واعظ طبسی با این ریشه‌ها در ارتباط است.

در واقع در دهه دوم جمهوری اسلامی، پایتخت قدرت و دیـانت از قم به مشهد منتقل شده‌است. پول حوزه‌های قم را وابسته به آسـتانقدس کرد و قدرت متمرکز در مشـهد، قـدرت حکومتـی در تـهران را تـابع خـود ساخت و در هر دو عرصه، آن دست توانائی که مسیر دهـه دوم جمـهوری اسلامی را اینچنین رقم زد، انگلستان و شبکه‌های فراماسونری بود.

آنها که با حوزه علمیه مشهد و سوابق آن آشنا هستند می‌داننـد که در سال‌های رشد نواندیشی دینی در ایران پیش از انقلاب، در مشهد راه در همه جهات به روی روشنفکران مترقی مذهبی و غیر مذهبی بسته بود.

رهبران مذهبی پرقدرت مشهد، حتـی اسـتفاده از بلنـدگـو را در جریان سخنرانی‌ها حرام می‌دانستند. دانشگاه مشهد که در ابتدا به صـورت مدرسه عالی پرستاری در سال ۱۳۱۸ تاسیس شده بود، تنها توانسـت رفتـه رفته راه خود را باز کرده و در سال‌های ۲۰ تا ۴۰ ابتدا به دانشکده پزشـکی و دندانپزشکی و سپس ادبیات و در مرحله آخر و با وجـود مقـاومت شـدید حوزه علمیه دانشکده معقول و منقول تاسیس شد. بعد از درگذشت آیـت‌الله بروجردی که ساکن قم بود، دربار شاهنشاهی به توصیه اسـدالله اعلـم کـه همیشه از عالم غیب انگلیسی با او ارتباط برقرار می‌شد، کوشـید مرجعیـت شیعه را به خراسان منتقل کند و شاه نیز به همین منظور راه مرجعیت برای آیت‌الله میلانی را با ارسال پیامی برای او هموار کرد و برای آیت‌الله خوئـی که در نجف بود، اما با حوزه مشهد در تمـاس نـیز پیـام فرسـتاد. از جملـه انگیزه‌های یورش نظامی به قم و تلاش برای درهـم کوبیـدن تقـدس آن، همین انگیزه بود: تمرکز مرجعیت شیعه در مشهد. شهری کـه شـاه نشـین بود، روحانیتش با دربار شاهنشاهی پیوند داشتند، انگلستان با آن‌هـا ارتبـاط داشت و مراجعاش با هر نوع تحول اجتمـاعی و دینـی مخـالف بودنـد! در سفرهای مکرر شاه به مشهد به استقبال او می‌رفتند و آستان بـوس بودنـد. شاه خود تولیـت ایـن امپراطـوری بـزرگ مـالی را برعـهده داشـت و هـر استانداری که برای خراسان انتخاب می‌شد نایب تولیـه بـود و ارشـد تمـام استانداران دیگر!

اسناد واعظ طبسی در ساواک

آیت‌الله منتظری درکتاب خاطراتش جریان تقاضای ملاقات یک روحانی را شرح می‌دهد که بدلیل تنگی وقت نتوانسته است او را ببیند. این روحانی، که از مشهد به دیدار آیـت‌الله منتظـری آمـده بـود، پـس از آنکـه نمی‌تواند او را ببیند بـه جبهـه‌های جنـگ مـی‌رود و کشـته شـد. آیـت‌الله منتظری توضیح می‌دهد که این روحانی اسنادی را در باره یکـی از آقایـان روحانی آورده بود. این اسناد مربوط به همکاری این روحانی با ساواک بود، که من طرفدار این نوع افشاگری‌ها نبودم. همگـان در جمـهوری اسـلامی می‌دانند که این اسناد مربوط بـه ارتبـاط هـای واعـظ طبسـی بـا سـاواک شاهنشاهی و دربار بوده‌است. او کـه امـروز قـوه قضائیـه را از مشـهد اداره می‌کند و روحانیون مشهد و خراسان را در کلیدی‌ترین پست‌های قضـائی و امنیتی جمهوری اسلامی نشانده و هدایتشان را از مشهد در اختیار دارد، بـه شهادت اسنادی که در ابتدای انقلاب در دسترس برخی مقامات حـاضر در دفتر آیت‌الله طالقانی بود، مستقیما از انگلستان و در حسابی که داشته پـول دریافت کرده و بین روحانیونی کـه خـود لیسـت آنـها را در اختیـار داشـت تقسیم می‌کرد. آیت‌الله شاهرودی، از مقلدان آیت‌الله میلانی و خوئی و زاده شاهرود است، علیزاده، رئیس دادگستری مرکز نیز خراسانی و از کـارمندان زیر دست واعظ طبسی بوده‌است.

شاید بتوان گفت که جمهوری اسلامی در دهـه دوم، از سلسـله خمینی و سلسله حوزه علمیه قم، که نو اندیشی دینـی در میـان روحـانیون آن، در مجموع بیش از دیگر حوزه‌ها رسوخ کرده بود، به سلسله مشهدی‌ها و خوئی‌ها و میلانی‌ها انتقال یافت. سلسله اول اگر با جمهوری موافق بـود، دومی درباری و طرفدار سلطنت است! همـان گرایـش غـالبی کـه اکنـون محفل حقانی و طرفداران جانشینی حکومت بجای جمهوریت از آن حمایت می‌کنند و در اساس، با گنجاندن اصـل "ولایـت مطلقـه فقیـه" در جریـان سرهم بندی کردن هیات تجدید نظر در قانون اساسی آن را در سـال ۶۹ و همزمان با درگذشت آیـت‌الله خمینـی، در ایـن قـانون و بـا همیـن هـدف گنجاندند.

در سال‌های مبارزه با دربار شاهنشاهی روشنفکران مذهبـی بـه شدت از طرف حوزه علمیه مشهد تقبیح می‌شـدند و همـواره مـورد هجـوم قشری‌ها قرار داشتند، تا جائی که روحـانی شـریفی همچـون «محمدتقـی شریعتی»، پدر مرحوم علی شریعتی مجبور شد لباس روحـانیت را از تـنش درآورد تا دست از سرش بردارند. او از آن پس بعنوان یک روشنفکر دینی و نه یک روحانی به مبـارزه‌اش در راه روشـنفکری مذهبـی ادامـه داد. او بـا تاسـیس سـازمان نشـر حقـایق اسـلامی خدمـات ارزنـده‌ای بـه جنبـش روشنفکری دینی در خراسان کرد. افراد سرشناسی همچون طاهر احمدزاده، دکتر علی شریعتی از همکاران وی در این سازمان بودند.

وقتی امروز همین مرکز نشر حقـایق اسـلامی را در خراسـان و بدستور واعظ طبسی لاک و مهر و احمدزاده را بازداشت و زندانی می‌کننـد، برای آنها که سیر نواندیشی دینی را در ایران دنبال می‌کنند حادثه عجیبـی

اتفاق نیفتاده‌است. این ماجراها ریشه‌دار است. این حادثه در فروردین ماه گذشته و در جریان یورش به نیروهای ملی- مذهبی روی داد و احمدزاده هنوز در زندان است. دستور حمله به ملی- مذهبی‌ها در حالیکه ریشه‌های حکومتی و قدرت برخاسته از پول بی‌حسابی که در اختیار آقایان است دارد، ریشه در این جدال کهنه نیز دارد. جدالی که آیت‌الله مصباح یزدی تئوری‌های آن را با زبانی خشن و نفرت انگیز در نماز جمعه‌های تهران و به تقلید شیخ محمود حلبی که سخنرانی کم رقیب بود ارائه می‌دهد، تیم‌های تروری که در حسینیه‌های تیمی تربیت کرده‌اند به شکار امثال حجاریان‌ها می‌روند و یورش حکومتی به ملی-مذهبی‌ها با اشاره واعظ طبسی و قبول این اشاره از سوی رهبر جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد!

پلنوم ۱۷

در گزارش پلنوم ۱۷ کمیته مرکزی حزب در تهران با وضوح هر چه تمامتر به سه جریان فکری روشن بین، واقع بین و واپسگرا در درون حاکمیت جمهوری اسلامی اشاره شد. این گزارش به وضوح نشان داد حزب شناخت دقیقی از تحولات فکری در درون حاکمیت و حوزه‌های دینی دارد. این شناخت مبتنی بر تحقیقات محققین حزبی بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا مقطع انقلاب ۵۷ و بعد از آن بود. حزب شناخت دقیقی از تحولات فکری حوزه‌های داشت و بی‌جهت نبود که تنها گروه سیاسی غیر مذهبی که بعد از انقلاب به جریان انجمن حجتیه (حوزه علمیه مشهد) اهمیت داد و ضرورت مبارزه قاطع با آن را مطرح کرد حزب ما بود.

(بقیه خاتمی به رغم همه ... از ص ۳)

«**اعتدال در اصلاحات**» اعلام داشت و به مجاهدین انقلاب اسلامی حمله کرده و حذف آنها را از قوه اجرائیه ضروری دانست. بیانیه قاطع سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در دفاع از حضور خاتمی در انتخابات و آخرین بیانیه آن که با شعار «یا علی» پایان یافته، پاسخی بود به گرایش و اندیشه‌ای که طه هاشمی آن را رهبری می‌کند!

ادامه توطئه‌ها تا مرز ترور!

جبهه‌ای که مخالف حضور خاتمی در انتخابات سال ۸۰ است، علیرغم نتایجی که از همه این رایزنی‌ها گرفته شده، همچنان در پی رسیدن به هدف خویش است. همزمان با اعزام آیت‌الله خزعلی به امریکا برای پاره‌ای مذاکرات و پیام رسانی‌ها، فیلم‌های تهیه شده در زیر شکنجه دستگیرشدگان ملی- مذهبی‌ها برای پخش در اختیار علی لاریجانی (تلویزیون جمهوری اسلامی) گذاشته است. آنها می‌کوشند عملیات خود را با استراتژی امریکا و انگلستان در منطقه تطبیق دهند.

بتدریج در همه محافل سیاسی و حتی در گفتگوهای مردم مشخص است که از عزت‌الله سحابی، زیر شکنجه اعتراف به تماس با برخی نیروهای سپاه گرفته شده‌است. فیلمی که به تلویزیون لاریجانی داده شده حاوی سخنانی از سوی سحابی است در ارتباط با دانشگاه‌ها، روحانیت، سپاه و ارتش. طرح آنست که ابتدا این شوی تلویزیونی پخش شود، سپس کسانی که نامشان در یک لیست تهیه شده دستگیر شوند. این لیست عمدتا شامل تعدادی از روزنامه‌نگاران و سیاستمداران است.

هدف آنست که پس از این یورش و در صورت اعتراض‌های خیابانی و یا دانشجوئی، حالت فوق‌العاده اعلام شود و قوه مجریه را به یک هیات بسپارند و انتخابات را به بعد موکول کنند.

گام بعدی که در باره آن نیز اینجا و آنجا صحبت می‌شود، آنست که در صورت بی‌اعتنائی مردم به این نمایش‌های تلویزیونی و دستگیری‌ها و ادامه خطر برگزاری انتخابات در موعد مقرر، حضور خاتمی و شرکت وسیع مردم در آن، طرحی را که شورای نگهبان تهیه کرده به اجرا بگذارند. به موجب این طرح، شورای نگهبان ضمن پذیرش تمام کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری، شرط مصاحبه با کاندیداهای تائید صلاحیت شده را به میان بکشد. بموجب این تاکتیک، محمدخاتمی پس از تائید صلاحیتش توسط شورای نگهبان باید در جلسه این شورا شرکت کرده و به سئوالاتی که از باصطلاح کاندیداهای تائید صلاحیت می‌شود پاسخ بدهد. این سئوال و جواب، در واقع اعلام شروط شورای نگهبان و جبهه مخالفان اصلاحات و جنبش مردم است، چرا که اگر او پاسخ مطلوب شورای نگهبان را بدهد نسبت به آنچه گفته متعهد می‌شود و در دوره دوم ریاست جمهوری، هرکجا که از این چارچوب پا فراتر بگذارد شورای نگهبان می‌تواند برای خلع او وارد عمل شود و اگر پاسخ‌های مطلوب شورای نگهبان را ندهد، این شورا می‌تواند صلاحیت نهائی او را تائید نکند. امکان سوم آنست که خاتمی اساسا در این گفتگو و جلسه شرکت نکند و آن را به رسمیت نشناسد، که در این صورت مقابله و کشاکش صورت علنی به خود گرفته و شورای تبلیغات اسلامی خواهد کوشید تظاهرات حکومتی را در تهران و به سود نظر شورای نگهبان سازمان دهد. اگر این تظاهرات با موفقیت مورد نظر جبهه ارتجاع همراه باشد، آنها طبق نقشه‌ای که در مذاکرات نوروزی برآن پافشاری می‌کردند، یک دولت دوران بحران به ریاست هاشمی رفسنجانی تشکیل خواهند داد و سپس با تغییر قانون اساسی، پست ریاست جمهوری را حذف و سمت نخست وزیری را در آن خواهند گنجاند. این عملی‌ترین و نهائی‌ترین گام برای تبدیل دستگاه ولایت به سلطنت و انتقال سلسله پهلوی، به سلسله روحانیت خواهد بود، که پایتخت آن نیز نمی‌تواند جای دیگری جز مشهد باشد! تبلیغ اینگونه خواهد بود که حکومت از آن امام هشتم شیعیان است و حکوم اسلامی به نیابت از امام هشتم، سلطنت را اداره می‌کند!

آخرین گامی که جبهه ضد اصلاحات و جنبش تدارک برداشتن آن را در سر پرورانده «ترور خاتمی» است. کسانی که در هفته‌های اخیر فیلم‌های خبری مربوط به دیدارها و سفرهای خاتمی را در تلویزیون جمهوری اسلامی دیده‌اند، برای نخستین بار شاهد حفاظت‌های ویژه امنیتی او هستند. جلیقه‌ای ضد گلوله بر تن او کرده‌اند که بر تکمه‌های لباده او فشار می‌آورد!

برسر راه برداشته شدن این گام‌های کودتائی نیز موانع بسیار جدی وجود دارد، که در درجه نخست بیم و هراس از نتیجه نامطلوب کار برای توطئه‌کنندگان و افتادن ابتکار عمل بدست توده‌های مردم در خیابان‌ها و در سطح بالاتر آن، دو دستگی در نیروهای مسلح و آغاز مرحله‌ای دیگر است. آنها که بعنوان «جریان تاثیرگذار» شهرت یافته‌اند و این روزها فعال شده‌اند، بیمناک از این نتایج، سد راه ادامه عملیات کودتائی شده‌اند. فیلم اعترافات، به این دلیل در تلویزیون جمهوری اسلامی مانده‌است و علیرغم تقاضاهای مکرر حسین شریعتمداری (نماینده ولی فقیه و سرپرست موسسه کیهان)، سردارصفارهرند، سردبیر کیهان، امیرمحبیان، سردبیر روزنامه رسالت و تعدادی از رهبران موتلفه اسلامی، مانند حمیدرضاترقی (عضو رهبری موتلفه و نماینده واعظ طبسی در این جمعیت)، اسدالله بادامچیان، دبیراجرائی موتلفه که بصورت مصاحبه و مقاله در نشریات جبهه ضد اصلاحات مطرح می‌شود، هنوز تصمیم قطعی برای نمایش این فیلم گرفته نشده و این احتمال که نمایشی کم رنگ‌تر از آنچه در برنامه اولیه داشته‌اند را به روی صحنه بیاورند بیش از طرح کامل کودتائی است که در بالا شرح داده شد.

بخش دوم نوشته ۶۲ صفحه‌ای نورالدین کیانوری

بازگشت رهبر حزب از مهاجرت و آغاز مبارزه دشوار سیاسی!

پیرامون سیاست حزب توده‌ایران در برابر دولت موقت مهندس بازرگان، مخالفت حزب توده ایران با ریاست جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر، اتحاد رو به وحدت سازمان فدائیان خلق‌ایران با حزب توده‌ایران و تقویت ستون چپ واقعی در ایران و دگرگونی مواضع امروز برخی رهبران سال‌های اول تشکیل جمهوری اسلامی و حمایت حزب توده‌ایران از مواضع آنها در آن سال‌ها بسیار گفته و نوشته‌اند.

در بسیاری از گفته‌ها و نوشته‌ها، اگر هم نکات واقع بینانه‌ای وجود داشته باشد، چنان آغشته به توده‌ای ستیزی و انقلاب ستیزی است که این واقع بینی‌های احتمالی کمتر جلوه می‌کند! دو محور اساسی در این نوع نوشته‌ها و گفته‌ها وجود دارد:

۱– گروهی از اساس با انقلاب ۵۷ مخالف بوده و هستند. از این گروه آنها که در خارج کشورند، آشکارا و بی‌پرده نظرات خود را اعلام می‌کنند و سهم حزب توده‌ایران در انقلاب را هم البته فراموش نمی‌کنند! جمع دیگری از این گروه که اغلب در داخل کشور بسر می‌برند، از آنجا که نمی‌توانند آشکارا با انقلاب مخالفت کنند و برای حمله به حزب توده‌ایران نیز هیچ مانعی در برابر خود ندارند، حزب توده‌ایران را بعنوان نماد و پرچم انقلاب ۵۷ زیر ضربات تبلیغاتی خود می‌گیرند. در این ارتباط نکته بسیار مهم و قابل توجه آنست که بخش قابل توجهی از این گروه، که نه تنها در انقلاب نقش و سهم نداشته‌اند، بلکه در برابر آن هم ایستاده بودند، اکنون در حاکمیت نیز حضور دارند. اینها شعار دفاع از ارزش‌های اسلامی و دفاع از آن ارزش‌هائی را سر می‌دهند که جانشین ارزش‌های واقعی انقلاب ۵۷ کرده‌اند! مانند رهبران جمعیت موتلفه اسلامی، رهبران حجتیه، سران ارتجاع مذهبی و غارتگرانی که همچنان از سایه حزب ما ترس دارند.

۲– گروه دوم نیز خود به دو دسته تقسیم می‌شود. دسته نخست کسانی هستند، که نسبت به اوضاع کنونی ایران انتقادات واقعی دارند و حاکمیت ارتجاع بر کشور را بدرستی یک فاجعه می‌دانند. از این دسته، آنها که در سال‌های پرمخاطره و پر حادثه آستانه انقلاب و ابتدای پیروزی انقلاب، بدلائل گوناگون و از جمله سن و سال حضوری جدی در صحنه سیاسی و مبارزاتی نداشته‌اند، تحت تاثیر گفته‌ها و نوشته‌های توده‌ای ستیزانه گروه اول تصور می‌کنند حزب توده‌ایران نقشی در روی کار آمدن و تسلط ارتجاع حاکم داشته‌است و اساسا حزب ما برای چنین حاکمیتی از انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی دفاع کرده‌است!

دسته دوم از این گروه، فعالان سیاسی و حتی برخی سازمان‌های سیاسی‌اند، که در آن سال‌ها به نوعی از انقلاب و تا حدودی از سیاستی که حزب ما در برابر جمهوری اسلامی داشته متاثر بوده‌اند و یا مانند سازمان فدائیان خلق ایران، در اکثریت خود آن را پذیرا شدند و به آن پیوستند. با کمال تاسف و تحت تاثیر حوادث و تحولات منفی در جمهوری اسلامی از سال ۶۲ به بعد– از یک طرف و زیر فشار گروه اول در مهاجرت، این دسته اغلب به نفی گذشته خویش و سیاستی که در برابر انقلاب و جمهوری اسلامی داشته‌اند برخاسته و عملا تیغ بر چهره سیاسی خویش کشیده و هنوز هم می‌کشند.

از جمله، در سال‌های گذشت بحث‌های رایج بین این دسته در مهاجرت پیش کشیدن این انتقاد است که چرا حزب توده‌ایران از **دولت بازرگان** در برابر **آیت‌الله خمینی** حمایت نکرد و یا چرا شعار **جبهه آزادی** را بجای **جبهه متحد خلق** نداد!

این افراد، با فراموش کردن سال‌های اول پیروزی انقلاب ابتدا این پیش فرض را قطعی تصور کرده‌اند که آیت‌الله خمینی از بدو بازگشت به ایران و یا در دورانی که خود را در پاریس آماده بازگشت به ایران می‌کرد ضد آزادی بود و یا اینکه مهندس بازرگان طرفدار آزادی همه احزاب و سازمان‌های سیاسی و از جمله حزب توده‌ایران بود و از این نظر در برابر آیت‌الله خمینی قرار داشت. این افراد همچنین بر این تصورند که دولت بازرگان از حمایت اردوگاه انقلاب جهانی از انقلاب ایران حمایت می‌کرد و در برابر ارتجاع مذهبی و رهبران مذهبی بازار سنتی ایران قرار داشت! اینها فرضیاتی است که با واقعیات آن سال‌ها انطباق ندارد و کافی است فعالیت‌های سیاسی دهه ۴۰ و ۵۰ نیروهای مذهبی و گرایش‌های موجود در حاکمیت پس از پیروزی انقلاب با دقت دوباره خوانی شود تا در بسیاری از پیش فرض‌ها تجدید نظر شود. همین افراد، با همین پیش فرض‌های نادرست، سپس جبهه‌ای را پیشنهاد می‌کنند که اساسا در سال‌های نخست پیروزی انقلاب محلی از اعراب نداشت، چرا که وقتی آزادی‌های برآمده از انقلاب وجود داشت دیگر جبهه آزادی چه معنائی می‌توانست داشته باشد؟ تمام کوشش باید این می‌بود که آن آزادی‌ها به نفع توده مردم ایران حفظ شود و این نیز ممکن نبود مگر با محدود کردن آزادی ارتجاع مذهبی، غارتگران بازاری و در مجموع، متزلزل‌ترین اقشار و طبقاتی که در انقلاب شرکت کرده و خواهان کنترل روند انقلاب و تثبیت و تحکیم موقعیت خود در حاکمیت بودند.

این همان وضعی است که امروز شاهدش هستیم. یعنی جبهه انقلاب، که حزب توده‌ایران آن را جبهه متحد خلق اعلام کرده بود، به دلائل مختلف نتوانست تشکیل شود و عرصه برای همان اقشار و طبقات متزلزل شرکت کننده در مرحله اول انقلاب، یعنی سرنگونی دربار شاهنشاهی و حفظ ساختار نظام شاهنشاهی خالی ماند. آنها بصورت متشکل، با برنامه و تحت حمایت امپریالیسم امریکا و پیرکهنه‌کار استعمار جهانی انگلستان توانستند از یک طرف مانع تشکیل جبهه انقلاب شوند و از سوی دیگر جبهه خود را مستحکم کرده و به انقلاب یورش برند. بنابراین، شعار حزب توده‌ایران برای تشکیل جبهه متحد خلق برای دفاع از آزادی خلق و دفاع از دستآوردهای انقلاب بهمن ۵۷ که با عنوان "**جبهه متحد خلق**" در دو پلنوم تاریخی حزب توده‌ایران (پلنوم ۱۶ بلافاصله پس از پیروزی انقلاب و پلنوم وسیع ۱۷ در داخل کشور) تدوین و بعنوان شعار مرحله‌ای انقلاب اعلام شد، شعاری دقیق، برخاسته از واقعیت جامعه انقلابی آن روز ایران و دارای محتوای انقلابی و واقع بینانه‌بود. همانطور که شعار "جبهه آزادی" در آن سال‌هائی که تاریخی‌ترین آزادی‌ها به پشتوانه انقلاب ایران در جامعه وجود داشت بی‌محتوا و غیر واقع بینانه بود. همه کوشش باید آن می‌بود که دست مخالفان آن آزادی‌ها از قدرت کوتاه مانده و یا کوتاه بشود تا این آزادی‌ها محدود نشود و از چپ روی‌ها و حادثه جوئی‌هائی که می‌توانست دست مخالفان آن آزادی‌ها را در حاکمیت تقویت کند جلوگیری شود. هیچ نیروی سیاسی و شخصیت سیاسی واقع‌بین و حقیقت‌جوئی نمی‌تواند منکر کوشش تاریخی حزب توده‌ایران در آن سال‌ها و در تمامی این عرصه ها شود.

حزب توده‌ایران، آزادی را طبقاتی می‌دید و می‌بیند و به همین دلیل، در آن سال‌ها از جبهه متحد خلق، بعنوان آزادی خلق انقلابی ایران دفاع می‌کرد تا آزادی ارتجاع مذهبی و غارتگران تجاری را محدود کند و یا محدود نگهدارد.

تحت تاثیر انتخابات مجلس پنجم، انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و بالاخره انتخابات شوراها و مجلس ششم، تجدید نظرهائی در نوع برداشت‌ها نسبت به واقعیات ایران، بویژه در میان فعالان سیاسی خارج کشور شکل گرفته‌است، اما از آنجا که این نوع تجدید نظرها با حضور در صحنه اصلی نبرد و مبارزه همراه نیست، هنوز دارای آن عمق لازم برای اتخاذ یک سیاست پیگیر و اصولی نیست و به همین دلیل شاهدیم که بر اثر حوادث منفی داخل کشور طی یکسال و نیم– دو سال اخیر، بار دیگر زمزمه‌های یاس و بازگشت به لاک خویش و حتی برخی تجدید نظرهای منفی شکل گرفته‌است. بحث پیرامون بن‌بست اصلاحات و یا انتقادات نابجائی که به محمدخاتمی، در حد توصیه به کناره گیری وی از شرکت در دوره دوم ریاست جمهوری می‌شود، نشانه‌های این امر است.

با توجه به این بحث‌ها و ضرورت پاسخگوئی مستند به آنها، از گزارش ۶۲ صفحه‌ای نورالدین کیانوری، برای شماره ۱۰۶ راه‌توده آن بخش‌هائی را در نظر گرفته‌ایم که تا حدودی هم یادآوری گذشته‌است و هم هشداری نسبت به آینده.

در همین نوشته، در حالیکه نورالدین کیانوری از پیروزی محمدخاتمی در انتخابات دوم خرداد ۷۶ بعنوان یک پیروزی بزرگ برای مردم ایران یاد می‌کند، در عین حال و با صراحت از ادامه تلاش اختاپوس ارتجاع و بازاریان غارتگر برای بازگشت به اقتدار گذشته نیز یاد کرده و نسبت به آن هشدار می‌دهد. اهمیت این یاد آوری و هشدار باش در آنست که نورالدین کیانوری آن را، باتوجه به توازن نیروها در جمهوری اسلامی و با فاصله‌گیری از اراده گرائی و تخیل پروری، در تاریخ ۹ اردیبهشت ماه ۱۳۷۸ یادآور می‌شود. یعنی دو سال پیش، که هنوز یورش به مطبوعات، ترور حجاریان، دستگیری‌ها و دهها توطئه دیگر از سوی مافیای اقتصادی و مافیای قدرت به اجرا گذاشته نشده بود!

در این بخش از نوشته گزارش ۶۲ صفحه‌ای نورالدین کیانوری، به مسائل مطرح شده در بالا تا حدود قابل توجهی پرداخته شده‌است، گرچه بدلیل موقعیتی که او برای دسترسی به همه منابع داشته و با توجه به محدودیت زمانی، به جزئیات نپرداخته و تنها کلیات را طرح کرده‌است.

بخش اول این نوشته ۶۲ صفحه‌ای کیانوری در شماره گذشته راه‌توده (۱۰۵) منتشر شد و آنچه را در ادامه می‌خوانید بخش دوم این نوشته‌است، که با عنوان «انتخابات دو خرداد ۷۶ و سیاست حزب توده‌ایران در برابر دولت مهندس بازرگان» می‌خوانید. کلیه عناوین توسط راه‌توده و با توجه به مضامین مطرح شده در نوشته کیانوری انتخاب شده‌است. توضیحات راه‌توده در پی‌نوشت و یا در میان پرانتز اضافه شده و برای حفظ ارتباط برخی موضوعات مطرح شده در نوشته به ناچار اصلاحات بسیار اندکی در برخی جمله‌بندی‌ها صورت گرفته است.

اسناد مربوط به سیاست حزب توده‌ایران در برابر انقلاب ۵۷ و حاکمیت چند پارچه جمهوری اسلامی را با سرفرازی به میان مردم ببرید و حقانیت آن را در عمل به مردم نشان دهید!

گزارش بازگشت رهبری حزب از مهاجرت به میهن و آغاز فعالیت علنی و قانونی حزب توده‌ایران!

حکومت ۵۰۰ روحانی بر مملکت یک توطئه است!

دوم خرداد ۷۶
روز فریاد مردم علیه اختناق و خیانت به انقلاب بود!

فرمانروایانی که در هر انتخاباتی از مردم شکست خورده‌اند، هنوز امید خود را برای بازگشت به پیش از دوم خرداد ۷۶ از دست نداده‌اند و به ترفندهای جدید دست خواهند زد!

بسیاری از همکاران آیت‌الله خمینی در سال‌های اول انقلاب، در دهه دوم جمهوری اسلامی به تواب‌هائی تبدیل شدند که خود را تسلیم بازار و ارتجاع مذهبی کردند!

علی‌خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی، آنچه که امروز می‌گویند، با آنچه که در سال‌های اول انقلاب می‌گفتند بکلی متفاوت است!

واقعیت سیاست حزب توده‌ایران در برابر دولت مهندس بازرگان

ما با این واقعیت روبرو هستیم که در ۸ سال فرمانروائی و رهبری علی‌خامنه‌ای و تحت ریاست جمهوری پر اختیار هاشمی رفسنجانی، میلیاردرهای جدید مثل قارچ از زمین روئیدند و ده‌ها میلیون مردم زحمتکش ایران به خاک سیاه نشستند!

در سال‌های باصطلاح سازندگی، اژدهای سیری ناپذیر بازار هست و نیست مردم را به جیب زد!

اکثریت مطلق روحانیت شیعه، از ابتدای انقلاب با آزادی و جمهوریت مخالف بود و می‌بینیم که امروز هم مخالف است!

قدرت طلبی بنی‌صدر، او را به سمت اتحاد با مجاهدین خلق و مسعود رجوی، که سیاست جدیدی را در سال ۶۰ اتخاذ کرده بودند برد و این اتحاد و ماجراجوئی‌های آن ضربات بزرگی به انقلاب زد!

پس از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بازگشت مسئولان و کادرهای حزبی از مهاجرت به میهن آغاز شد. رفقا فرج‌الله میزانی و مریم فیروز بلافاصله پس از ۲۲ بهمن به ایران باز گشتند و از آغاز سال ۱۳۵۸ بازگشت دیگران آغاز شد. رفیق میزانی (جوانشیر) با تلاش کم نظیر در خیابان ۱۶ آذر – خیابان غربی دانشگاه تهران– ساختمانی را برای دفتر مرکزی حزب اجاره کرده و آماده کرده بود و توده‌ای‌های قدیمی با شور و شادی به آنجا راه یافتند. من، بعنوان دبیراول حزب در روزهای اول اردیبهشت ۱۳۵۸ به ایران وارد شدم. مقداری در فرودگاه معطلی پیدا شد و ماموران پس از گرفتن رابطه با مهندس بازرگان نخست وزیر و موافقیت او اجازه ورود به من دادند.

نمی‌توانم با کلمات شادی را که در همان روز ورود به تهران و رفتن به دفتر مرکزی آماده شده حزب و دیدن چهره‌های دوست داشتنی رفقای دیرین حزبی و بویژه قهرمانان زجر کشیده‌ای مانند رفقا عباس حجری، محمدعلی عموئی، هدایت‌الله معلم، اسماعیل ذوالقدر، ابوتراب باقرزاده، آصف رزم دیده، رضا شلتوکی و خاوری بیان کنم. چند روز بعد به دیدن عزیزانی که در گروه «نوید» شاه را به ستوه آورده بودند، نائل شدم.

کار حزبی با شور بی‌مانندی به کمک دوستان ایران و آنان که از مهاجرت آمده بودند آغاز شد.

انتشار روزنامه «مردم»، راه‌اندازی همایش‌های پرسش و پاسخ تاثیر بسیاری زیادی در روشن کردن سیاست حزب و خنثی ساختن تبلیغات بسیار شدیدی داشت که نه تنها از سوی باقیمانده‌های رژیم سرنگون شده، بلکه توسط گروه‌های چریکی چپ‌گرا و مجاهدین خلق برای بدنام کردن حزب داشت. پرسش و پاسخ‌ها به صورت جزوه و نوار تهیه و پخش می‌شد. هنوز هستند کسانی از افراد حزبی که تمام نوارها را نگهداشته‌اند. من خودم بطور تصادف با یک راننده تاکسی برخورد کردم که مرا شناخت و اظهار محبت فراوان نسبت به من کرد و برای نشان دادن علاقه خود به راه حزب به من گفت که تمام نوارهای پرسش و پاسخ‌ها را نگهداری کرده‌است.

مشکلات موجود بر سر راه انقلاب و در برابر حزب ما در دفاع از انقلاب!

تحکیم پایه‌های پیروزی تاریخی مردم ایران، هسته اساسی کار کرد رهبری حزب را تشکیل می‌داد. هنوز خطرهای زیادی هم از درودن و هم از بیرون کشور انقلاب را تهدید می‌کرد.

پیش از همه و بیش از همه کشورهای قدرتمند امپریالیستی امریکا، انگلستان و فرانسه، شرکای کنسرسیوم پر درآمد نفت ایران با تمام نیرو و امکانات خود در پی براندازی انقلاب بودند. این نیروی جهنمی افزون بر توانائی‌های جهانی خود، مانند برقراری محاصره اقتصادی، جلوگیری از فروش نفت ایران در بازارهای جهانی، مسدود کردن دارائی‌های ارزی ایران در بانک‌های جهانی هنوز پایگاه بسیار نیرومندی در درون ایران، چه در ارتش و پلیس و ژاندارمری و چه در همه ادارات دولتی داشت و همانگونه که دیدیم بارها از این امکانات هم از درودن– کودتاها– و هم از بیرون- تجاوز ارتش عراق به کشور ما– بهره‌گیری کرد.

در درون کشور خطر بزرگی که انقلاب را تهدید می‌کرد بسیار جدی بود. این خطر بزرگ در ناهمگونی نیروهائی بود که در پیروزی انقلاب شرکت کرده بودند و بیش از همه و خطرناکتر از همه، ناهمگونی بسیار جدی در عمده‌ترین نیروی رهبری‌کننده انقلاب، یعنی روحانیت شیعه بود.

واقعیت این بود که اکثریت مطلق روحانیت شیعه که بدون دادن کمترین تلفات، یکی از عمده‌ترین پایگاه‌های امپریالیسم را با به میدان کشیدن توده‌های میلیونی زیر شعارهای "استقلال– آزادی– جمهوری اسلامی و عدالت اجتماعی" به این پیروزی دست یافته بود، با این شعارها نه تنها موافق نبود، بلکه با آن به شدت دشمنی می‌ورزید و هنوز هم که بیست سال از انقلاب گذشته است در همین مواضع خصمانه خود با دو شعار عمده انقلاب یعنی «"آزادی" و "جمهوریت" – یعنی تعیین کننده بودن رای مردم– و عدالت اجتماعی دشمنی آشتی ناپذیر خود را دنبال می‌کند.

این نکته‌ای بود که همان موقع آیت‌الله خمینی نیز در گفتاری کاملا علنی به آن اشاره کرد و مخالفت خود را با آن نشان داد. او گفت:

«... آن وقت شیطنت این بود که سیاست از مذهب جداست و بسیار ضربه به ما زدند و ما بسیار ضربه خوردیم و آنها هم بسیار نفع بردند. این مطلب شکست خورد. حالا می‌گوئید سیاست حق مجتهدان است، یعنی در امور سیاسی در ایران پانصد نفر دخالت کنند، باقی‌شان بروند سراغ کارشان، یعنی مردم بروند سراغ کارشان و هیچ کار به مسائل اجتماعی نداشته باشند و چند نفر پیرمرد ملا بیایند و دخالت کنند. این از آن توطئه سابق بدتر است برای ایران.» (نقل از روزنامه سلام ۱۹ تیرماه ۱۳۷۶)

حالا ببینیم، در مقابله با این نظرات آیت‌الله خمینی دبیر کنونی شورای نگهبان قانون اساسی، که بعد از آیت‌الله خمینی به این سمت رسیده و در ۱۰ سال گذشته یکی از سیاست گذاران پشت و جلوی صحنه سیاسی جمهوری اسلامی بوده چه می‌گوید. آقای جنتی، دبیر شورای نگهبان در نماز جمعه تهران، با بی‌پروائی ادعا می‌کند: «مردم یتیم هستند و روحانیت قیم یتیمان هستند!»

مانند این گونه ادعاها را و در مواردی شدیدتر از آن را در گفتارهای نماز جمعه از کسانی مانند آقای یزدی، رئیس قوه قضائیه، آیت‌الله خزعلی، عضو شورای نگهبان و مصباح یزدی در نطق‌های پیش از دستور نماز جمعه شنیده‌ایم. (۱)

این نظریات مافوق ارتجاعی در تمام سال‌های پس از درگذشت آیت‌الله خمینی تاکنون بر جو سیاسی در کشور ما فرمانروائی داشته‌است و تنها بیست و پنج میلیون نفر از سی میلیون رای دهندگان در انتخابات ریاست جمهوری (دوره هفتم) با رای خود به آقای خاتمی فریاد خود را علیه این اختناق به گوش همه مردم جهان رساندند و با این فریاد گردانندگان اختناق را که در خواب خرگوشی فرو رفته بودند و در خواب هم به عنوان یک "بختک" چنین رویدادی را نمی‌دیدند از خواب بیدار کرد.

اولین واکنش این «"فرمانروایان" که حاکمیت خود را ابدی می‌دانستند این بود که با چه ترفندهائی اوضاع کشور با به پیش از دوم خرداد برگردانند و این تلاش تا امروز هم به رغم رسوا شدن دسیسه‌های رنگارنگشان که ننگین‌ترین آن آدم کشی‌های دهشت انگیز بخشی از گردانندگان وزارت اطلاعات و امنیت کشور بود هنوز امید را از دست نداده و در جستجوی ترفندهای تازه هستند. آنها می‌کوشند با بهره‌گیری از شورای نگهبان که مجمعی از سنگوارهای قرون وسطائی در آن جا گرفته‌اند و اکثریت مافوق ارتجاعی مجلس و از همه نیرومندتر، از گردانندگان نیرومند "بازار سنتی" که با غارت هست و نیست اکثریت مطلق مردم کشور در سال‌های به اصطلاح "سازندگی" به اژدهای سیر نشدنی دگر دیسی پیدا کرده و نبض اقتصاد روزمره کشور را در دست دارند، هرگونه تلاش دولت را برای سامان دادن به اوضاع اقتصادی کشور غیر ممکن سازند و با تظاهر به داشتن مواضع دشمنانه نسبت به امریکا جهانخوار در عمل به صورت همدستان آن که با تحریم‌های رنگارنگ هر روز دشواری‌های تازه‌ای برای دولت بوجود می‌آورد، در آمده‌اند.

این را هم باید بیافزایم که شکست‌های پی در پی از دوم خرداد ۱۳۷۶ شکافی را گرچه نه خیلی ژرف در گروه حاکم به وجود آورده است و این شکاف بخوبی در جریان انتخابات شوراهای شهر و روستا، دیده شد. همه تلاش جناح فوق ارتجاعی در جهت جلوگیری از انجام انتخابات شوراها و پس از آن در راه سنگ اندازی اکثریت مجلس در راه جلوگیری از پیروزی هواداران سیاست آقای خاتمی رئیس جمهور، بطور کاملا آشکار دیده شد و این خود پیروزی بزرگی برای نیروهای هوادار آزادی به شمار می‌رود. (۲)

تسلط آن دیدگاه‌هائی که نمونه آن را از قول دبیرشورای نگهبان در بالا آوردم و تسلط اختاپوس بازار سنتی در ده سال پس از درگذشت آیت‌الله خمینی را با یادی از دگردیسی در دیدگاه‌ها و کارکرد مسئولان بالای کشور در همین ده سال می‌توانیم دنبال کنیم. (۳)

مثلا در زمینه عدالت اجتماعی، هاشمی رفسنجانی می‌گفت:

«خدا می‌داند، آن روزی که بتوانیم توی این مملکت مسئله مسکن را حل کنیم، مسئله استضعاف را حل کنیم، با اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی این گردن کلفت‌های اقتصادی را، اموال نامشروعشان را از توی حلقشان بیرون بیآوریم و حتی از مهریه زنانشان پس بگیریم و با همه اینها بتوانیم حرف‌هایمان را به دنیا بزنیم، کاری را هم که کرده‌ایم ارائه دهیم، آن روز روز اسلام است.» (هاشمی رفسنجانی نماز جمعه ۶ اسفند ۱۳۶۲)

همین مواضع رادیکال را، که با مواضع امروز رهبر جمهوری اسلامی زمین تا آسمان فرق می‌کند، از قول علی خامنه‌ای بخوانیم که می‌گفت:

«آنهائی که حاضرند به قیمت پولدار شدن خودشان، به قیمت افلاس و بیچارگی، خود را و کیسه خود را انباشته کنند، اینها دشمنان انقلاب هستند، دشمن همیشه شمشیر بدست نمی‌گیرد و اسلحه نمی‌بندد. دشمن سخت‌تر و سنگین‌تر این است که اساس نظام جمهوری اسلامی را با این روش‌ها و اخلاقیات متزلزل کند.» (آقای خامنه‌ای نماز جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۶۰)

اکنون سال‌هاست که ما با این واقعیت روبرو هستیم که در دوران ۸ ساله پس از در گذشت آیت الله خمینی، که آقای خامنه‌ای در مقام رهبری جمهوری اسلامی و آقای هاشمی رفسنجانی با اختیارات پردامنه رئیس جمهوری قرار داشتند، نه تنها میلیاردها چندین بار میلیاردرتر شدند، بلکه افزون بر آن صدها و صدها میلیاردر و نیمچه میلیاردر مانند قارچ از زمین کشور ما روئیدند و دهها میلیون نفر از زحمتکشان و روشنفکران شریف میهن ما به خاک سیاه فقر دچار شدند.

فعالیت در محاصره سیاسی

مشکل دیگر برای حزب ما در زمینه سیاست درون کشور مناسبات با دهها سازمان، گروه کوچک و بزرگ بود، که پس از پیروزی انقلاب در میدان مبارزات داخلی با سمتگیری‌های گوناگون فعال شده بودند. حزب ما با انبوهی از بدخواهان روبرو بود. غیر از شمار بسیار کمی از عناصر وابسته به روحانیت و همراهان غیر روحانی‌شان که برای مبارزات حزب ارزش قائل بودند، اکثریت نزدیک به تمام این قشر که قدرت حاکم را در دست داشت، حزب توده‌ایران را دشمن خود می‌دانست و تنها چون آیت‌الله خمینی و گروه کوچکی از روحانیون با اعتبار مانند آیت‌الله منتظری، آیت‌الله طالقانی با فعالیت علنی حزب ما موافق بودند، این وضع را تحمل می‌کردند. در کنار این اکثریت سنگین روحانیت، گروه‌های سیاسی چپ و راست و بازماندگان مخفی نظام سرنگون شده، با کینه توزی حزب ما را مورد سنگین‌ترین اتهامات قرار می‌دادند. سازمان‌هائی مانند "مجاهدین خلق"، "چریک‌های فدائی"، " جبهه‌ملی" و بدتر از همه آنها، گروه‌های کوچک رنگا رنگ مدعی مارکسیسم که مانند قارچ از زمین روئیده بودند در این طیف دشمنان و بدخواهان جا گرفته بودند.

سازمان رنجبران، اتحادیه کمونیست‌های ایران، سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر، رزمندگان طبقه کارگر، حزب زحمتکشان ملت ایران به رهبری مظفربقائی و در عین داشتن دشمنی شدید سیاسی خود با حزب ما، در دشمنی آشکار علیه حزب ما جبهه متحدی را تشکیل داده‌بودند. در چنین شرایط دشواری حزب ما فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد که با موفقیت و ناکامی‌های گوناگون نیز روبرو گردید.

در این میدان نبرد نابرابر، حزب ما توانست با گرد آوردن توده‌ای‌های قدیمی که نسبت به آرمان‌های خود پابرجا باقی مانده بودند چندین هزار مبارز جوان، دختر و پسر را به صفوف خود و سازمان جوانان حزب گرد آورد.

کامیابی چشمگیر دیگری که حزب ما بدست آورد و کینه دشمنان حزب را دو چندان کرد جلب سازمان فدائیان خلق ایران به راه

همکاری و دوستی با حزب بود. «"سازمان فدائیان خلق" نیروی قابل توجهی از جوانان پرشور و انقلابی را گرد آورده بود و در میان نیروهای غیر متشکل هم هواداران بسیاری داشت. جدا شدن دو گرده، یعنی سازمان فدائیان خلق (اقلیت) و گروه «کشتگر-هلیل‌رودی» با همه سروصدائی که راه انداختند، اثرشان در ضعیف کردن سازمان فدائیان بسیار ناچیز بود. همسوئی این سازمان با حزب ما به نیرومندتر شدن هر دو سازمان کمک زیاد کرد و در پی آن نیروی راستین چپ به یک عامل موثر در سیاست کشور مبدل گردید.

حزب توده‌ایران و دولت مهندس بازرگان

برخلاف آنچه که ادعا می‌کنند، حزب ما با شناختی که از گذشته مبارزات درخشان مهندس مهدی بازرگان در دوران نظام شاه داشت از برگزیده شدن او به مقام نخست وزیری از سوی آیت‌الله خمینی شاد شد و تصمیم به پشتیبانی او گرفت، اما خیلی زود معلوم شد که سیاست عملی دولت او، زیر تاثیر عوامل گوناگون، با خواست‌های انقلاب در تضاد قرار گرفته‌است. برجسته‌ترین ویژگی‌های سیاست مرحوم بازرگان ترس و وحشت از کمونیسم و نفوذ مارکسیسم در تار و پود مقامات موثر کشور، اعتماد و گرایش به جلب کمک و یاری از امریکا برای رویاروئی با "خطر" خیالی شوروی و کمونیسم، مخالفت با ملی کردن موسسات و سرمایه‌های متعلق به غارتگران فراری و یک سلسله دیگر از این نوع گرایش‌ها و سیاست‌ها بود.

خطرناک‌ترین بخش این سیاست نادرست، اعتماد به امریکا و تصور گرفتن کمک از آن "اژدهای" جهانخوار برای حل مشکلات انقلاب بود، که طبعا حزب توده‌ایران نمی‌توانست بعنوان مدافع سرسخت انقلاب با آن موافق باشد. بنابراین و بر خلاف ادعاهائی که اکنون می‌شود، مخالفت ما نه با مهندس بازرگان، بلکه با سیاست‌های دولت او بود و آن هم نه در همسوئی با روحانیون مرتجعی که با دولت بازرگان و آزادی‌ها مخالف بودند، بلکه در دفاع از آزادی نیروهای طرفدار انقلاب، که حزب ما در این جبهه بود. برای روشن کردن این سیاست (باید توجه داشت که در اینجا صحبت از سیاست است!) خطرناک، در زیر گفتگوی "عباس امیرانتظام"، معاون سیاسی و سخنگوی دولت مهندی بازرگان را با ماموران سفارت امریکا، به نقل از انتشارات دانشجویان خط امام نقل می‌کنم. این اسناد نشان می‌دهد که امریکائی‌ها چگونه با تردستی سیاسی و با استفاده از یک روش "بچه گول‌زن" در زمانی که از یک سو عراق را برای تجاوز به ایران تشویق می‌کردند و در درون کشور نیروهای ضد انقلابی را برای کودتای نظامی آماده می‌ساختند، با وعده و وعید پوچ دولت بازرگان را از "خطری" که از سوی شوروی‌ها ایران را تهدید می‌کند می‌ترساندند، آنهم در شرایطی که نمایندگان شوروی در ایران مصرانه و با پیگیری خستگی‌ناپذیر به مقامات دولت ایران مراجعه می‌کردند و آمادگی دولت خود را برای هر گونه کمک برای رفع مشکلات ناشی از تحریم‌های امریکا و دیگر کشورهای اردوگاه امپریالیستی در اقتصاد کشور پیدا شده بود اعلام می‌داشتند. در این باره این جمله امیر انتظام به امریکائی‌ها بیش از اندازه گویاست:

امیر انتظام به بدگمانی رهبران انقلاب به اتحاد شوروی اشاره کرد و گفت: «در عین حال سفیر شوروی فعال‌ترین شخص در تهران است. روزانه به موسسات دولتی با پیشنهادات هر نوع کمک مراجعه می‌کند. او مداوم پس زده می‌شود، ولی دوباره پدیدار می‌شود تا دوباره کوشش کند. امیر انتظام گفت، فعالیت شوروی‌ها مشخصا مقابل موضع امریکا که به چشم خیلی از ایرانیان والا مقام انفعالی است قرار دارد.» (از گفتگوی اول اکتبر ۱۹۷۹ امیر انتظام با امریکائی‌ها)

از گزارش لینگن (کاردار سفارت امریکا در تهران بعد از انقلاب) به وزیر خارجه- فوری ۱۸-۴-۵۸

موضوع: علاقه امیر انتظام به اطلاعات مشترک

۱- تمام مطالب محرمانه‌است.

«همانطور که مرجع اطلاعاتی نشان می‌دهد، معاون فعلی نخست وزیر "انتظام" که اکنون سفیر تعیین شده برای پنج کشور اسکاندیناوی است، در ملاقات با من قویا خواستار مبادله هرگونه اطلاعات در مورد سیاست‌های داخلی ایران و مقاصد عراق نسبت به ایران شد.

ما قصد نداریم در سیاست‌های داخلی ایران مداخله کنیم، ولی متشکر می‌شویم اگر وزارت در نظر بگیرد که آیا جواب دادن در مورد عراق برای ما مفید نیست؟

امیرانتظام اظهار داشت که نگرانی خود را در مورد مقاصد عراق قبلا با "ناس" مطرح کرده و بازرگان نیز حداقل در یکی از ملاقات‌هایش با سولیوان (سفیر امریکا در ایران) به این مطلب اشاره کرده‌است.

انتظام در برخوردش با من گفت که نگرانی‌اش مربوط به وضعیت رهبران بغداد و شوروی نسبت به ایران می‌باشد؛ و بر این تاکید کرد که معتقد است که این یکی از نکات منافع مشترک بین دولت موقت و امریکاست.

همانطور که در منبع اطلاعاتی منعکس شده‌است، جواب من به انتظام یک سلسله اطلاعات کلی از گزارش موجود در سفارت از بغداد بود و سپس گفتم ما این مسئله را بررسی خواهیم کرد تا ببینیم آیا در موقعیتی هستیم که اطلاعات دقیق‌تری بدهیم؟

من راهنمائی وزارت را در این مورد خواستارم. از نقطه نظر منافع ما در اینجا جواب مثبت می‌تواند بمراتب سودمندتر باشد. سهیم کردن دولت موقت در ارزیابی از وضع عراق می‌تواند معرف این باشد که امریکا همانطور که می‌گوید توجه زیادی به ثبات در منطقه خلیج فارس دارد. فرض کنیم که می‌توانیم چیزهائی بدهیم مبنی بر اینکه عراق قصد جنگ ندارد و در این مسائل تعادل ببخشیم. این، می‌تواند مواضع میانه روی را تقویت نماید. اما در مورد اطلاعاتی که ما مبادله می‌کنیم می‌تواند از نوع ارزیابی‌های ژوئن ۱۹۶۲ بغداد باشد. البته باید بصورتی که لازم باشد سانسور شود، ولی اطلاعات در مورد نقل و انتقالات نیروهای عراق و توانائی آنها از حساسیت بیشتری برخوردار است، ولی دراین مورد نیز ممکن است مواردی وجود داشته باشد که تبادل آنها در منافع ما باشد.» (۴)

این مواضع امریکا و فریبکاری آنها را، که خواه‌ناخواه امیرانتظام به درون دولت موقت منتقل می‌کرد و اساس سیاست دولت بازرگان قرار می‌گرفت مقایسه کنید با مواضع صریح و روشن اتحاد شوروی در همان سال‌های بحرانی برای دفاع از انقلاب ایران. با این مقایسه‌است که می‌توان فهمید در میان روحانیون و غیر روحانیون حاکم چه کسانی درک درستی از دوستان و دشمنان انقلاب در داخل کشور و در عرصه بین‌المللی داشتند، چه کسانی تا لحظه ورود ارتش عراق به ایران در خواب فرو رفتند، چه کسانی آدرس‌های اشتباهی به مردم دادند و چه کسانی کمونیسم ستیزی را جانشین آماده شدن برای دفاع از انقلاب و میهن کردند. اینها

نکات بسیار اساسی در انقلاب ایران و آن سال‌های بسیار بحرانی و پر حادثه اول انقلاب است، که اگر آنها را ندیده بگیریم، نمی‌توانیم سیاست حزب توده‌ایران و اهمیت جانفشانی‌های آن را برای دفاع از انقلاب درک کرده و از آن دفاع کنیم. هرگز نباید فراموش کرد، که تجاوز ارتش عراق به ایران و تحمیل یک جنگ فرسایشی به انقلاب ایران، مهم‌ترین نقش را در ایجاد انحراف در مسیر انقلاب، قدرت‌یابی مرتجعین و اختاپوس بازار بر حاکمیت و رساندن جمهوری اسلامی به اوضاع کنونی آن داشته است. به همین دلیل است که حزب ما، در عین حال که از عملکردهای مثبت دولت موقت حمایت می‌کرد و هنوز هم از آن‌ها دفاع می‌کند، از این نوع مناسبات و خوش خیالی‌ها بشدت انتقاد داشته و دارد. شما در همین سند می‌بینید که چگونه امریکا دولت موقت و امیرانتظام را در خواب خرگوشی نگه می‌دارد و درعین حال عراق را آماده جنگ با ایران می‌کند.

این اسناد و موضعگیری‌های دولت موقت نشان می‌دهد که دشمنی با کمونیسم و در پی آن، دشمنی با بزرگترین مرکز جهانی آن اتحاد شوروی تا چه اندازه بینائی سیاستمداران ایران انقلابی را در حساس‌ترین دوران، دورانی که امریکای شکست خورده در پی انقلاب باتمام نیرو می‌کوشید شرایط براندازی انقلاب را آماده سازد و اتحاد شوروی می‌کوشید نقشه‌های شیطانی امریکا را ناکام سازد، تا مرز کوری و ندیدن واقعیات روشن و روشنگری‌های حزب توده ایران در زمینه خطر امریکا شدت بخشید.

حزب ما و حوادث کردستان

مسئله دیگری که مطرح می‌کنند مواضع حزب توده‌ایران در آن سال‌ها، در برابر حوادث کردستان و حزب دمکرات کردستان ایران است. البته، قضاوت در باره آن سال‌ها و آن حوادث امروز به دشواری گذشته نیست، چرا که گذشت زمان نشان داد ماجراجوئی‌ها و تشنج‌های منطقه‌ای هیچکدام نه به سود انقلاب و نه به سود جریاناتی تمام شد که در پیش آمدن آن حوادث نقش مهمی داشتند. ما بسیار کوشیدیم تا از این ماجراجوئی‌ها جلوگیری کنیم، زیرا آن را به سود متزلزل‌ترین و کم نقش‌ترین نیروهای اجتماعی در جریان انقلاب می‌دانستیم. یعنی بخش عمده‌ای از روحانیون مرتجع و طرفدار زمینداری فئودالی و بازاری‌های چپاولگر. هوشیاری امروز نیروهای سیاسی موجود در صحنه جنبش و پرهیز همه آنها از ماجراجوئی و مخالف با هر نوع آن در دوران بعد از انتخابات ریاست جمهوری درسی است که آنها از اشتباهات گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی حاضر در صحنه در سال‌های اول پیروزی انقلاب گرفته‌اند؛ و این همان نکته مهمی است که در باره ماهیت جنبش کنونی باید بخاطر بسپاریم. یعنی اینکه جنبش کنونی در ادامه انقلاب ۵۷ و دستآورد آن انقلاب است و از تجربه ۲۰ ساله بعد از انقلاب استفاده می‌کند.

برای آنکه بهتر دانسته شود چرا سیاست حزب توده‌ایران در آن سال‌ها در مقابله با حوادث جنگی در کردستان قرار داشت و امریکا و اسرائیل چگونه می‌کوشیدند از حوادث کردستان به سود خود بهره‌برداری کنند به یک سند بسیار مهم استناد می‌کنم. این سند، در عین حال نشان می‌دهد که خوش خیالی دولت بازرگان در جلب حمایت امریکا، ندیده گرفتن حمایت‌های اتحاد شوروی، که امیرانتظام در مذاکرات خود با لینکن دقیقا به آن اشاره می‌کند، تا چه اندازه به سود سیاست عمده امریکا در قطع کردن حمایت‌های اتحاد شوروی از انقلاب ایران بوده‌است. این سند هم از سلسله اسنادی است که دانشجویان خط امام منتشر کرده‌اند.

این سند مربوط است به یادداشت برژینسکی، مشاور امنیتی جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت امریکا به وزارت خارجه، از سوی رئیس جمهور در باره سیاست امریکا در باره ایران.

این یادداشت دو یا سه ماه پیش از ملاقات برژینسکی با مهندس بازرگان و دکتر ابراهیم یزدی و دکتر چمران در الجزیره و نزدیک به سه ماه پیش از اشغال سفارت امریکا بوسیله دانشجویان پیرو خط امام، یعنی تقریبا در ۱۵ مرداد نوشته شده‌است:

«یادداشت برژینسکی به وزارت خارجه، از سوی رئیس جمهور در باره سیاست امریکا در باره ایران: بموجب این یادداشت شما مجاز هستید اقداماتی را که در حیطه شایستگی مسئولیت وزارت امور خارجه است به عمل آورید. در مورد اقداماتی که برای نفوذ کردن در سیر تحولات ایران مشخص شده‌اند، رئیس جمهور معتقد است که اقدامات مورد نظر می‌بایستی با هماهنگی با وزارت دفاع و سازمان اطلاعات مرکزی "سیا" و همچنین سایر ادارات و موسسات هر کجا لازم باشد و باتوجه به نظراتی که شاه ایران در مشورت اخیر داده‌است صورت پذیرد.

رئیس جمهور معتقد است که لازم است جو سوء ظن و عدم اعتمادی را که بین ایران و همسایگانش وجود دارد مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

رئیس جمهور معتقد است که پایان حمایت سیاسی از جمهوری اسلامی خمینی، خصوصا توسط اتحاد جماهیر شوروی حتما به تضعیف مواضع سیاست خارجی رژیم خمینی منجر خواهد شد.

رئیس جمهور همچنین تاکید کرد که با توجه به قابل پیش‌بینی نبودن حوادث و تحولات آینده در ایران، الزاما مهم است که امریکا با رهبران سازمان‌ها و گرایشات سیاسی، بدون استثنا، منجمله اقلیت‌های نژادی و یا مذهبی و گروه‌های افراطی که قادر به مقاومت‌های مسلحانه علیه رژیم خمینی را تحریک کنند تماس‌هائی برقرار کند، اما بهرحال با در نظر گرفتن طبیعت بسیار ظریف این نوع عملیات، رئیس جمهور با برقرار هرگونه تماس با رهبران مذهبی یا سیاسی و یا باند خمینی و یا عناصر مخالف و فرماندهان عالیرتبه در ایران بدون مشورت امنیتی با "سیا" مخالف است.»

این دستور رئیس جمهور امریکا را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- تیره کردن مناسبات ایران با اتحاد شوروی که پشتیبان سرسخت انقلاب و آماده برای رساندن هرگونه کمک مورد نیاز ایران بود، با کمک از هر گونه دروغ از قبیل نیاز اتحاد شوروی به نفت در آینده نزدیک،

۲- کمک به هر گروه و سازمان در ایران برای وارد آوردن ضربه‌های مسلحانه به دولت.

در مورد اول، دولت بازرگان که از وضع انرژی در جهان بکلی بی اطلاع بود و نمی‌دانست که اتحاد شوروی از بزرگترین تولیدکنندگان و صادرکنندگان نفت در جهان است و بزرگترین ذخائر گاز جهان را دارد، بازیچه سیاست "دوستان" امریکائی شد و به بهانه عدم پذیرش چهار برابر کردن قیمت گاز صادراتی به شوروی، صدور گاز را قطع کرد! البته روزنامه اطلاعات، پس از برکناری دولت مهندس بازرگان پا را فراتر از همه گذاشت و این اقدام را "خیانت آشکار به مافع ملی" ارزیابی کرد، که ایران را از درآمد چند صد میلیون دلاری محروم ساخت.

اشغال سفارت امریکا

هنگامی که در الجزیره، "برژینسکی" مرد دوم دولت امریکا مشغول گول زدن و در خواب نگه داشتن دولت موقت بود، آیت‌الله خمینی جریان اشغال سفارت امریکا را به دست دانشجویان پیرو خط امام و به رهبری یکی از مطمئن‌ترین و با وفاترین شاگردانش، آقای خوئینی‌ها ترتیب داد. این ضربه، موجب از بین رفتن خواب و خیال‌ها و نقشه‌های امریکا تا آن موقع شد، اما این شکست و استعفای دولت بازرگان نه تنها امریکا را ناامید نکرد، بلکه هارتر و درنده‌تر نیز کرد. از این پس امریکا سیاست خود را روی چند محور استوار ساخت:

۱- تدارک کودتای نظامی بدست نیروهای ضد انقلاب باقیمانده در ارتش ایران،

۲- آماده ساختن صدام حسین دیکتاتور عراق برای تجاوز به ایران و اشغال خوزستان وتدارک سرنگون ساختن دولت انقلابی،

۳- بهره‌گیری از دیگر افراد در رهبری جمهوری اسلامی که به علت داشتن کینه ضد شوروی آماده همکاری با امریکا بودند و یا می‌توانستند بشوند و مورد اعتماد رهبر انقلاب هم بودند. مهمترین این افراد بنی‌صدر و قطب زاده بودند،

۴- تحریم اقتصادی ایران با کمک دیگر کشورهای امپریالیستی، جلوگیری از فروش نفت و

انتخاب بنی صدر اشتباه بود!

پنجم بهمن ماه ۱۳۵۸، کمی پس از استعفای مهندس بازرگان بنی صدر با پشتیبانی آشکار رهبر انقلاب و با هزینه سنگین تبلیغاتی، با اکثریت سنگین آرای مردم بعنوان رئیس جمهوری اسلامی برگزیده شد.

رهبری حزب توده‌ایران که بنی‌صدر را از دوران طولانی اقامتش در پاریس می‌شناخت با صراحت کامل اعلام کرد که ملت ایران با انتخاب بنی‌صدر به عنوان رئیس جمهوری مرتکب اشتباه بزرگی شد و چیزی نخواهد گذشت که به این اشتباه خود پی خواهد برد. شمار زیادی از افراد خود را نامزد ریاست جمهوری کرده بودند، مانند صادق قطب زاده، صادق طباطبائی، دکتر مکری، دکتر حسن حبیبی و

حزب توده‌ایران که دکتر حبیبی (معاون اول کنونی محمدخاتمی) را هم از دوران تحصیل و اقامتش در پاریس می‌شناخت و او را فردی شریف و بی‌شیله پیله، درستکار می‌شناخت از او حمایت کرد و با تمام امکانات خود به مبارزه انتخاباتی‌اش کمک رسانید.

در دو ویژگی بنی‌صدر با مهندس بازرگان و یارانش در جبهه آزادی همانند بود، یکی دشمنی شدید با کمونیسم و اتحاد شوروی و دیگری در علاقه به جلب دوستی و همکاری امریکا. دو ویژگی که در واقع دو روی یک سکه بودند، ولی در دیگر ویژگی‌ها وابستگی‌های زندگی میان بنی‌صدر و مهندس بازرگان و یارانش تضاد آشتی ناپذیر وجود داشت. مهندس بازرگان و یارانش افرادی بی‌غل و غشی و دور از جاه طلبی بودند و در برابر آنان بنی‌صدر فردی بی اندازه جاه طلب و قدرت طلب و آماده دست زدن به هر عملی برای رسیدن به آماجهای جاه طلبانه‌اش. یعنی همان خصلتی که موجب نزدیکی بنی‌صدر به مجاهدین خلق و رجوی شد و بزرگترین و دردناک‌ترین حوادث را برای انقلاب ایران در داخل کشور بوجود آورد. تاریخ قضاوت خود را تا همین حالا هم کرده‌است، اما شک ندارم که در آینده بسیار دقیق‌تر و بیشتر از امروز در این باره قضاوت خواهد کرد که این نزدیکی، همکاری و حادثه‌جوئی‌های متعاقب آن تا چه اندازه به ضرر نیروهای طرفدار انقلاب و به سود نیروهای ضد انقلاب و دار و دسته حجتیه تمام شد.

یکسال و چهار ماه حکومت بنی‌صدر بسیاری از این ویژگی‌ها را بر ملا ساخت و نشان داد که رهبری حزب توده‌ایران در تشخیص خود دقیق عمل کرده‌است.

البته، در زمینه گرایش به دوستی و همکاری با امریکا میان بنی‌صدر و قطب زاده از یکسو و مهندس بازرگان و یارانش از سوی دیگر اختلاف با ماهیت بنیادی وجود داشت. نمونه‌های زیر از میان اظهار نظرها و عملکردها این دو نشان می‌دهد که آنها دقیقا در جهت اجرای دستوراتی عمل می‌کردند که برژینسکی از سوی کارتر به وزارت خارجه امریکا داده بود و من در بالا آن را نقل کردم. یعنی تیره کردن مناسبات ایران و اتحاد شوروی. اینک چند سند از این عملکرد:

۱- بنی‌صدر پس از تائید انتخاب به ریاست جمهوری در اولین سخنرانی‌اش چنین گفت: «درست است که امریکا دشمن ماست ولی خطر برای ایران ندارد چون خیلی دور است، دشمن خطرناک‌تر پشت سرحدات شمالی ما ایستاده‌است!»

۲- روزنامه انقلاب اسلامی، ارگان رسمی بنی‌صدر در یکی از شماره‌های اوائل دیماه ۱۳۵۹، یعنی روزهای دردناک اولین ماه‌های پس از تجاوز عراق به ایران چنین پیشنهاد کرد: «ما باید برویم و جمهوری‌های مسلمان‌نشین شوروی را آزاد کنیم و دولت افغانستان را سرنگون سازیم.»

جالب توجه این است که این اظهار نظر فرمانده کل قوا، همزمان بود با تهدیدهای علنی و مشابه "رونالد ریگان"، رئیس جمهور جانشین جیمی کارتر! مثلا وزارت خارج امریکا همان زمان اعلام کرد: «در صورت لزوم به تجاوز نظامی علیه ایران دست خواهیم زد. جزایر ایران در خلیج فارس را اشغال خواهیم کرد. بنادر ایران را مین‌گذاری خواهیم کرد.»

قطب زاده هم به عنوان وزیر خارجه دستور داد که ۲۱ نفر از نایب اول‌های سفارت شوروی بدون هیچگونه دلیلی ایران را ظرف یک هفته ترک کنند و اعلام کرد که ایران بطور یکطرفه مهم‌ترین ماده پیمان ۱۹۲۱ ایران و شوروی را که شامل تعهدات ایران در مقابل شوروی بود لغو می‌کند! قطب زاده، که نمی‌توانست در کابینه بنی‌صدر، بدون هماهنگی با او دست به کاری بزند، در یک دستور تعجب آور و تحریک آمیز دیگر، که دقیقا در خط امریکا و توصیه برژینسکی بود دستور داد:

به مسافرینی که از راه مسکو به کشورهای اروپای غربی با استفاده از هواپیماهای شوروی که به مراتب ارزان‌تر از دیگر خطوط هوائی اروپائی بود می‌رفتند دیگر حق استفاده از این امکان را ندهند و حتی مسافرینی که بلیت گرفته و جا گرفته بودند نیز از فرودگاه مهر آباد برگردانده شدند.

قطب زاده با این اقدامات تحریک آمیز خود افتخار می‌کرد که مناسبات ایران و شوروی را برای بیست سال تیره ساخته‌است.

در همان دوران و ماه‌های دلهره آوری که خاک میهن ما در اشغال ارتش عراق بود، قطب زاده جلو افتاده و با آمدن "کورت والدهایم"، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد به ایران در پی تحمیل خواست‌های امریکا به رهبری انقلاب بود. شرایط پیشنهادی امریکا چنین بود:

۱- دولت ایران سیاست ضد کمونیستی و ضد شوروی آشکاری در پیش گیرد و به امریکا اطمینان دهد که از راه ایران هیچگونه راهی برای نفوذ کمونیسم به مناطق نفت خیز جنوب وجود نخواهد داشت.

۲- ایران در سرکوب جنبش انقلابی افغانستان در کنار سایر نیروها در جبهه امریکا و پاکستان و مصر و عربستان سعودی شرکت کند،
۳- ایران همکاری اقتصادی خود را با کشورهای غربی طرح ریزی کند و توسعه دهد و از هر گونه همکاری وسیع اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی خود داری کند،
۴- دولت جمهوری اسلامی با بهانه‌گیری که چپ‌نماها زیر پرچم کمونیسم انجام می‌دهد ، حزب توده‌ایران را سرکوب کند،
۵- گروگان‌های سفارت امریکا را به شیوه گام به گام تحویل دهد و با امریکا رابطه حسنه برقرار کند،

در برابر این اقدامات و تعهدات، امریکا به ایران وعده می‌دهد:

۱- انقلاب ایران را به رسمیت بشناسد،
۲- استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را می‌پذیرد و دیگر مانند دوران شاه در امور داخلی ایران دخالت نخواهد کرد،
۳- در مورد برگرداندن و محاکمه شاه مقاومتی نخواهد کرد.

کمیسیون رسیدگی به جنایات امریکا از سوی سازمان ملل به ایران آمد و در ظاهر رسیدگی‌هائی کرد، اما در همان دوران قطب زاده برای خفه کردن این سروصدا یک کنگره دیگری در مورد افغانستان براه انداخت!

کمیسیون سازمان ملل تقاضای دیدار با گروگان‌ها را کرد. آیت‌الله خمینی شرط اجازه برای دیدار را انتشار نتیجه دیدار کمیسیون کرد. کمیسیون فردای آن روز بدون خداحافظی ایران را ترک کرد و یک صفحه هم از نتیجه رسیدگی منتشر نساخت!

قطع رابطه از سوی امریکا

امریکا در تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۵۹ رسما مناسبات سیاسی خود را با ایران قطع کرد و در اول خرداد ۱۳۵۹ محاصره اقتصادی ایران را آغاز کرد.

۱- این مقاله پیش از تغییر رئیس قوه قضائیه و کنار رفتن آیت‌الله خزعلی از عضویت در شورای نگهبان نوشته‌شده‌است. گرچه این افراد همچنان به اعلام نظراتشان و اعتمال آن ادامه می‌دهند. آیت‌الله یزدی اکنون عضو شورای نگهبان قانون اساسی است!

۲- اشاره به مجلس پنجم و انتخابات مجلس ششم است که با پیروزی طرفداران اصلاحات خاتمه یافت. مقاله پیش از این انتخابات نوشته شده‌است.

۳- این دگردیسی را یکی از زندانیان جان بدر برده قتل‌عام سال ۶۷، اخیر در تفسیری پیرامون "تواب"ها در جمهوری اسلامی، نوع دیگری از "تواب" شدن چهره‌های شاخص سال‌های اول پیروزی انقلاب در حاکمیت جمهوری اسلامی تعبیر کرد. چهره‌هائی که در آن سال‌ها مواضعی کاملا متفاوت با مواضع امروز خود داشتند و ارائه می‌دادند، اما بتدریج و بویژه در دوران رهبری "علی‌خامنه‌ای" با ابراز ندامت از عملکرد خویش در سال‌های حیات آیت‌الله خمینی، تسلیم حجتیه، موتلفه اسلامی، ارتجاع مذهبی و بازاری‌ها شدند.

۴- در این بخش از مقاله، نمونه‌های متعددی به نقل از اسناد منتشر شده توسط دانشجویان خط امام وجود دارد که آن را جداگانه و بعنوان بخشی از سردرگمی و اشتباهات دولت بازرگان در محاسبه دوستان و دشمنان داخلی و خارجی انقلاب ایران منتشر خواهیم کرد.

(بقیه مقاله سرمایه‌داری مونوپل از ص۴۱)

- دولت از تاثیرگذاری و نفوذ سیاسی تهی می‌شود و این وظیفه را مستقیما مونوپل‌ها بعهده می‌گیرند، بعنوان مثال در زمینه زیر ساخت‌های اقتصادی و امنیت و یا مثلا در اتحادیه اروپا که تمام قدرت سیاسی در بانک مرکزی اروپا متمرکز است!

در این زمینه UNCTAD خاطر نشان می‌سازد که:

«کنسرن‌های فراملیتی فاقد دولت نمی‌شوند، ولی گسترش و توسعه و منافعشان در مقیاس رشدیابنده‌ای فراتر از هر منفعت ملی و بر فراز دولت ملی برایشان از بالاترین درجه اهمیت برخوردار است. محورها و چارچوب‌های سیاست حکومت‌های ملی بایستی تغییر کند، چرا که هر روز ایجاد شرایط مناسب در مسابقه بر سر باز تولید و کسب بازار بطور عموم و نه فقط برای شرکت‌های خودی (کشور) بطور خاص مهمتر می‌شود.» ("دفتر اقتصادی" سال ۲۰۰۰ صفحه ۲۱)

اگر در گذشته دولت ملی مرکزیت مونوپلیستی مالکیت و تولید را در دست بورژوای ملی تقویت می‌کرد، امروز این دولت بطور فزاینده و روزافزونی در خدمت باز تولید سرمایه فراملیتی عمل می‌کند، این دولت بیشتر و بیشتر به آژانس مستقیم کنسرن‌های فراملیتی تبدیل می‌شود.

در پایان این بخش به نظر دانشمندان کوبایی در این رابطه شاراه می‌شود: (۲)

«اصطلاح کلیدی که برای بیان تغییراتی که هم اکنون در سرمایه‌داری مونوپل دولتی در حال وقوع هستند می‌توان بکار برد، عبارت است از "فراملیتی شدن" هسته اصلی و جوهره تحول و تغییر شکل که امپریالیسم در شرایط کنونی در آن بسر می‌برد قبل از هر چیز در از میان بردن موانع ملی اعم از اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی نهفته است. موانعی که در واقع با زایش سرمایه‌داری (همراه با) رقابت آزاد پا به عرصه وجود گذاشتند، ولی امروز از رشد آزاد و بلامانع مونوپل‌ها و الیگارشی مالی جلوگیری می‌کنند. الیگارشی مالی که یک کنترل آهنین را بر روی تمامی رشته‌های محرک اقتصاد جهانی اعمال می‌کند و به کمک یک ماشین قدرت فراملیتی تمامی تصمیمات اقتصادی و سیاسی با اهمیت جهانی و موثر در سراسر جهان را اتخاذ می‌کند مونوپل‌ها ادغام و تداخلشان را با دولت‌های امپریالیستی همچنان حفظ می‌کنند، ولی امروزه آنچه که در شرف تکوین است مربوط است به مونوپل‌های فراملیتی. یک چنین ادغام و تداخلی (در واقع) به صورت یک لحظه و مقطع در روند فراملیتی شدن جلوه‌گر می‌شود به دیگر سخن:

سرمایه‌داری مونوپل دولتی با وجه مشخصه ادغام و تداخل با دولت امپریالیستی روند شکستن مرزهای تاریخی خود را شروع کرده است سرمایه‌داری مونوپل دولتی وارد مرحله دوم خود می‌شود: مرحله "سرمایه‌داری مونوپل فراملیتی"

پاورقی‌ها:

۱- به نقل از کتابچه "(روند) فراملیتی شدن و بی‌ملبت شدن" بخش "دگردیسی سرمایه‌داری مونوپل دولتی" منتشره در سال ۱۹۹۸ در هاوانا ص ۴۵

۲- فاجعه‌ای که سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران می‌کوشد با تحمیل دیکتاتوری خود به جامعه، آن را در ایران کامل کرده و با برباد دادن استقلال کشور، ایران را در اختیار فراملیتی‌ها گذاشته و خود نیز با «پول» بازی کند! یعنی همان تعریفی که در باره مجارستان ارائه می‌شود!

۳- همانجا ص ۲۴

رهبر جمهوری اسلامی ستاد توطئه‌گران علیه جنبش مردم را در کنار گوش خود نمی‌بیند و بدنبال توطئه‌گران در میان چند جوان دانشجو، چند روزنامه نگار و یا چند رهبر کهنسال ملی و ملی- مذهبی می‌گردد!

توطئه

پشت نقاب "توهم توطئه"!

ن. کیانی

در سال‌های اخیر و بویژه پس از دوم خرداد ۷۶، بحثی وسیع در ترویج و تفسیر نظریه ای که از آن به عنوان "توهم توطئه" نام برده می‌شود در بخشی از جنبش و مطبوعات ایران به راه افتاد. این بحث تا آنجا پیش رفته و تبلیغ شده است که بتدریج تفسیر معینی از "توهم توطئه" به کلیدی جدید تبدیل شده است که گویا می‌تواند همه قفل های ناگشوده تاریخ و سیاست و جامعه شناسی ایران را با آن گشود!

بدیهی است کسانی که به این یا آن شکل وجود واقعیتی به عنوان "توهم توطئه" را می‌پذیرند، همگی نه ماهیت و انگیزه واحدی دارند و نه درکی مشترک از "توطئه" و "توهم توطئه". برخی توهم توطئه را در چارچوب روش بررسی‌های تاریخی مورد توجه قرار داده و از این زاویه آن را مورد انتقاد قرار می‌دهند. برخی دیگر توهم توطئه را در چارچوب تحلیل عوامل داخلی و خارجی در تحول تاریخی جامعه ما مد نظر دارند و برای برخی دیگر توهم توطئه نظریه‌ای است که به مدد آن می‌توان نیروهای مترقی و مردم دوست را سرکوب کرد.

در این مجموعه عناصر درست و نادرست، بحث علمی و تبلیغات- سیاسی، تلاش برای شناخت تاریخی تا نفی واقعیت‌های مسلم تاریخی آن چنان به هم آمیخته شده است که تفکیک و تشخیص آنها را از یکدیگر بسیار دشوار ساخته است.

بنظر می‌رسد برای آنکه بتوان کلاف ظاهرا پیچیده این بحث را از هم گشود لازم است سه مفهوم بنیادین را از یکدیگر تفکیک کرد:

۱- توطئه

۲- توهم توطئه

۳- توهم عدم توطئه

تنها در پرتو این تفکیک است که می‌توان در مرحله بعد نقش و کارکرد اجتماعی و تاریخی هر یک از آنها را مورد توجه قرار داد.

توطئه چیست؟

توطئه در مفهوم عام آن جزیی از تاکتیک یا مجموعه‌ای از تاکتیک‌های معین است که نیروهای واپسگرا به منظور پیشبرد یک استراتژی و دستیابی به اهداف معین بکار می‌گیرند. توطئه آن نوع و شکل از تاکتیک است که عمدتا بر مناسبات شخصی و پنهانی، کشیدن نقشه‌های سری و تقسیم مسئولیت برای پیشبرد آنها، بر ایجاد شبکه‌های مخفی یا محفلی مبتنی است، مناسبات و شبکه‌هایی که مضمون و اهداف واقعی آن بر مردم آشکار نیست. ویژگی اصلی توطئه پنهانکاری و عدم آگاهی توده‌ای بر آن است. توطئه در عین حال مبتنی بر یک سلسله ابزارهاست از جمله سخن چینی، تفرقه افکنی، نفوذ و رسوخ، اتهام‌زنی، ترور، بکارگیری خشونت و زور، پرووکاسیون، تحریک کردن و به جان هم انداختن نیروهای مختلف به قصد تضعیف آنها و با هدف اجرای نقشه‌هایی که معمولا نتیجه بلاواسطه آنها آنقدر مد نظر نیست که نقش آنها در تحقق استراتژی تعیین شده و اهداف نهایی مورد توجه است.

در این مفهوم "توطئه" جزیی جدایی ناپذیر از سیاست روزمره استعمار، امپریالیسم، ارتجاع و همه نیروهایی بوده و هست که از تضاد منافع خود با توده های مردم آگاهند و قدرت خود را در ناآگاهی و بیخبری مردم می‌دانند. توطئه در این مفهوم واقعیتی است که نه هیچ پژوهشگر جدی می‌تواند آن را انکار کند و نه اثبات و انکار آن تاثیری در واقعیت ها خواهد گذاشت.

ادعای عدم وجود واقعیت توطئه مانند آن است که کسی مثلا مدعی شود در ایران امروز چیزی به نام انصار حزب الله وجود ندارد و این انصار در مناسبات با شبکه های پنهانی و مافیایی قدرت قرار ندارند و فعالیت آنها از طریق این شبکه‌ها هماهنگ نمی‌شود. سعید حجاریان هم اصلا ترور نشد، یا اگر شد همانطور که ارتجاع مدعی است بوسیله چند فرد احساساتی بود که از سوی هیچ محفل پنهانی و توطئه‌گر هدایت نمی‌شدند و عدم مجازات عاملان ترور هم به دستور همان محافل نبود، بلکه تشخیص قاضی پرونده بود.

نفی واقعیت توطئه یعنی اینکه در شیلی اصلا کودتا نشد، امریکا نقشی در تحریک صدام حسین به جنگ علیه ایران و کویت نداشت یا کودتای ۲۸ مرداد هم یک قیام ملی بود و نه آنطور که خود "مادلن البرایت"، وزیر امور خارجه سابق امریکا پذیرفته است برنامه‌ای هدایت شده و طراحی شده از سوی سازمان جاسوسی سیا. در حالیکه، اینها همه توطئه است و کمترین توهمی هم در پیرامون آنها وجود ندارد. توهم واقعی ندیدن این توطئه هاست که اگر تا مرز خواب کردن مردم در برابر این توطئه‌ها پیش رود در آن صورت تا آستانه همدستی آگاهانه یا ناآگاهانه در خیانت و جنایت پیش رفته است.

"توهم توطئه" چیست؟

در کنار واقعیت تاریخی "توطئه" واقعیتی دیگر نیز وجود دارد که برخی آن را "توهم توطئه" می‌نامند و می‌توان آن را چنین تعریف کرد: توهم توطئه عبارتست از بازتاب تعمیم یافته و در عین حال مسخ شده واقعیت توطئه در ذهن انسان‌ها. "توهم توطئه" تجربه تغییر شکل و ماهیت داده واقعیت توطئه در یک دوران معین تاریخی است. این توهم دارای ابعاد مختلف تاریخی، اجتماعی و سیاسی است.

از بعد پژوهش‌های اجتماعی و تاریخی "پروانه ابراهامیان" تصویر تاریخ و جامعه ایران را از زاویه آنچه وی پارانویای سیاسی و فکر توطئه چینی مینامد چنین توصیف می‌کند:

«این تصویر چنین است که ایران صحنه‌ای است که بازیگران آن از سوی قدرت های خارجی کنترل می‌شوند و نقشی که به عهده گرفته اند یا کلماتی که بر زبان می‌رانند نیز از خارج تعیین شده است. این قدرت‌های خارجی گویا قادر مطلق، کاملا مسلط و واقف به همه جزییات هستند و همه حرکت‌های روی صحنه به فرمان آنها صورت می‌گیرد. بازیگران، یعنی ایرانیانی که در صحنه سیاست اند، فقط مثل عروسک خیمه شب بازی دست آموز و دست به فرمان نیروهای خارجی عمل می‌کنند. آنچه روی می‌دهد نه از روی تصادف، نه بر حسب ابتکار لحظه‌ای و نه از اراده

مستقل افراد نتیجه می‌شود. همه چیز از قبل طراحی شده، نمایشنامه روی کاغذ آماده و کارگردان و مولف اصلی آن، همان قدرت‌های خارجی، سرنخ ها را به دست دارند. با این دیدگاه کاری که برای تفسیرگر سیاسی می‌ماند این است که معلوم کند کدام قدرت خارجی کدام بازیگر روی صحنه را در اختیار خود دارد.» (۱)

توهم توطئه در اینجا واقعیتی است که انکار آن به همان اندازه انکار واقعیت توطئه پوچ و بی معنی است و در اساس دارای سه کارکرد ویژه است:

کارکرد نخست آن در سطح توده مردم و با هدف منفعل کردن آنهاست: حوادث و رویدادها ناشی از عملکرد نیروهایی است که در ماورای مردم حضور دارند و فعالیت می‌کنند. این نیروها را نه می‌شود شناخت و نه میتوان کنترل نمود. مردم جز بازیچه هایی در دست این نیروها نیستند و حتی جنبش‌های مردم حاصل خواست و توطئه این نیروهاست. در این شرایط مردم راهی جز انفعال و پذیرفتن سرنوشتی که این نیروهای ماورایی و قدر قدرت برایشان تدارک می‌بینند، نمی‌توانند داشته باشند. توهم توطئه بدین طریق وسیله‌ای است برای آنکه مردم از صحنه تاریخ و مبارزه برای تغییر آن خارج شوند.

کارکرد دوم "توهم توطئه" در سطح نخبگان خود فروخته و جاه طلب است که باید برای جلب نظر و نوکری این نیروهای ماورایی به فعالیت و رقابت با هم بپردازند. مثلا اگر در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم سفارتخانه های روسیه تزاری و انگلیس قدرت‌های ماورایی و تعیین‌کننده سیاست و تحولات ایران معرفی می‌شدند، در قرن بیستم سفارت امریکا جای آنها را می‌گیرد. چنانکه به قول دکتر احمد اشرف در دهه های سی و چهل خورشیدی :

«همراه گسترش نفوذ واقعی امریکا در ایران، توهم توطئه های امریکایی در ایران نیز رواج پیدا کرد ... و سفارت امریکا قبله حاجات جاه طلبان سیاسی شد. به گفته مارتین هرتز، وابسته سیاسی سفارت امریکا، برگزیدگان سیاسی ایران در دوران بعد از مصدق به افسانه قدرت فائقه امریکا در ایران اعتقاد پیدا کرده و تصور می‌کردند که نخست وزیران ایران را دولت امریکا انتخاب می‌کند.» (۲)

بدینطریق توهم توطئه تا آنجا رواج داده میشود که حتی خود مروجان آن نیز باورشان میشود و به رقابت برای نوکری و خیانت ملی در برابر قدرت‌های پنهان و ماورایی روی میآورند.

کارکرد سوم توهم توطئه سرکوب نیروهای مترقی به بهانه "توطئه" است. وقتی که واقعیت توطئه‌های ارتجاع و امپریالیسم به جزئی از زندگی سیاسی و اجتماعی روزمره تبدیل شد و زندگی روزمره مردم را تحت تاثیر و در منگنه خود قرار داد و بطور طبیعی توهم توطئه نیز به موازات آن در ذهن مردم جای باز کرد و آنگاه که سیاستمداران آلوده و ضد مردم سردمدار امور شدند، زمینه فراهم می‌شود تا جریانات سراپا فاسد و وابسته، مخالفان خود را "توطئه گر" بنامند و به این بهانه آنها را سرکوب سازند. برگ برگ تاریخ هفتاد ساله اخیر ایران به نام شریف‌ترین و میهن دوست‌ترین ایرانیان و مبارزانی رقم خورده است که به نام کشف "توطئه، براندازی، جاسوسی، خیانت" و امثال آنها به جوخه‌های اعدام سپرده شده‌اند یا سال‌های متمادی را در زندان‌ها و زیر شکنجه‌ها سپری کرده‌اند. دیروز آن کسانی که به گفته احمد اشرف به توهم قدرت مطلقه امریکا در ایران اعتقاد یافته و سفارت امریکا به قبله حاجات آنها تبدیل شده بود، نیروهای دمکراتیک و مترقی اعم از چپ‌ها، ملّیون و مذهبیون را توطئه‌گر و عامل خارجی اعلام می‌داشتند و به این عنوان خونین‌ترین سرکوب های تاریخی را علیه آنان سازمان می‌دادند. امروز نیز توهم توطئه همین نقش را ایفا می‌کند. چنانکه رهبر جمهوری اسلامی ستاد توطئه‌گران علیه جنبش مردم را در کنار گوش خود نمی‌بیند و بدنبال توطئه‌گر در میان چند جوان روزنامه نگار میگردد که جز قلم و استعداد خود دارایی دیگر و جز میهن دوستی جرمی دیگر ندارند و یا چند مبارز کهنسال ملی و ملی- مذهبی را کانون توطئه تشخیص می‌دهد که باید روانه زندان و شکنجه‌گاه شوند!

بدینسان، پس از نفوذ استعمار و امپریالیسم در ایران و پیوند آنها با ارتجاع داخلی "توهم توطئه" از سه طرف بکار گرفته شد:

نخست به قصد منفعل کردن مردم،

دوم به قصد کشاندن رهبران سیاسی به مدار و وابستگی به استعمار و امپریالیسم که قدر قدرت معرفی می‌شدند،

سوم ستیز ضد انقلابی، ضد ملی، ضد کمونیستی و ضد توده ای، و امروز ضد جنبش مسالمت آمیز مردم و انتخاب آنان.

توهم عدم توطئه

پس از بررسی واقعیت "توطئه" و واقعیت "توهم توطئه" اکنون لازم است بپردازیم به آنچه این روزها در ایران تبلیغ میشود که خود توهمی تازه است و می‌توان آن را توهم عدم توطئه نامید. توهم عدم توطئه -که تحت پوشش "توهم توطئه" تبلیغ می‌شود- مسیر تاریخ و همراه آن روند استدلال را معکوس می‌کند. به جای آنکه توهم توطئه را بازتاب ذهنی واقعیت قبلی توطئه ببیند، این دو موضوع را با هم مخلوط می‌کند و از اینکه واقعیتی وجود دارد به نام "توهم توطئه" نتیجه می‌گیرد که واقعیتی به نام "توطئه" دیگر وجود ندارد. به عبارت دیگر اصطلاح "توهم توطئه" را به معنی "توهم بودن توطئه" بکار می‌گیرد و یا تعبیر و تفسیر می‌کند. به نام نقد و مخالفت با توهم توطئه، اصل وجود توطئه نفی می‌شود و بدین طریق توهمی جدید تبلیغ می‌گردد که بر اساس آن اعتقاد به توطئه‌های امپریالیستی و ارتجاعی و مبارزه برای افشاء و خنثی ساختن آن شکلی از توهم و خیالبافی است. این تفسیر از توهم توطئه متاسفانه مورد استقبال کسانی قرار می‌گیرد که اغلب جبهه ارتجاع خود آنان را بعنوان توطئه گر مورد اتهام و پیگرد قرار می‌دهد و آنان برای دفاع از خود، بجای افشای توطئه های پی در پی نیروهای واپسگرا چاره را در آن می بینند که وجود واقعیتی به نام توطئه را از اساس مورد تردید قرار دهند. به این ترتیب شرایط برای سردرگمی و خلع سلاح فکری و تبلیغی در برابر ارتجاع فراهم می‌شود.

کارکردهای توهم عدم توطئه

توهم عدم توطئه در این شرایط چند کارکرد ویژه می‌یابد:

کارکرد نخست "توهم عدم توطئه" نفی واقعیت توطئه به عنوان یک تاکتیک و یک ابزار و در نتیجه فراهم کردن بستر مناسب برای پیشبرد آن است. توطئه در خلاء صورت نمی‌گیرد و موفقیت آن همواره مشروط بر آن است که بستری مناسب وجود داشته باشد. این بستر مناسب از یکسو بستر مادی، یعنی شرایط مشخص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه و جنبش معین و از سوی دیگر بستر معنوی است که یکی از عناصر آن عدم توجه به توطئه است. این عدم توجه اگر ناشی از غفلت باشد در جای خود خطرناک است، اما اگر پوشش ایدئولوژیک به خود گرفته و ناشی از عدم اعتقاد به توطئه یعنی توهم پنداشتن توطئه باشد خطر آن ده‌ها بار بیش از غفلت خواهد بود. وقتی که نیروهای مختلف اجتماعی به "توهم عدم توطئه" دچار شوند و به نقش توطئه های واقعی کم بها دهند، مناسب‌ترین بستر ذهنی برای رشد توطئه و پیروزی توطئه‌گران فراهم میشود.

کارکرد دوم توهم عدم توطئه آن است که با نفی توطئه به عنوان یک تاکتیک، توطئه به عنوان ابزار استراتژی کسب سلطه نیز نفی می‌شود. به این طریق امپریالیسم و استعمار تطهیر می‌شوند و نقش آنان در تاریخ و عقب ماندگی تحمیلی جوامع انکار می‌گردد. برای نمونه میتوان به کتاب "ما چگونه ما شدیم؟" نوشته صادق زیبا کلام و یا مقدمه وی بر پیشگفتار کتاب خود "سنت و مدرنیته" اشاره کرد که در آن با نفی آنچه فرضیه های توطئه می‌نامد، چنین می‌نویسد:

«مهمترین نکته‌ای که در خصوص این کتاب می‌توان گفت اینست که در آن تلاش شده تا از نگرش رایج و فرضیه‌های توطئه کناره گیری کند... اینکه مسئولیت موفقیت‌ها و ناکامی‌ها، خوبی‌ها و بدی ها، پیشرفت‌ها و عقب ماندگی‌های جامعه ما در نهایت به درون جامعه خودمان باز می‌گردد» (۳)

وی سپس در ادامه چنین می‌نویسد: «پیش فرض دیگر این کتاب آنست که "دشمن" یا "دشمنانی" علیه ما وجود ندارند. آنطور نیست که عده ای "دشمن" .... کار و زندگیشان صرفا این باشد که چه کار کنند ما زمین بخوریم. این "دشمنان"، قبل از آنکه در عالم واقع وجود داشته باشند معلول و مولود ذهن خیال پرداز ما هستند.» (همانجا)

تبلیغ توهم عدم توطئه در اینجا برخلاف ادعای نویسنده آن به هیچ وجه بیان یک روش نگاری تاریخی نیست، بلکه ابزار ایدئولوژیک سلطه است.

کارکرد سوم توهم عدم توطئه منزوی ساختن نیروهایی است که نگران توطئه ها، مخالف استراتژی سلطه امپریالیستی، و خواهان شناخت تاریخ ملی و مبارزاتی مردم هستند. چنانکه سراسر نوشته‌ها و مقالات صادق زیبا کلام به توهین و ریشخند مارکسیست‌ها، توده ای‌ها، طرفداران نظریه به قول وی "استعمار عامل وابستگی"، مذهبیون چپ و شخصیت‌هایی که نسبت به استقلال ملی و سلطه امپریالیستی حساس هستند اختصاص یافته است. (۴) و در مقدمه کتاب خود در برابر انتقاداتی که به نوشته های وی وارد می‌شود مدعی است :

«مشکل این کتاب آن است که خارج از متن نواخته و شعارها، حرف‌های تکراری، فرضیات دایی جان ناپلئونی، تحلیل‌های خیالی که همه به فکر توطئه و ضربه وارد ساختن بر ما هستند را تکرار نکرده است. حمله به "ما چگونه ماشدیم" بر سر آن نیست که چه نوشته. بلکه خشم بر سر آن است که چرا همان پندارهای رنگ و رو رفته مارکسیستی – استالینیستی بر جای مانده از ادبیات سیاسی و جهان بینی حزب توده را تکرار نمی‌کند.» (ما چگونه ما شدیم صفحه ۹)

با یک چرخش قلم همه آن نیروها، احزاب و جریانات مترقی که تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که خود همواره قربانی نخست توطئه و توهم توطئه بوده اند به عنوان مروج توطئه و توهم آن معرفی می‌شوند.

اگر توطئه به عنوان یک "واقعیت" و یک تاکتیک، ابزار استراتژی کسب سلطه و تسهیل غارت امپریالیستی و ارتجاعی است – ابزاری که هنوز هم کاربرد خود را از دست نداده است – توطئه به عنوان یک "توهم" مولود یک دوران تاریخی ویژه در جامعه یی واپسمانده و استبدادزده و بازتاب مسخ شده توطئه‌های واقعی در ذهن مردم است. دورانی که نیروهایی ماورایی و خارج از کنترل مردم بر آنها حاکم هستند.

با نفی توطئه به عنوان یک تاکتیک، سلطه‌گری به عنوان یک استراتژی نیز نفی می‌شود. از همین جاست که توهم عدم توطئه بیرون می‌آید و مبلغان آن به طرفداران برنامه تعدیل اقتصادی صندوق بین المللی پول تبدیل می‌شوند و نقش امپریالیسم و استعمار را در تاریخ کشور و عقب ماندگی تحمیلی آن نفی می‌کنند. به قول صادق زیبا کلام "ما تا کی می‌خواهیم چشمان خود را بر روی ضعف‌ها، کمبودها، نابسامانی ها و ندانم‌کاری‌های خودمان فرو بندیم و در مقابل ناکامی‌هایمان را یک جا و یک کاسه خلاصه کنیم در توطئه و دسیسه های استعمار و غربیها بر علیه مان؟ (۵)

صادق زیبا کلام یا نمی‌داند و یا نمی‌خواهد بداند که گناه عقب ماندگی تاریخی ما از خود ماست، اما گناه بزرگتر آن است که به جبران این گناه مواضع سرمایه‌داری وابسته و شرکت‌ها و کمپانی‌های امپریالیستی را احیاء کنیم. اگر نقش تاریخی – ایدئولوژیک توهم توطئه "انفعال" مردم و سرکوب نیروهای مترقی بود، در شرایط تاریخی متفاوت نقش توهم عدم توطئه "سردرگم نمودن" مردم و انزوای نیروهای مترقی است.

جنبه ایدئولوژیک توهم عدم توطئه

توهم عدم توطئه نه یک بحث علمی است و نه هیاهوی بر سر آن ناشی از تفنن روشنفکرانه. جنجالی که زیر پوشش توهم توطئه و در واقع برای تبلیغ توهم بودن توطئه به راه افتاده است، نبردی ایدئولوژیک با اهداف کاملا مشخص است. توهم عدم توطئه پرچم ایدئولوژیک نیروهایی است که می‌خواهند چشم مردم را بر روی توطئه های واقعی که در پیرامون آنها جریان دارد ببندند، نیروهای مترقی را از صحنه خارج سازند و بالاخره مواضع سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم در ایران را بازسازی نمایند. به همین دلیل است که نظرات به غایت پیش پا افتاده صادق زیبا کلام به موضوع هیاهو و جنجال در رادیو و تلویزیون و روزنامه هایی نظیر کیهان تبدیل می‌شود. نیروهای ارتجاعی در عین حال که خود شبانه روز به توطئه بر علیه جنبش مردم و دولت محمد خاتمی مشغول هستند، به کسوت مخالفان توهم توطئه در میآیند و ظاهرا در برابر آن صف می‌کشند. در این شرایط بستر مناسب برای ندیدن و جدی نگرفتن توطئه های ارتجاع و در نتیجه پیشبرد آسانتر آنها هر چه بهتر و بیشتر فراهم می‌شود. یک بازی دوطرفه که برنده هر دو سوی آن ارتجاع و بازنده آن مردم و جنبش انقلابی خواهد بود. همان بازی که سرمایه‌داری کلان تجاری و غارتگران بزرگ بازار را دلسوزان محرومان تبلیغ می‌کند!

بنابراین، نه توهم توطئه، نه توهم عدم توطئه، بلکه شناخت واقعیت توطئه و مبارزه برای در هم شکستن و ناکام گذاشتن آن باید در دستور کار طرفداران جنبش قرار گیرد.

زیرنویس ها:

(۱) یرواند ابراهامیان، فکر توطئه چینی در فرهنگ سیاسی ایران، کنکاش (چاپ خارج از کشور)، دفتر هفتم، تابستان ۱۳۶۹، صفحات ۹۵-۹۶، نقل از عبدالله شهبازی، : نظریه توطئه، صعود سلطنت پهلوی و تاریخ نگاری جدید در ایران، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، چاپ اول، ۱۳۷۷، صفحات ۱۷-۱۸

(۲) احمد اشرف، توهم توطئه، گفتگو، شماره ۸، تابستان ۱۳۷۴، ص ۲۵ نقل از شهبازی ص ۵۶

(۳) صادق زیبا کلام : سنت و مدرنیته، تهران، انتشارات روزنه، چاپ نخست، ۱۳۷۸، ص ۸۹

(۴) نگاه کنید به کتاب‌های ذکر شده در فوق و همچنین به کتاب "مقدمه ای بر انقلاب اسلامی" و مقاله "علت ها و پیامدهای انقلاب ۵۷" در مجله دنیای سخن، اسفند ۷۷

(۵) صادق زیبا کلام : ما چگونه ما شدیم، ریشه‌یابی علل عقب ماندگی در ایران، تهران، انتشارات روزنه، چاپ هشتم، ۱۳۷۸، ص ۱۱

توطئه بر هم زدن کنفرانس برلین یک نقطه عطف در افشای چپ‌نماها بود

چه کسانی مخالف اتحاد طرفداران داخل و خارج جنبش و اصلاحات اند!

پیرامون نقش کسانی که بصورت سازمان یافته توانستند کنفرانس برلین را به آشوب کشیده و پل پیوند بین مهاجرین طرفدار جنبش کنونی مردم ایران و اصلاح طلبان داخل کشور را تخریب کنند، کمتر سخن گفته می‌شود. این سکوت، در داخل کشور، پشت انواع تبلیغات مخالفان اصلاحات و جنبش و زیر آواری از حوادث و رویدادهای پیاپی مراعات می‌شود. در خارج کشور نیز، این سکوت در محاصره انواع سخن‌ها و تحلیل‌های حاشیه‌ای، به مهاجرین سیاسی تحمیل شده‌است. همین دو عامل تاکنون اجازه نداده‌است که بصورت دقیق و مستدل ماجرای کنفرانس برلین و ماجرا آفرینان آن بازشناخته شده و به ریشه‌های این ماجرا راه یافته شود. این در حالی است که برهم زدن کنفرانس برلین دو پیامد بسیار جدی در تحولات اخیر ایران داشته است.

نخست آنکه مخالفان جنبش و طرفداران سیاست فاشیستی "خودی" و "غیرخودی" در این مرحله و با برهم زدن کنفرانس برلین و صحنه‌سازی‌هائی که در آن بوجود آوردند موفق شدند پل ارتباطی بین مهاجرین سیاسی طرفدار تحولات در خارج کشور و اصلاح طلبان خارج کشور را تخریب کنند. آنها به این ترتیب مانع تحقق و یا برداشتن ابتدائی‌ترین گام‌ها در جهت سیاست و شعار "ایران برای همه ایرانیان" شدند.

دوم آنکه به بهانه کنفرانس برلین طرح یورش به مطبوعات و اصلاح طلب خارج از حاکمیت در داخل کشور شدند. این یورش، اکنون با دستگیری جمعی از ملی- مذهبی‌ها گام دیگری به جلو رفته‌است.

این دو نکته، محوری‌ترین نکات مربوط به توطئه برهم زدن کنفرانس برلین و پیامدهای آن بود، گرچه ماجرای کنفرانس برلین برای مهاجرین سیاسی نیز دستآوردهائی داشت. نخست آنکه از امکانات مخالفان تحولات و مخالفان اصلاحات در خارج از کشور پرده برداشت و نشان داد که در سال‌های پس از عملیات تروریستی در خارج کشور، آنها توانسته‌اند برخی سازمان‌ها و تشکل‌ها را در خدمت اهداف خویش بکار گیرند و یا حتی سازمان بدهند. دوم آنکه مخالفان جنبش در حاکمیت تا چه اندازه نسبت به نفوذ واقع بینی در صفوف مهاجرین سیاسی و برقراری پیوند بین طرفداران جنبش مردم در داخل و خارج کشور بیمناک و نسبت به آن حساس‌اند.

در این میان، اخبار و اطلاعاتی در حاشیه محاکمه اکبرگنجی در تهران مطرح شد، که نشان داد رئیس دادگاه ویژه روحانیت "محسنی اژه‌ای" با تامین هزینه سازماندهی گروه‌های برهم زننده کنفرانس برلین در این ماجرا نقش تعیین‌کننده داشته و تصفیه شدگان وزارت اطلاعات و امنیت که توسط وی و دادگاه انقلاب اسلامی و دادگستری تهران به خدمت گرفته شده‌اند عامل اجرائی توطئه مذکور بوده‌اند. در همین ارتباط، اکبر گنجی در دادگاه برلین نام شخصی بنام "برنجیان" را بعنوان واسطه محسنی‌اژه‌ای در کشور آلمان عنوان کرد که در ماجرای ترور رهبران کردهای ایران و دادگاه میکونوس نیز فعال بوده‌است. او فاش ساخت که این فرد برای کمک به کسانی که باتهام ترور کردهای ایرانی در دادگاه برلین محاکمه می‌شدند ۲ میلیون مارک از ایران دریافت داشته و اخیرا نیز با پولی که از تهران به حساب وی در آلمان واریز شده خانه‌ای به مبلغ ۸۰۰ هزار مارک در برلین خریده‌است! اکبر گنجی او را در رابطه مستقیم با محسنی اژه‌ای معرفی کرد، که با حزب کمونیست کارگری نیز بعنوان یکی از نقش آفرینان اصلی برهم زدن کنفرانس برلین ارتباط داشته‌است. این فرد گویا قبلا در کنسولگری و یا سفارت جمهوری اسلامی در آلمان کار می‌کرده‌است و اکنون پل ارتباطی- امنیتی بین آلمان و محسنی‌اژه‌ایست.

نکته دیگری که در جریان کنفرانس برلین برملا شد، نقشه تبدیل حزب نوظهور "کمونیست- کارگری" بعنوان عامل اجرائی ماجرای برهم خوردن کنفرانس برلین و اساسا چپ نمائی‌هائی است که تماما در خدمت اهداف مخالفان جنبش در داخل کشور است.

روزنامه "بهار"، در آخرین شماره خود و در ارتباط با کنفرانس برلین و توطئه برهم زدن آن سلسله نوشته‌هائی را در ارتباط با این توطئه آغاز کرد که با تعطیل "بهار" پی گرفته نشد. مهم‌ترین نکته‌ای که روزنامه بهار فاش کرد ملاقات محرمانه یک مقام امنیتی با فردی بنام "ژوبین رازانی" که بعنوان پل رابط حزب کمونیست کارگری در فرانسه با این مقام امنیتی و در ارتباط با تدارک برهم زدن کنفرانس برلین ملاقات کرده بود. این افشاگری‌ها با بسته شدن مطبوعات و تنگ‌تر شدن حلقه سانسور خبری و سپس ترور سعیدحجاریان متوقف ماند، اما همان اندازه که افشاء شد نیز می‌توانست و می‌تواند سرنخ بسیاری از حوادث سال‌های اخیر و بویژه برهم خوردن کنفرانس برلین در خارج از کشور را بدست دهد. نکته قابل توجه آنکه در طول محاکمه کنفرانس برلین و تمام اخباری که پیش و پس از این محاکمه از سوی قوه قضائیه ایران انتشار یافت، با آنکه بی وقفه از نقش معاندان، کمونیست‌ها و باصطلاح ضد انقلاب در صحنه سازی‌های کنفرانس برلین سخن گفته می‌شود، هرگز و با صراحت به حزب کمونیست کارگری و مجاهدین خلق که زیرا همین نام در بر هم زدن کنفرانس برلین نقش ایفاء کردند اشاره نمی‌شود. این نکته‌ایست که یکی از دگراندیشان شرکت‌کننده در کنفرانس برلین "فریبرز رئیس دانا" در آخرین دفاع خود در دادگاه نیز آن را مطرح کرد و دلیل آن را از قاضی دادگاه پرسید. سئوالی که بی پاسخ ماند! زیرا قاضی می‌دانست چه چیز را نباید مطرح کند! و در کدام مقولات امنیتی نباید دخالت کند!

پیرامون حادثه جوئی‌های حزب کمونیست کارگری اینجا و آنجا سخن گفته می‌شود، اما از آنجا که این جریان را چندان جدی نمی‌گیرند بندرت تلاش شده تا سابقه چند ساله این حزب نوظهور، امکانات وسیعی که از نظر ساختمان محل استقرار و چاپخانه در امریکا- لس‌آنجلس و به رهبری فردی بنام جوادی- در اختیار دارد و شایعات مکرری که پیرامون کمک‌های دولت اسرائیل به آن مطرح است بازگو شود. این درحالی است که حزب دو قلوی آن، با همین مشخصات و ارتباطها در کردستان عراق افشاء و از منطقه طرد شده‌است و تاکنون تعدادی از کادرهای آن نیز از سازمان مذکور خارج شده و علیه مناسبات و روابط آن موضع‌گیری کرده‌اند.

اخیرا "فریبرز رئیس‌دانا" یکی از شرکت‌کنندگان کنفرانس برلین در سفری که به اروپا و کشور آلمان داشت، در یک مصاحبه در شهر برلین نکات قابل توجهی را در چارچوب مطالبی که در بالا عنوان شد طرح کرد.

بویژه نکته بسیار مهم نقش یک روحانی صاحب مسئولیت در جمهوری اسلامی برای رد و بدل کردن پول جهت سازماندهی نیروهای برهم زننده کنفرانس برلین از قول مهندس عزت‌الله سحابی، که اکنون به اتهام همین افشاگری‌ها و شرکت در کنفرانس برلین در زندان بسر می‌برد. این نکات را در زیر و بعنوان بخشی از یک افشاگری ضروری می‌خوانید. این مصاحبه را خانم نسرین بصیری با وی انجام داده و اخیرا در هفته نامه کیهان لندن منتشر شده‌است:

رئیس دانا:

رابطه حزب کمونیست کارگری با اسرائیل!

مهندس سحابی در جائی از رد و بدل شدن پول توسط یکی روحانی صاحب مقام برای برهم زدن کنفرانس برلین یاد کرده‌است!

«در خارج کشور، من گمان می‌کنم جریانی مسئولیت ماجرا (برهم زدن کنفرانس برلین) را به عهده گرفت به نام حزب کمونیست کارگری. من گفتم و در سفر قبلی‌ام هم در سوئد نمایندگان این حزب آمده بودند و از من می‌خواستند که نظرم را ثابت بکنم. من برای این کار دلیل دارم و گفتم و باز هم می‌گویم: این حزب کمونیست کارگری با هماهنگی کامل با آن جریان داخلی این کار را انجام داده و من ارتباط این جریان را با اسرائیل قطعی می‌دانم و در واقع بارها هم کسانی که از خودشان جدا شده‌اند گفته‌اند. تصمیم جلال طالبانی در اتحادیه میهنی کردستان عراق در اخراج سیزده، چهارده نفر اعضای باقیمانده این حزب از شمال عراق به اتهام همکاری ویژه با اسرائیل هم در واقع بر این موضوع صحه گذاشت. جناب آقای مهندس سحابی نیز بحثی را مطرح کردند دایر بر اینکه یکی از روحانیون دارای پست و مقام مسئول، درجائی با گرفتن پول و رد و بدل کردن پول سازماندهی این کار را برعهده داشته. ضمنا عقل سلیم حکم می‌کند ببینیم که اینهمه هماهنگی از چه روست؟ به ویژه اینکه در دادگاه ایران از این سازمان که بارها خودش را مسئول به قول دادگاه حمله و هتاکی و توهین به مقدسات قلمداد کرده مطلقا اسمی مطرح نبوده است.

یک جریان اطلاح طلبی در ایران اگر بخواهد به پیروزی دست پیدا کند اسرائیل آن را در راستای منافع خودش نمی‌بیند. اسرائیل خواهان دگرگونی‌های سیاسی در کشورهاست به شرط اینکه حکومت جایگزین در راستای منافع آن قرار بگیرد. از طرف دیگر اسرائیل از آنجائی که فکر می‌کند اصلاحات ممکن است جناحی از روحانیون را بعنوان مخالفان عملکردهای اسرائیل، جایگزین جناح دیگر بکند و این بار گروهی که از استقبال عمومی و افکار عمومی برخوردار است سر کار بیآید، خوب این هم منافع اسرائیل را می‌تواند به خطر بیاندازد.

در باره کنفرانس برلین همچنین باید بگویم که جریان اصلاح طلبی با سخاوت و با دل باز با جریان مستقل طرفدار توسعه و آزادی همزیستی کردند و در این کنفرانس شرکت کردند. تشکیل یک چنین ارتباط و پیوندی و رفتن در یک تریبون بسیار مهم بین‌المللی ومطرح شدن در سطح جهانی می‌توانست منافع یک جریان را به خطر بیاندازد.»

(بقیه خصوصی‌سازی ترکیه را از ص ۳۵)

- وضعیت اقتصادی و اجتماعی ترکیه بعد از سقوط پول ملی این کشور وخیم شده است. رهبران احزابی که شما با آنها دیدار و مذاکره داشته‌اید در این زمینه چه ارزیابی دارند؟

ج: رئیس اتحادیه کارفرمایان در این ارتباط به من گفت که هر شهروند ترک ۴۰ درصد اندوخته و پس انداز خود را از دست داده‌است. حداقل ۳۰ درصد مردم در ترکیه بیکارند، که البته این رقم می‌تواند بیش از این هم باشد. علاوه بر آن اقداماتی که از طرف امریکا و وزیر اقتصاد بانک جهانی در حوزه خصوصی کردن در این کشور صورت گرفته بحران را تشدید کرده و به آن دامن زده‌است. مهم‌ترین عرصه‌های اقتصاد دولتی شامل این خصوصی سازی شده‌است.

- رابطه احزاب چپ با سندیکاها چگونه‌است؟

ج: وضعیت پیچیده کنونی ترکیه چنان است که طبقه کارگر متشکل نیست، به این مفهوم که از ۲۰ میلیون شاغلین کار فقط ۸ درصد، یعنی ۸۰۰ هزار نفر عضو سندیکا هستند که آنهم به سه جریان تقسیم شده‌اند: یک جریان اسلامی است، یکی ضد سرمایه‌داری و دیگری سوسیال دمکراسی راست که عموما در خط دولت قرار دارد و عمل می‌کند. البته، در حال حاضر بدلیل وخامت اوضاع تظاهرات و اعتراض‌های مشترکی برگزار می‌کنند. بعنوان نمونه می‌توان از تظاهراتی یاد کرد که قرار است ۱۴ آوریل (۲۵ فروردین) در اعتراض به سقوط پول ملی سازماندهی شده یاد کرد. (۱) این اشتراک عمل به دلیل وضع فاجعه بار اقتصادی کنونی ترکیه است، به نحوی که نتایج آن گریبان همه را گرفته و کسی نمی‌تواند شانه خود را از زیر بار آن بیرون بکشد!

- کسانی که باآنها ملاقات و گفتگو کردید در باره عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا چه فکر می‌کنند؟

ج: چپ‌ها در این مورد عقاید مختلفی دارند. مارکسیست‌های حزب آزادی و دمکراسی عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا را به این دلیل که این عضویت بیش از پیش ترکیه را به یک کشور درجه سوم تبدیل خواهد کرد رد می‌کنند. بقیه احزاب، منجمله حزب "HADEP" به این امید که عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا باعث کاهش اختناق و گشایش فضای سیاسی کشور خواهد شد از ورود ترکیه به اتحادیه اروپا حمایت می‌کنند.

- وضعیت کردستان ترکیه چگونه‌است؟

ج: سخنگوی حزب HDEP به من گفت که موقعیت همچنان مانندگذشته بد است. کردها همچنان به اطراف رانده می‌شوند و سیستم به محاصره روستاها که نام آن را "محافظت از روستاها" گذاشته‌اند از طرف ارتش ترکیه همچنان ادامه دارد. کردهای ترکیه خودشان را بخشی از ترکیه می‌دانند که مایلند از فرهنگ و زبان خود پاسداری کنند.

۱- این گفتگو پیش از ۱۴ آوریل انجام شده است. در این تاریخ تظاهرات عظیم کارگران در ترکیه برگزار شد.

گفتگو با دبیر اول حزب کمونیست آلمان، پیرامون

دیدگاه‌های حزب کمونیست و احزاب چپ ترکیه نسبت به تحولات این کشور

خصوصی سازی ترکیه را در بحران اقتصادی فرو برد!

ترجمه و تدوین : م. باران

اخیرا "هانس اشتر"، دبیر اول حزب کمونیست آلمان طی سفر به کشور ترکیه، با مسئولین احزاب چپ این کشور دیدار و گفتگو کرده‌است. این سفر و مذاکرات با رویدادهای اخیر ترکیه همزمان بوده است. رویدادهائی که هم در ارتباط با نتایج اجرای برنامه صندوق‌بین‌المللی و بانک جهانی در این کشور و هم در ارتباط با سیاست‌های نظامی سیاسی امریکا در منطقه و برخی اختلاف منافع امریکا و کشورهای اروپائی قابل توجه است.

روزنامه "دنیای جوان"، پس از بازگشت هانس اشتر طی گفتگوئی با وی، ضمن کوشش برای اطلاع از نتایج این سفر، کوشش کرده‌است ضمن آگاهی از نقطه نظرات احزاب چپ ترکیه، برای برخی سئوالاتی را که پیرامون بحران اجتماعی ترکیه وجود دارد پاسخ بیآبد. این گفتگو را در زیر می‌خوانید:

- سفر اخیر شما، نخستین سفر رسمی کمونیست‌های آلمان به کشور ترکیه بود؟

ج: بله، این نخستین سفر رسمی یک مقام ارشد حزب کمونیست آلمان به کشور ترکیه بود، اما تعجب آور آن بود که این نخستین ملاقات رسمی مسئولین و رهبران احزاب و چپ ترکیه با دبیراول یک حزب اروپائی بود!

من و هیات همراه در این سفر می‌خواستیم دقیق‌تر و از نزدیک با نظرات احزاب چپ پیرامون پذیرفته شدن ترکیه در اتحادیه اروپا و نقش آن در ناتو مطلع شویم. بنابراین، برای ما مهم بود بدانیم نیروهای چپ در ترکیه در چه موقعیتی بسر می‌برند و همچنین می‌خواستیم به این وسیله همبستگی خودمان را با آنها در عمل نشان دهیم. لابد می‌دانید که بیش از ده هزار نفر از رفقای ترک ما در زندان هستند و بخاطر اعتصاب غذا در وضعیت ناهنجاری بسر می‌برند!

- چه ارتباطی را توانستید بوجود آورید؟

ج: ما با اعضای رهبری شناخته شده‌ترین احزاب چپ ترکیه، از جمله حزب آزادی و دمکراسی، حزب دمکراتیک خلق که یکی از قوی‌ترین احزاب چپ ترکیه است و در قسمت کرد نشین این کشور نیز دارابی بیشترین اعضاء و هواداران می‌باشد، با حزب کار و حزب قدرت سوسیالیستی که همان حزب کمونیست است دیدار و گفتگو داشتیم.

- این احزاب فعالیت آزاد و علنی در ترکیه دارند؟

ج: آنها تقریبا فعالیت نیمه علنی دارند، اما تلاش می‌کنند تا حد امکان از طرق قانونی مواضع سیاسی‌شان را با مردم در میان بگذارند و آن را به افکار عمومی منتقل کنند. آنها دفاتر و تشکیلاتی دارند و شیوه‌های موثری را برای فعالیت سیاسی خود بکار می‌گیرند، گرچه همواره با موانع جدید قانونی روبرو می‌شوند. به بدلیل این موقعیت است که آنها همیشه باید بسیار سنجیده و حساب شده عمل کنند تا بهانه بدست حکومت ندهند. در حقیقت هرکس که به عنوان مارکسیست–لنینیست شناخته شده به فردای خود در ترکیه اطمینان نمی‌تواند داشته باشد. هر لحظه خطر دستگیر آنها را تهدید می‌کند. دو تن از رهبرانی که ما با آنها مذاکراه داشتیم با آنکه فقط ۴۰ سال از عمرشان می‌گذشت هر کدام بیش از ۱۴ سال از عمر خود را در زندان طی کرده بودند! آنها یگانه افرادی نیستند که عمر خود را اینگونه پشت سر گذاشته‌اند! ما آنها را مارکسیست‌های کاملا آگاه، با سواد و معتقد یافتیم که می‌توانستند مخاطبان خود را عمیقا تحت تاثیر خویش قرار بدهند.

- وضعیت زندانیان سیاسی چگونه‌است؟

ج: در ترکیه، حتی در بخش لیبرال آن همدردی جانبدارانه وسیعی نسبت به زندانیان سیاسی وجود دارد، که در ماه‌های اخیر بصورت آشکار خود را نشان داد. تغییرات ساختاری که در نحوه اداره زندان‌ها به اجرا گذاشته شد موجب وخیم‌تر شدن وضعیت ۱۱ هزار رفقای زندانی ترک و کرد ما شده‌است.

از نظر رفقائی که ما با آنها ملاقات و مذاکره داشتیم، عده‌ای از روشنفکران که در این ارتباط فعال شده بودند تا بلکه مانع اجرای طرح تغییر ساختاری نحوه اداره زندان‌های ترکیه شوند اکنون مایوس شده‌اند. این یاس از آنجا ناشی شده است که کمیسیون‌هائی که از طرف روشنفکران و گروه‌های چپ دیگر برای دفاع از وضعیت زندانیان بوجود آمده بود، سلب وکالت شده‌اند و برای آنها محدودیت‌های جدی بوجود آورده‌اند. این موقعیت باعث شده تا زندانیان در موقعیت بدتری نسبت به گذشته قرار بگیرند. آنها را منزوی کرده و ارتباط‌شان را با جامعه بکلی قطع کرده‌اند. **(بقیه در ص ۳۴)**

نقش سه روزنامه کیهان، رسالت و جمهوری اسلامی در تدوین تئوری‌های منجر به توطئه علیه جنبش !

تئوری مقابله با «اتحاد» در «جنبش اصلاحات»

دو سر دبیر در دو روزنامه چاپ تهران، نه فقط دستشان در زندان‌ها بند است، بلکه تئوریسین جبهه مقابله با جنبش مردم نیز هستند. این دو سر دبیر سردار سپاه پاسداران "صفارهرندی" است که در کنار حسین شریعتمداری روزنامه کیهان را سردبیری می‌کند و دیگری امیر محبیان است که روزنامه رسالت را سردبیری می‌کند. همان روزنامه‌ای که سال‌ها آیت الله آذری قمی مدیر مسئول و سردبیر آن بود و یک تنه در مقابل فتاوی آیت‌الله خمینی ایستاد. اختیارات آیت‌الله آذری قمی پیش از آنکه مغضوب شود و از دنیا برود بین دو تن از وابستگان موتلفه اسلامی و شورای نگهبان تقسیم شد: امیر محبیان و مرتضی نبوی. آنها روزنامه رسالت را گرداندند و آیت‌الله جنتی شورای نگهبان و شورای تبلیغات اسلامی و شورای ائمه جمعه را. به این ترتیب وظیفه دفاع از وزارت اطلاعات علی‌فلاحیان و سعید امامی و طیف گروه‌های فشار را کیهان برعهده گرفت و رسالت بلند گوی شورای نگهبان، روحانیون مدرسه حقانی، قوه قضائیه و شورای تبلیغات اسلامی و در یک کلام "ارتجاع مذهبی آلوده به ثروت و قدرت"!

در این میان سردبیری روزنامه جمهوری اسلامی نیز، که روزگاری میرحسین موسوی سردبیر آن بود، به روحانی سیدی بنام "مسیح مهاجر" رسید که عضو هیات منصفه دادگاه ویژه روحانیت نیز هست! صاحب امتیاز جمهوری اسلامی "رهبر" است و ظاهرا آنچه در جمهوری اسلامی چاپ می‌شود باید دیدگاه‌های ایشان باشد. جمهوری اسلامی ملغمه‌ایست از کیهان و رسالت. تئوری‌هائی که حسین شریعتمداری و امیر محبیان علیه جنبش مردم و در توجیه ستیز با آرمان‌های واقعی انقلاب، میهن دوستان ملی، دگراندیشان، روشنفکران و مخالفان استبداد از خودشان می‌سازند و تحویل "رهبر" می‌دهند، پس از مدتی در سرمقاله‌های روزنامه رسالت منتشر می‌شود.

آشنائی دوباره با این بافت و ترکیب‌ها در جمهوری اسلامی، که تنها بخشی از ترکیب کلی قدرت و جنایت و خیانت به انقلاب است، از آن رو مهم است که از این طریق بهتر و دقیق‌تر می‌توان نقش افراد و تاثیر مطالبی که در سرمقاله‌های این روزنامه‌ها منتشر می‌شود بر سیر رویدادهای ایران را درک کرد و به اهمیت آنها، بعنوان خط فکری که یک سرش به "بیت‌رهبر" وصل است و سر دیگرش به فرماندهی سپاه و بسیج و رهبران قوه قضائیه و زندان‌ها پی برد!

زمینه سازی برای یورش به نیروها و شخصیت‌های مدافع آرمان‌های انقلاب ۵۷ و بیرون کشیدن کشور از زیر یوغ ارتجاع و مافیای قدرت و غارت کشور، با نطق فرمانده سپاه پاسداران "رحیم صفوی" در جلسه دیدار با فرماندهان نیروی هوائی در شهر قم، در همان ماه‌های اول پیروزی محمدخاتمی در انتخابات ریاست جمهوری شروع شد. او تئوری نیروی سوم را مطرح کرد، که در جریان قتل‌های زنجیره‌ای و افشای نقش سعید امامی در وزارت اطلاعات و امنیت و نفوذش روی روحانیون حاکم مشخص شد. بخشی از این تزها از مغز توطئه‌گر و اندیشه‌های جنایتکارانه وی بیرون آمده است. خط دهنده اصلی به او چه کسانی در داخل و یا خارج از کشور – ایرانی و غیر ایرانی– بودند و خط دهنده به هم‌اندیشان باقی مانده او در جمهوری اسلامی همچنان هستند سئوالی است که پاسخ آن دیر یا زود یافت خواهد شد.

تئوری «خط سوم» و یا نیروی سوم، برای مدتی، تحت تاثیر فشار افکار عمومی و افشای جنایات وزارت اطلاعات کنار گذاشته شد، اما در تدارک یورش به نیروهای ملی– مذهبی، آرمان‌خواهان مذهبی و مدافعان جنبش مردم یکبار دیگر این تئوری‌ها سر از سه روزنامه‌ای که نام، هویت و اسم گردانندگانش در بالا آورده شد راه یافت. امیر محبیان در روزنامه رسالت، طی چند شماره بافته‌های ذهنی خود را در باره نیروی سوم و در توجیه یورش به نیروهای ملی– مذهبی تشریح کرد. این مقالات در روزهای اول سال جدید که مطبوعات دوم خردادی تعطیل بودند منتشر شد، که انگیزه آن از جمله این می‌توانست باشد که مطبوعات دیگری در صحنه نیستند که پاسخ بدهند و ضمنا بدلیل چاپ نشدن دیگر مطبوعات احتمالا تعدادی بیشتری رسالت فروش خواهد رفت!

امیر محبیان در این مقالات، نکات مهم و قابل تاملی را مطرح کرد که باید آنها را اندیشه‌های بنیانی توطئه علیه کنفرانس برلین و یورش به نیروهای ملی– مذهبی ارزیابی کرد. از جمله این نکته بسیار محوری که تمام کوشش مخالفان اصلاحات در داخل کشور بر این محور قرار دارد که اصلاح طلبان حکومتی و حاشیه حکومتی نتوانند دستشان را به دست موافقان اصلاحات در خارج کشور برسانند و اتحادی در میانشان برقرار شود. این همان نکته بسیار اساسی مربوط به توطئه برهم زدن کنفرانس برلین است که راه‌توده نیز در تحلیل این حادثه روی آن انگشت گذاشت و آن را بعنوان انگیزه اصلی این توطئه اعلام داشت.

اینکه سرانجام یورش به نیروهای ملی– مذهبی و کسانی که به بند کشیده شده‌اند چه خواهد شد بستگی مستقیم به فشار جنبش به حاکمیت و توان بسیار محدود مخالفان آزادی‌ها در مقایسه با دهه ۶۰ دارد، اما در انتظار این سرانجام نمی‌توان نسبت به تئوری‌های توطئه آمیزی که همچنان می‌توانند در جمهوری اسلامی به آزمایش گذاشته شده و به عرصه عمل در آیند بی‌تفاوت ماند. از آن جمله‌است اندیشه‌هائی که امیر محبیان، بعنوان یکی از چند تئوریسین جناح مخالف اصلاحات مطرح می‌کند. تئوری‌هائی که ریشه در بیت رهبری، ستاد شورای نگهبان، ستاد توطئه علیه جنبش، شورای مصلحت نظام، شورای تبلیغات اسلامی و ده‌ها نهاد و کانون دیگر دارد. حلقه رابطه بین توطئه‌ها و تئوری پردازانی که روزنامه‌های کیهان، رسالت، جمهوری اسلامی و رهبران انصار حزب‌الله را رهبری می‌کنند حجت‌الاسلام «میرحجازی»، منشی مخصوص رهبر است که خود از فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی است.

بخش‌هائی از نوشته‌های نوروزی امیر محبیان را که با صراحت انگیزه توطئه علیه کنفرانس برلین، ضرورت جلوگیری از پیوند اصلاح طلبان داخل و خارج کشور، قطع پیوند اصلاح طلبان داخل و خارج حاکمیت و بدنه حاکمیت و زمینه چینی برای یورش به جبهه مشارکت و

مجاهدین انقلاب اسلامی را در آن مطرح می‌کنـد در زیـر می‌آوریـم. ایـن مقاله و نقطه نظراتی که در آن عنوان شده، در ارتباط بـا آن اطلاعیـه‌ها و اخباری که از سوی دادگاه باصطلاح انقلاب و در ارتباط با دسـتگیری‌های اخیر صادر و منتشر شده پیوندی انکار ناپذیر وجود دارد و نشان می‌دهد که دست همه این باصطلاح نویسندگان و سردبیران نشریاتی مثـل رسـالت و کیهان و جمهوری اسلامی در همان کاسه خون و خیـانتی دراز اسـت کـه بزرگان و رهبران آنها نان خود را در این کاسه خیس می‌کنند.

امیرمحبیان، سردبیر روزنامه رسـالت در شـماره پنجـم فروردین ماه این روزنامه می‌نویسد:

«... نگارنده از مدت‌ها قبل، ظهور و حضور فعال جریان سـوم را که بر خلاف دو جناح عمده کشور، به مثابه سرپل معارضین نظام عمـل می‌کند اعلام نموده بود.

چهره‌های سیاسی دارای ضعف‌های خصلتی و ایدئولوژیک، کـه در اعماق حاکمیت نفوذ کرده بودند و یا به صورت جریان‌های پنهانی که با پدید آمدن بستر مناسب در درون جناح‌های نظام بـه سـطح آمـده و قـابل شناسائی شدند، قادر بودند در دراز مدت برای نظام بحران ساز گردند. ایـن جریان‌های تهدیدگر، ولی پنهان، در فاصله "زنگ تفریح" (ظاهرا اشـاره بـه دو سال او پس از انتخاب محمد خاتمی و آزادی نسـبی مطبوعـات اسـت) بدسـت آمـده کـاملا توسـط استراتژیسـت‌های آینده‌نگـر سیاسـی (کـه امیرمحبیان خود و همکارانش در روزنامه کیهان و بخـش اطلاعـات سـپاه پاسداران و افرادی نظیر روح‌الله حسینیان و مهدی خزعلـی را از آن جملـه می‌داند) شناسائی شدند از سوی دیگر با پیوستن جریان‌های اپوزیسیون خارج کشور و پشتیبانی آنان از جریان و یا خط سوم به مثابـه یـک جبهـه اپوزیسیون داخلی به مرور آنان خود را توانمندتر از جناح‌های موجود دانسته و خواهان پیوستن جبهه مشارکت به خود گردیدند. لذا از نظر تشکیلات هر چند نهضت آزادی کوشید در هسـته مرکـزی ایـن جریـان قـرار گرفتـه و گروه‌های ضعیف‌تر را حول محور خود گرد آورد، ولی به دلائل چنـدی کـه *در آینده از آن سخن خواهیم راند*، هیچ گاه توافق تشکیلاتی جدی به عمل نیآمد.

از نگاه بیگانگان ضروری بود پلی میان اپوزیسیون خارجی نظام و مخالفین داخلی آن ایجاد گردد تا با پدید آوری زبان مشترک، منتقدین را هم در فضای پرفشار داخلی و خـارجی از حاشـیه بـه متـن کشـاکش‌های سیاسی بکشانند. بدین لحاظ جریان سوم سرپل‌های مناسب را بـرای آنـان فراهم کرد. اخیرا جریان سوم برای رفع نقص ساختاری و تشکیلاتی خود، با زیرکی در پی آن بود که *ائتلاف موسوم به ملی- مذهبی* را به یـک *جبهه تشکیلاتی گسترده فراگیر* تبدیل سازد تا ضعف تشـکیلاتی را کـه در حرکت نمادین ۱۸ تیر ۷۸ آشکار شد جبران نماید. در دور آینده کـه زمـان آن به زودی می‌رسید آنان قـادر بودنـد کنـترل اصلاحـات را تـا سـر حـد براندازی در دست بگیرند. شفاف سازی فضای سیاسـی وترسـیم مرزهـای روشن قانونی با این جریان و شناسائی و کنار گذاری سرپل‌هـای ارتبـاطی *داخل و خـارج* فواصـل ناشـفاف و کـدری کـه در آن بعضـی از اجـزای حاکمیت از موضع‌گیری صریح در قبال جریان سوم طفره می‌رفتند، از میان می‌رود و طبعا در فضای نوین برخلاف سال‌های اخیر مرزبندی سـخت بـا اپوزیسیون برانداز نظام و مرزبندی نرم میان جناح‌های درونی کشور خواهد بود نه بالعکس. در این مسیر، بـی‌گمـان دو تشـکیلات جبهـه مشـارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی روزهای سختی را می‌گذرانند. آنان بـاید صراحتا مرزبندی خود را با جریان سوم تحت هر پوششی اعلام نمایند. این امر شدیدا جریان سوم را دچار خـلاء پشـتیبانی خواهـد کـرد و اپوزیسـیون خارج کشور هم البته در این راستا رادیکـالتر خواهـد شـد (نگـاه کنیـد بـه موضع‌گیری‌های اخیر بخش عمده اپوزیسیون راست و چپ خارج کشـور و مواضعی که در برابر خاتمی و اصلاحات از انتقاد به خـاتمی تـا حمـایت از کنار گذاشتن او از صحنه سیاسی اتخاذ کرده‌اند) و طبعا هر چه اپوزیسـیون نظام خشن‌تر و رادیکالتر گردد از امکان اقبال عمومی نسبت بـه آن و نـیز جنبه آلترناتیوی آن کاسته خواهد شد جریان سوم نقش واسطگی میـان بعضی از نخبگان تغییر جهت داده شده و اپوزیسیون را بـازی می‌کنـد و در صورت حذف این عنصر واسطه هیچگونه تعامل سیاسی میان عنـاصری از حاکمیت با اپوزیسیون، آن هم به صورت اقـدام مسـتقیم بـه مخیلـه هیـچ تحلیلگری وارد نمی‌شود.»

(بقیه وحدت کنیم و ... از ص ۳۸)

شاید بازتاب طبیعی و با هدف خنثی سازی همین توطئه باشـد، که امروز برای آنچه که در ایران می‌گذرد و در حقیقت یک انقـلاب آرام و متکی به انتخاب و انتخابـات اسـت، نـام اصلاحـات را مـردم بـا اسـتقبال بیشتری در مقایسه بـا انقـلاب پذیرفتـه‌اند، در حالیکـه ایـن اصلاحـات در ماهیت خود یک انقلاب است!

زنده یاد طبری، در دوران اولیه پـیروزی انقـلاب و در هیـاهوی کرکننده‌ای که از هر سو بر خاسته بود تا صفـوف انقـلاب و ضـد انقـلاب، مدافع و مخالف، مردم و ضد مردم، واقع بین و تخیل پرور و مخلـوط و مغشوش شود، در یکی از بحث‌های فلسفی خود بـا دقـت گفـت: «یـافتن راه‌حل مناسب و زبان مشترک بـا توده‌هـا در نـبرد علیـه دشـمنان عدالـت اجتماعی به مهارت خارق‌العاده‌ای نیازمند است. انقلابیـون واقعـی چـاره‌ای جز کسب این مهارت ندارند. به همین دلیل وظیفه سنگین و پر مسـئولیتی بر عهده همه انقلابیون و مبارزان چپ ایران و بویژه توده‌ای‌هاسـت کـه از هر طرف تحت فشارند»

امروز وقتی به جنبش کنونی از بلندی انقـلاب ۵۷ و سـال‌های پرحادثه‌ای که جنبش انقلابی ایران اعمم از چـپ، ملـی، ملـی-مذهبـی و حتی مذهبیون آرمان‌گرا و واقع بین نگاه می‌کنیم، بیـش از سـال‌های اول پیروزی انقلاب به آن بحث فلسفی-سیاسی زنده یاد طـبری خـود را بـاید بیشتر پایبند بیآییم، چرا که با این تجربه باید جنبش کنونی مـردم ایـران را درک کرد، تحلیل کرد و در آن شرکت کرد. البته، برای این تـاثیر گـذاری، مبرم ترین وظیفه و قاطع ترین گام اولیه تحکیم صفوف طرفداران جنبـش و سازمان یابی آنست و حزب توده‌ایران که به این امر همیشه پایبند بوده و منادی این حکم تاریخی-انقلابی است، در وهله نخست باید صفوف خـود را واحد و مستحکم کند تا بتواند همه تجربه گذشـته را نـه تنـها خـود بـه خدمت بگیرد، بلکه به دیگر نیروهـای حـاضر در صحنـه مبـارزه و جنبـش منتقل کند! وحدت در صفوف حزب و اتحاد در میان صفـوف جنبـش یـک حکم تاریخی-انقلابی است که در درجه نخست انقلابیون باید خود را بدان پایبند بیآبند!

"وحدت" کنیم و "اتحاد" راپیش‌ببریم!

م. محمود

قوانین دیالکتیکی مبارزه در هر جامعه‌ای بیانگر این موضوع است که بلافاصله بعد از پیروزی هر انقلابی مسئله اساسی دگرگونی بنیادین و تغییر و تحولات در ساختار قدرت سیاسی در دستور روز قرار می‌گیرد. در این مرحله، نبردی سنگین بین نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب برای برتری موقعیت طبقاتی این نیروها شروع می‌شود که ضرورتا در زمانی کوتاه به نتیجه قطعی نمی‌رسد، اما سرانجام به این نقطه خواهد رسید. نحوه سازماندهی انقلاب، آگاهی توده‌های شرکت‌کننده در انقلاب، گرایش‌های طبقاتی رهبران مرحله به مرحله انقلاب و یک سلسله مسائل دیگر در این مرحله نقش اساسی دارند و گاه توازن نیروها و ضعف و قدرت اجزائی که بر شمرده شد، در کنار ساختار فرهنگی، قومی و مذهبی یک جامعه مرحله نبرد قدرت سیاسی در انقلاب را بسیار طولانی‌تر از مرحله پیروزی انقلاب می‌کند. امری که در میهن خود ما و در انقلاب بهمن ۵۷ بوقوع پیوست و نبرد "که بر که" را به مدت ۲۲ سال تداوم بخشید. نبردی که هنوز هم سرانجام آن بستگی به همان نکاتی دارد که بر شمرده شد.

از آنجا که "گسست" و "تداوم" هر دو از اجزای جدا نشدنی تحولات اجتماعی هستند، می‌توان مفهوم سیاسی هر دو واژه را در تشخیص و دوره‌بندی مراحل مختلف دوران‌های تاریخی بکار برد.

دوره گسست قطعا و الزاما دوره از هم پاشیدگی شیرازه نظام قدیم و به هم ریختن مناسبات سیاسی-اجتماعی معمول و به عبارتی همان به هم خوردن فرایندهای متعارف سیاسی گذشته اند. در نقطه مقابل آن دوره تداوم قرار دارد که نشانگر شکل گرفتن و عادی شدن مناسبات سیاسی-اجتماعی نظام جدید است. اگر بتوان به اعتبار همین تعریف فشرده به توافقی دست یافت که در ایران کنونی، هنوز یک نظام شکل گرفته و متعارف سیاسی به معنای عرف پذیرفته شده برای تعریف آن وجود ندارد، آنگاه با قاطعیت می‌توان گفت که انقلاب ایران نیز هنوز به سرانجام قطعی خود نرسیده است، چرا که مشخصه بارز پایان هر انقلابی شکل گرفتن نظامی متعارف سیاسی و تثبیت شده، با گرایش طبقاتی تثبیت شده‌است.

با این مضمون، انقلاب ۵۷ نه تنها هنوز به پایان دوران تثبیت و پایان خود نرسیده، بلکه نبرد طبقاتی و یا نبرد قدرت سیاسی (که بر که) با جنبش کنونی که در حقیقت ادامه آن و یا رستاخیزی برای جلوگیری از شکست آنست، وارد مرحله‌تازه‌ای نیز شده‌است.

در هر انقلابی نیروهای اجتماعی گوناگون، از میان طبقات و لایه‌های اجتماعی و با شعارها و خواسته‌های خود شرکت‌می‌کنند. در بسیاری از انقلاب‌ها از جمله انقلاب ۵۷ در کشورخودمان- رهبری سیاسی که پس از پیروزی مرحله سیاسی انقلاب قدرت را بدست می‌گیرد، گرفتار این توهم می‌شود که انقلاب پایان یافته و قدرت طبقه که آن را نمایندگی می‌کند مسلط شده است. در حالیکه، این تثبیت قدرت سیاسی، اگر برخاسته از اساسی‌ترین خواست‌های اقتصادی و سیاسی انقلاب نباشد، حتی اگر برای مدتی نیز با انواع تصفیه‌ها و قلع و قمع ها بتواند قدرت را در اختیار خود نگهدارد، از آنجا که مدافع عام‌ترین خواسته‌های آن انقلاب نیست، هرگز موقعیت تثبیت شده‌ای، بعنوان رهبری‌کننده خواست‌های آن انقلاب ندارد. دست به دست شدن قدرت در جمهوری اسلامی، با آنکه تماما زیر شعار دفاع از انقلاب انجام شده یک نمونه تاریخی است. چنانکه امروز ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری غارتگر تجاری خود را مدافع و تبلور انقلاب ۵۷ معرفی می‌کند، اما از روز روشنتر است که پایگاه قدرتش بسرعت متزلزل می‌شود و آن قدرتی که آن را متزلزل می‌کند، همان قدرتی است که نقش تعیین‌کننده را در انقلاب ۵۷ داشته و همچنان برخواست‌های خود پای می‌فشارد، گرچه قدرتی قابل مقایسه با طبقه مسلط در حاکمیت ندارد!

یکی از نمونه‌های تکرار شده در تاریخ انقلاب‌ها آنست که پس از پیروزی مرحله سیاسی انقلاب، بخشی از نیروهائی که تا مرحله سیاسی پیروزی انقلاب متحد یکدیگر بوده و در راه سرنگونی دولت و نظام حاکم مبارزه می‌کردند، یا در مقابل تعمیق انقلاب می‌ایستند، یا ترک صحنه را انتخاب می‌کنند، رویاروئی کشانده می‌شوند و یا به تحکیم دستآوردهای انقلاب و گسترش آنها در یک مبارزه جدی سیاسی-انقلابی روی می‌آورند. این پدیده نیز در انقلاب ۵۷ ایران روی داد و همچنان نیز، علیرغم خونین‌ترین حوادث ادامه دارد.

تجربه انقلاب‌های موفق و یا ناموفق دیگر دنیا نشان می‌دهد که حاکمیت‌های بعد از انقلاب، برای حفظ موقعیت و تثبیت موقعیت خود معمولا به دو شیوه شناخته شده متوسل می‌شوند، شیوه پلیسی سرکوب و ایجاد رعب و وحشت و دیگری شیوه ایدئولوژیکی و فرهنگی مبارزه. چنانکه در انقلاب ۵۷ نیز این تجربه تکرار شد. در چنین روندی، هر اندازه نیروها و طیف گسترده‌تری که در انقلاب شرکت داشته بتوانند تاثیر عمیق‌تری در تصمیم‌گیری‌های سیاسی-حکومتی داشته باشند، می‌توانند جلوگیری از خشونت را به حاکمیت تحمیل کنند. کاری که در ابتدای انقلاب ایران نیز صورت گرفت اما بعدها بر اثر انواع توطئه‌ها، چه از سوی حاکمیت و چه از سوی بخشی از نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب که نتوانسته بودند در حاکمیت سهم داشته باشند تغییر کرد و ضربات مهلکی نیز به روند تثبیت و تعمیق انقلاب ۵۷ وارد آورد.

شیوه سرکوب و اختناق، البته تا زمانی که جامعه در برابر آن تسلیم نشده و به مقاومت سازمان یافته خود برای دفاع از آرمان‌های انقلاب ادامه دهد نمی‌تواند به تثبیت موقعیت حاکمیت ختم شود. یعنی تا زمانی که ظرفیت انقلابی در جامعه وجود و حضور داشته باشد. این امر، بویژه در ایران و در ارتباط با انقلاب ۵۷ و حاکمیت کنونی بدین شکل است که تا حاکمیت مجبور است زیر شعار انقلاب و دفاع از آن به عملکرد ضد انقلابی خود ادامه دهد، عملا و اجبارا جامعه را در هوشیاری انقلابی نگاه می‌دارد، از سوی دیگر خود نیز نمی‌تواند از پشت این نقاب بیرون آمده و چهره عریان خود را نشان دهد، زیرا این نیز به تشدید هوشیاری و مقابله مردم با حاکمیت تبدیل خواهد شد. البته، در باره حاکمیت جمهوری اسلامی این امر قطعی است که بخشی از حاکمیت که از ابتدا نیز با انقلاب ۵۷ مخالف بوده و عمدتا خواهان تغییراتی سیاسی و اقتصادی در نظام سلطنتی (تقویت موقعیت تجار، بازاریان، زمینداران در حاکمیت و تقویت فرهنگ مذهبی در جامعه) بوده، اکنون با هدف نفی هر گونه اندیشه انقلابی در جامعه، می‌کوشد تمامی تصمیمات و اعمال ضد انقلابی خود را با شعار انقلاب انجام دهد! آنها بر این تصورند که با این شیوه می‌توانند انقلاب را از دستور جامعه و مردم خارج کنند! شاید این یکی از ویژگی‌های حاکمیت جمهوری اسلامی بویژه در دهه دوم آن- باشد!

(بقیه را در ص ۳۷ بخوانید)

جنگ مقدونیه تا قفقاز و حوزه دریای خزر ادامه خواهد یافت؟

رئیس کمیسیون سیاست خارجی کنگره امریکا:

درهای اقتصادی آسیای میانه به روی ایران باید بسته شود!

م. امید

جنگ در مقدونیه همانگونه که پیش‌بینی می‌شد آغاز شد. حکومت مقدونیه در سال‌های تجاوز امریکا و ناتو به یوگسلاوی از هر خواست تجاوزکارانه‌ای علیه یوگسلاوی حمایت کرد و تسلیم آن شد، تا بلکه مقدونیه از تجاوز مصون بماند، اما تجربه یکبار دیگر نشان داد، که این نوع سازش‌ها و محاسبات سرانجام در برابر استراتژی تجاوزکاران پوچ و ناکارآمد است. این حقیقت عریان باید برای آنهائی قابل توجه باشد، که در حاکمیت جمهوری اسلامی تصور می‌کنند، پس از یورش به جنبش اصلاحات، با دادن همه نوع امتیازی خواهند توانست از خطر تجاوز نظامی به ایران و یا بالا گرفتن یک جنگ داخلی در کشور جلوگیری کرده و به حاکمیت غیر مشروع خویش، علیرغم خواست و اراده مردم ادامه دهند.

مقدونیه از محاصره اقتصادی صربستان و مدنته‌نگرو حمایت و در آن شرکت کرد، تمام توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و از جمله گشودن دروازه‌های کشور به روی سرمایه‌خارجی، خصوصی سازی و قطع بودجه‌های عمرانی را مو به مو اجرا کرد.

همه این هماهنگی‌ها و پذیرش خواست‌های امریکا و ناتو به این امید بود که مقدونیه به آتش کشیده نشود، اما در پایان برنامه‌ای که برای یوگسلاوی اجرا شد آن بود که ناتو به مقدونیه گفت کاری برای جلوگیری از شعله ور شدن جنگ در این کشور از ناتو بر نمی‌آید!

دستجات مسلح KLA بدون کوچکترین دخالی از طرف نیروهای اشغالگر عضو ناتو درمنطقه تحت اشغال آنها در جنوب صربستان سیل مهمات و نفرات را به سوی مقدونیه روانه ساختند. روزنامه "ابزرور" انگلستان، طی تفسیری پیرامون برخی اختلافات رو به رشد میان امریکا و کشورهای اروپائی بر سر استراتژی نظامی امریکا در منطقه بالکان نوشت: «اروپائی‌ها معتقدند امریکا مخفیانه افراطیون ناسیونالیست آلبانی‌تبار را تشویق به قیام در جنوب صربستان و مقدونیه کرده است. حتی به نظر افسران عالیرتبه کشورهای اروپائی عضو ناتو، سازمان سیا جنگجویان سابق KLA را مستقیما آموزش می‌دهد و مسلح می‌کند.»

در همین ارتباط ژنرال "وسلی کلارک"، فرمانده عالی ناتو به روزنامه واشنگتن پست مطلبی را می‌گوید که خود تائید خبر "ابزور" و نگرانی‌های دولت‌های اروپائی است. او می‌گوید: «باید برای دولت مقدونیه روشن کرد که زیر ذره‌بین است و توسل به زور وضعش را بدتر خواهد کرد!» گروه KLA یک گروه تروریستی و مافیائی به معنای واقعی آنست و فعالیت‌های آن در زمینه قاچاق هروئین سال گذشته توسط مطبوعات اروپا فاش شد.

تجربه ۱۰ سال گذشته در منطقه نشان می‌دهد: در حالیکه گروه KLA خواهان استقلال بخش جنوبی مقدونیه و پیوستن آن به بخش‌هائی از صربستان و کشور آلبانی و تشکیل یک آلبانی بزرگ است، دفاع نکردن دولت مقدونیه از تمامیت ارزی خود یک خودکشی ملی محسوب می‌شود.

روزنامه نیویورک تایمز نیز می‌نویسد: «با وجود تضمین‌های افسران عضو ناتو، راه‌های ترابری مخصوص حمل مهمات از دیده پنهان نیستند. در بخش امریکا (منظور بخش اشغال شده توسط امریکائی‌هاست) همه روزه چندین ستون قاطر دیده می‌شود که مشغول حمل مهمات بطرف مقدونیه است.»

هدفی که ایالات‌متحده در مقدونیه دنبال می‌کند تفاوتی با استراتژی کلی امریکا در بالکان ندارد و آن عبارتست از تشویق و حمایت از نیروهای جدائی طلب و سپس اشغال نظامی توسط ناتو پس از شروع جنگ داخلی و تحت عنوان دخالت بشر دوستانه!

تمامی آنچه که اکنون در مقدونیه آشکار شده و در یوگسلاوی طی ۱۰ سال پیگیری شد، همگی می‌تواند دورنمائی باشد برای ایران!

حال ببینیم جنگ بر سر چیست و پشت رویدادهای مقدونیه چه منافعی خوابیده‌است:

میلیاردها دلار مواد خام و ذخائر سرشار کشورهای اتحاد شوروی سابق که یک ششم خاک کره زمین را تشکیل می‌دهد!

براساس سخنان رئیس کمپانی نفتی "آکسان" حوزه دریای خزر تا سال ۲۰۲۰ روزانه ۶ میلیون بشکه تولید خواهد داشت. کشور قزاقستان با ۱۰ هزار تن طلا دارای دومین ذخائر طلای جهان است.

"فردیک استار"، رئیس انستیتوی آسیای میانی–قفقاز وابسته به دستگاه حاکمه امریکا می‌گوید: «نیمی از کشورهای عضو ناتو صاحب سرمایه‌گذاری‌های عظیمی در حوزه دریای خزر هستند. امتیازات عظیم اقتصادی انرژی دریای خزر در صورت لزوم پای نیروهای نظامی غرب را برای حفظ این سرمایه‌ها به میان خواهد کشید!»

البته فردیک استار نمی‌گوید که غرب برای حفظ این سرمایه‌ها برای صاحبان اصلی آنها به میدان نمی‌آید، بلکه برای تصاحب و یا حفظ آنها در دست‌های خویش است که به میدان می‌آید!

"سناتور داگ برویتر"، رئیس کمیسیون سیاست خارجی کنگره امریکا در فوریه گذشته ضمن مقایسه شرکت‌های "آکسان" و "توتال" با کمپانی معروف "هند شرقی" می‌گوید: «سیاست ما را در منطقه قفقاز و حوزه دریای خزر می‌توان چنین خلاصه کرد: تشویق و ترغیب به استقلال دولت‌ها، شکستن انحصار لوله‌های نفت و گاز روسیه با ساختن لوله‌های جدید ترانزیت که ایران را دور بزند و همچنین محروم کردن ایران از هر گونه اهرم اقتصادی در آسیای میانه!

از ارتش توده‌ها نبایدجدا شد!

ک. رحمانی

«حرکت» خود یک تضاد فعال است. اتخاذ بینش دیالکتیکی در جنبش اجتماعی و پروسه‌های انقلابی یک ضرورت است و میان حرکت‌های گام به گام و تکاملی دره‌ای عبور ناپذیر نیست. در حقیقت، فرایندهای تکاملی به پیروی از قانون حرکت دیالکتیکی عمل می‌کنند.

دگرگونی‌ها در جنبش‌های اجتماعی و توده‌ای به گونه گذار از کیفیتی به کیفیت دیگر یا بر عکس پدیدار می‌شود و پروسه دیگر شدن می‌تواند روند تدریجی حرکت جنبش را قطع و بلحاظ کیفی چیزی دیگر، غیر از هستی آن پیش آید. تکامل جنبش زمانی می‌تواند درک شود، که دگرگونی‌های تدریجی و تاثیر متقابل پدیده‌ها را در اشکال پروسه‌ای آن‌ها بنگریم که جهش توسط آن روی می‌دهد. هنگامیکه ما با این بینش به روابط اجتماعی بپردازیم و آنها را مورد تحلیل قرار دهیم، نمی‌توانیم از رکود سخن بگوئیم. ما بمثابه وفاداران به اسلوب دیالکتیکی بر آن هستیم، که «واقیعت» عبارتست از پیوستن هر پدیده‌ای به قوانین درونی تکامل آن. برای درک واقعیت و تحقق هر پدیده مشخص یا شعار مشخص در جنبش اجتماعی نه تنها ضروریات، شرایط زمان و مکان ضروری است، بلکه باید زمینه‌های اجتماعی آن نیز وجود داشته باشد. دراین صورت، نمی‌توان به رویکردهای دلبخواهی و اراده گرائی روی آورد.

آنچه که در ارتباط با رویدادهای کنونی ایران می‌توان گفت آنست که حرکت در درون جنبش مردم ما وجود دارد، این حرکت در برابر سکون و رکود مقاومت می‌کند و در حال فعالیت است. توده‌های حاضر دراین جنبش به آن اشکالی از پیکار علیه ارتجاع مذهبی–اقتصادی و استبداد روی می‌آورند، که زمینه‌های عینی آن فراهم است. طرح شعارهای سیاسی بی‌موقع، حتی اگر ظاهری شتابگیر و گسترده نیز داشته باشد، اگر زمینه‌های اجتماعی آن‌ها فراهم نباشد، در پیکار توده‌ها می‌توانند به بیان محدود خواستی نامحدود تبدیل شده و در یک جنبش وسیع، دایره‌ای بسته را شامل شود!

شناخت و آگاهی مردم در جنبش، گام به گام در پی مناسبات واقعی حرکت می‌کند. عدم شناخت و ناشی از آنست که آنچه باید روی دهد و یا در حال تکوین است، هنوز برای "دگر" شدن نیازمند زمان و تکامل است و در واقع راه خود را در پروسه تکاملی طی می‌کند. یعنی توده‌ها آن وظایفی را در برابر خود قرار می‌دهند، که توانا به حل و انجام آن باشند یا زمینه‌های آن در حال شکل‌گیری باشد. نمی‌توان از توده‌ها وظایفی را مطالبه کرد، که شرایط عینی و ذهنی آن فراهم نیست و یا هنوز بوجود نیآمده است.

ژرفش جنبش توده‌ها و دستیابی به اصلاحات انقلابی اهمیت رویدادهایی را که به آینده تعلق دارد، نه تنها افزایش می‌دهد، بلکه تکامل سیاسی و اجتماعی را نیز که شرایط فراروی تحولات به درجات بالاتر را ضروری می‌دارد، بازتاب می‌دهد. آمادگی شرایط برای گذار جنبش به درجات عالی‌تر نیازمند تغییر در توازن نیروهای اجتماعی است که در شکل منافع اجتماعی و طبقاتی بوسیله طبقات و اقشار اجتماعی در جنبش بازتاب می‌یابد.

در میان نیروهای اپوزیسیون بویژه در خارج کشور– نیروهایی که درکی احساسی و نه دیالکتیکی از جنبش دارند، در واکنش‌های چپ‌روانه و سکتاریستی خود، یا جنبش انقلابی و مسالمت‌آمیز کنونی توده‌ها و اصلاحات انقلابی را دعوائی در حاکمیت و جناح‌های آن ارزیابی می‌کنند و به آن اهمیت نمی‌دهند و یا انتظار یک قیام تاخیر ناپذیر از جانب توده‌ها و برافراشتن پرچم سرخ انقلاب را دارند.

اینان از یکسو منافع طبقاتی نیروهای متنوع در جنبش را نمی‌بینند و از سوی دیگر به اولویت‌ها در مبارزه بر سر تحولات دمکراتیک بی‌توجه اند. درحالیکه توده‌ایها و مشی توده‌ای نمی‌تواند به وحدت و توالی وظایف دمکراتیک در جنبش‌های انقلابی و وظائف مرحله‌ای خود در برابر آن بی‌توجه باشند. درک و قبول این امر و تبدیل آن به نیروی آگاه و فعال در قلب جنبش از آن رو اهمیت دارد که در جنبش کنونی، مبارزه فعال و واقع بینانه نیروهای پیشرو جامعه می‌تواند به جنبش هرچه بیشتر مضمون انقلابی ببخشد، نیروهای محرکه تحولات دمکراتیک را آگاه‌تر و فعال‌تر سازد و تکامل تدریجی جنبش را سریع‌تر کند. وظیفه دیگر نیروهای پیشرو جامعه تجهیز توده‌ها برای آگاهی عمیق‌تر نسبت به اهداف جنبش و درک ضرورت دگرگونی‌های اقتصادی– سیاسی در اصلاحات انقلابی است. این امر، همانگونه که پیوسته سیاست ومشی حزب توده‌ایران بوده‌است، از طریق اتحاد عمل نیروها در جبهه‌های مرحله‌ای و با اتفاق نظر و عمل همه نیروهای حاضر در جنبش بر سر یک شعار واحد ممکن می‌شود. شعاری که فشرده و خلاصه اهداف نزدیک یک مرحله از تکامل جنبش مردمی بوده و خواست وتفاهم جنبش و همه نیروهای حاضر در صحنه، در آن خلاصه شده باشد. اهمیت کلیدی انتخاب « شعار» درهمین جامعیت و در عین حال کوتاهی و رسائی آن است. عدم درک دقیق از اهمیت شعار و کیفیت و جامعیت آن، اغلب موجب تغییر بی وقفه شعارهای سیاسی در احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی می‌شود، چنانکه گوئی سردهندگان این شعارها، خود در میان شعارهای خویش به اسارت در آمده و همه دعوت آنها از مردم برای پیوستن به این حصار نیز بی پاسخ مانده‌است! ریشه این سردرگمی در عدم درک دقیق سیاسی– اقتصادی و اجتماعی مرحله‌ای که تحولات اجتماعی در بستر آن طی مسیر می‌کند و شنا در خلاف مسیری که جنبش مردم طی می‌کند، نهفته‌است. این همان عدم درک "حرکت" و تضادهای نهفته در آن، در متن یک پروسه تکاملی دیالکتیکی است!

تردید در واقع بینی و پیوستن به جنبش کنونی مردم ایران در بی اهمیت جلوه دادن ضرورت شناخت نقش توانمند مضمون عنصر ذهنی و نسبت منطق تکاملی آن با آگاهی توده‌ای ریشه دارد.

به همین دلیل است که برخی نیروهای سیاسی پاسخ نظرات تئوریکی خویش را نه در پیگیری تکامل جنبش و آزمون خود توده‌ها، در درک شرایط مشخص ملی کشور، بلکه در پافشاری بر عقاید و تئوری‌های ذهنی و اراده گرایانه خود جستجو می‌کنند. نگاه توهم آمیز و مشکوک به تغییرات عینی و به روند جنبش اصلاحات انقلابی در کشور و ندیدن واقعیت‌های موجود، در نهایت خود فلج کامل نیروهای اپوزیسیون را موجب خواهد شد و این درحالی است که جنبش مردم نیازمند تمرکز همه نیروهای اپوزیسیون صرفنظر از اینکه در خارج و یا داخل کشور بسر می‌برند می‌باشد. مشی توده‌ای همانقدر با "انقلاب‌سازی ذهنی و اراده گرایانه" بیگانه‌است که با پروسه انقلابی نه تنها آشنا و موافق، بلکه حاضر در قلب صحنه اصلی جنبش‌های توده‌ای و چنین پروسه‌ای.

سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران، می‌خواهد پل پیوند بین ایران با سرمایه‌داری مونوپل فراملیتی شده و تحمیل سرنوشت کشورهای سوسیالیستی سابق به مردم ایران را تضمین کند!

«سرمایه‌داری مونوپل فراملیتی»

آخرین مراحل حیات سرمایه‌داری طی می‌شود؟ (بخش اول)

۱۶ مارس ۲۰۰۱ UZ ترجمه و تلخیص: **م. فرهمند،**

آنچه که در زیر می‌آید ترجمه فشرده سخنرانی «لئو مایر»، عضو رهبریت حزب کمونیست آلمان DKP، در جریان نشست کمیسیون طرح و برنامه حزب کمونیست آلمان در تاریخ سوم ماه مارس سال ۲۰۰۱ در برلن می‌باشد. وی در این سخنرانی با ارائه فاکت‌ها، داده‌های‌آماری و نقل قول‌ها موقعیت امروزین امپریالیسم را تجزیه و تحلیل می‌کند. متن کامل سخنرانی در سایت اینترنت این حزب قابل دسترس علاقمندان می‌باشد. (http://www.dkp.de)

این مقاله در دو بخش تنظیم شده است:

بخش اول به پدیده دولت در روند جهانی شدن گلوبالیسم و بخش دوم به نئولیبرالیسم می‌پردازد!

ذکر چند نکته دارای اهمیت است:

- اصطلاح "ملی" و "دولت ملی" در ترجمه این متن فقط دربرگیرنده مرزهای جغرافیایی بوده و با "دولت ملی" به مفهوم خاص آن، یعنی دولتی دربرگیرنده خواست عموم مردم متفاوت است.
- به همین ترتیب "دولت فراملی" دولتی است که هیچگونه مرز جغرافیایی را به رسمیت نمی‌شناسد و محدوده عمل خویش را تمام کره زمین می‌داند.
- منظور از "سرمایه‌داری مونوپل دولتی" آن سیستمی است که تاکنون در کشورهای بزرگ صنعتی وجود داشته و بقایای آن نیز هنوز موجود می‌باشد و نباید این سوءتفاهم بوجود آید که گویا منظور کنترل دولتی بر سیستم سرمایه‌داری است!

مونوپل‌های فراملیتی، نیروی محرکه گلوبالیسم

کنسرن‌های فراملیتی مجری اصلی و موتور گلوبالیسم و تغییر و تبدیل در سرمایه‌داری مونوپل دولتی می‌باشند. این مونوپل‌های غول‌پیکر همراه با قدرت فوق‌العاده و اعمال نفوذ فراملیتی کشورهای امپریالیستی بطور همزمان عامل ایجاد فشاری عظیم در جهت شکستن مرزها و از بین بردن ملل و هر آنچه که ملی است می‌باشند.

سرمایه‌داری مونوپل دولتی موفق به تقسیم اقتصادی جهان بین کشورهای مختلف سرمایه‌داری و اتحادیه‌های بین آنها شد، بدون آنکه مجبور به از بین بردن مرزهای جغرافیایی ملی کشورها باشد.

این در حالی است که سرمایه‌داری مونوپل فراملیتی، همچنان خواهان میدان عمل بی‌نهایت وسیع‌تری برای عملیات ارزی، مالی، تولیدی و تجاری خود می‌باشد.

گرایش اصلی و پایه‌ای امپریالیسم فراملیتی به سمت نابودی، سابوتاژ، تغییر و تبدیل و به گونه‌ای دست کاری در امور ملی دیگر کشورها و نابودی همه مکانیسم‌های سازماندهی ملی می‌باشد که هر گونه محدودیتی در انباشت سرمایه و تولید انبوه این کنسرن‌های فراملیتی ایجاد می‌کنند. بدین ترتیب است که امروزه سرمایه‌داری مونوپل دولتی و اشکال کنترل و سازماندهی‌اش با سرمایه‌داری دهه‌های ۶۰ و ۷۰ تفاوت فاحش دارد:

- بر این پایه است که بدنبال از بین رفتن سیستم رقیب در کشورهای سوسیالیستی سابق، از طرفی هدف مشترک و همسوی کنسرن‌های فراملیتی یعنی دستیابی به منابع زیرزمینی و منابع انرژی در اقصی نقاط دنیا و همچنین گسترش مناطق نفوذشان و از طرف دیگر رقابتشان با یکدیگر بیشتر خودنمایی می‌کند. ولی در واقع با وجود رقابت در جهت دستیابی به سهم بزرگتری از بازار جهانی، این کنسرن‌های غول‌پیکر نیاز به یک همکاری را احساس می‌کنند، همکاری در جهت رسیدن به اهداف همسو و منافع مشترک سرمایه (مالی) فراملیتی و همچنین همکاری کشورهای موسوم به G7 در جهت تامین و حفظ پیش شرطها و چهارچوب‌هایی که نوعی جهانی کردن فارغ از مزاحمت را موجب شود.

ایجاد "اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد همراه با رقابت آزاد" (قرارداد ماستریخت، صورتجلسه 10a Euv "اهداف و وظایف بانک مرکزی اروپا") در بالاترین اولویت قرار دارد. به همین ترتیب چنگ‌اندازی هر چه بی‌دردسرتر به مواد خام و بازار (جهانی) با هر وسیله‌ای تحمیل شده و از آن با چنگ و دندان محافظت می‌شود، مانند جریان بی‌وقفه و مداوم کالا، نفت، پول و اطلاعات یعنی شریان‌های حیاتی تولید سرمایه‌داری مدرن-

- یکی کردن چارچوب‌های توسعه‌طلبی در سراسر جهان و تلاش در جهت تبدیل بازار جهانی به یک بازار مشترک جهانی جزئی از اهداف مشترک می‌باشد. توسط قرارداد گات (GATT) و سازمان تجارت جهانی (WTO) گام‌های بسیار مهمی در این جهت برداشته شده است. این که این امر یک پروسه (روند) پر از تضاد است در به بن‌بست رسیدن گردهمایی سازمان تجارت جهانی در سیاتل و ناکام ماندن "قرارداد چند جانبه حفاظت از سرمایه‌گذاری‌ها" (MAI) کاملا واضح گردید. با این همه، این روند همچنان ادامه

دارد. براساس گزارش UNCTAD در فاصله زمانی ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۹ جمعا ۱۰۳۵ تغییر در قوانین ملی کشورها در رابطه با سرمایه‌گذاری خارجی داده شده است. ظاهرا در این رابطه ۹۴ درصد این تغییرات ایجاد یک "شبکه مفید و سودآور" را موجب شده‌اند طبیعی است که سودآور و مفید برای مونوپل‌های فراملیتی-.

رقم قراردادهای مابین دول در جهت مرتفع کردن موانع بر سر راه سرمایه‌گذاری‌های خارجی از ۱۸۱ عدد در سال ۱۹۸۰ به ۱۸۶۵ عدد در سال ۱۹۹۹ رسیده است.

- موارد ذیل جزء جدائی ناپذیر گرایش مشترک و اهداف واحد کنسرن‌های فراملیتی می‌باشند:

- سقوط جهانی دستمزدها و بازپس‌گیری دست‌آوردهای اجتماعی که حاصل تلاش پیگیر انسان‌ها بخصوص در یک و نیم قرن گذشته بوده است؛
- چنگ‌اندازی و دست‌یابی بی‌دغدغه به منابع استراتژیک (نفت خام)
- برقراری امنیت برای شبکه بخودی خود متزلزل فراملیتی مالی و تولیدی و همچنین حفظ امنیت راه‌های حمل و نقل و ارتباطات؛
- از بین بردن و مهار آخرین لکه‌های سفید و سرخ بعد از یوگسلاوی تا کوبا و تا چین برای حاکمیت بلامنازع سرمایه فراملیتی؛
- شکستن مدل‌های سرمایه‌داری ملی، که هنوز در مرزهایشان مستقرند به سود سرمایه فراملیتی.

دروازه‌های برزیل، آرژانتین، آسیای جنوب شرقی و ژاپن در ارتباط و بدنبال بحران اقتصادی و مالی سال‌های ۹۸-۱۹۹۷ برای سرمایه فراملیتی اروپایی و آمریکایی هر چه بیشتر گشوده شدند.

کنسرن‌های فراملیتی و دولت

در این رابطه یک دانشمند کوبایی می‌نویسند:

«خواست بی‌قید و شرط بورژوازی مالی فراملیتی برقراری یک دولت فراملیتی است که قادر به تامین قدرت سیاسی در سطح منطقه‌ای و در سطح جهانی باشد.» (۱)

در همان مقیاس که روند تمرکز ثروت و گردش سرمایه مرزهای حکومت‌های ملی را پشت سر می‌گذارد، بایستی الیگارشی مالی فراملیتی جهان را زیر سلطه "یک حکومت" یک قانون، (منافع) یک طبقه خاص (به قولی طبقه فراملیتی‌ها!) و یک مرز گمرکی (به نقل از مانیفست) بکشاند.

زمانی بورژوازی مالی ملی در جهت گذار به قسمت سرمایه‌داری مونوپل توانست از وجود دولت ملی استفاده کند؛ اکنون و به همین ترتیب بورژوازی مالی فراملیتی بایستی یک دولت فراملیتی ایجاد کند که قادر است قدرت سیاسی آن را در سطح منطقه و طبیعی است که در سطح جهان تامین کند. برای این بورژوازی ایجاد یک ماشین قدرتمند اعمال زور و اراده که حافظ منافع آن بوده و به گونه‌ای قادر به حل و فصل تضاد بین امپریالیست‌ها باشد غیر قابل چشم‌پوشی است. در این پروسه انستیتوهای ماوراء ملی جدید و قدیم به کمک گرفته می‌شوند:

- درقسمت اقتصادی:

موسساتی همچون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی، UNCTAD، سازمان همکاری و توسعه اروپا، بازار مشترک اروپا، ارز واحد اروپایی، همچنین سازمان‌هایی چون مجمع بین‌المللی تجارت (International Chamber of Commerce)، مجمع دول صنعتی اروپایی ERT، مجمع اقتصاد جهانی Davos، مبادلات تجاری ترانس آتلانتیک و

- در قسمت سیاسی:

G7، شورای امنیت سازمان ملل، اتحادیه اروپا و همچنین باصطلاح NGO (Nongovernmental Organisations) و همینطور هم‌پیمانان تجاری و اقتصادی بین‌المللی که پیشتر از آنها نام برده شد.

- در قسمت حقوقی:

دیوان داوری بین‌المللی لاهه، کاربرد خارج از مرز قوانین ایالات متحده و

- در قسمت نظامی:

ناتو و دیگر اتحادیه‌های نظامی با غلبه و تحت سلطه ایالات متحده (طبیعی است که) تمامی قسمت‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک سیستم و شیوه جدید حکومت بر جهان با یکدیگر در ارتباطند:

قراردادهای اقتصادی و مالی محتوا و مضمون اجرای بی‌چون و چرای یک سری امور سیاسی هستند؛

اتحادیه‌های نظامی نیز اجرای بی‌چون و چرای "نظم نوین جهانی" را تضمین می‌کنند؛ برای این منظور کافی است که به دکترین جدید ناتو و یا آنچه که تحت عنوان قرارداد رامبویه بر یوگسلاوی دیکته شد و (برای نمونه) در آن آمده که «اقتصاد (یوگسلاوی) بایستی بر طبق اصول بازار آزاد عمل کند.» (بخش 4a قسمت اقتصادی) توجه کرد.

- و بالاخره ایدئولوژی "تفکر واحد" یک دست کردن انسان‌ها، عوام‌سازی و شکست اراده انسان‌ها که توسط قدرت عظیم کنسرن‌های فراملیتی رسانه‌های گروهی یک دیکتاتوری فکری ایجاد و آن را بر همه ملل و اجتماعات بشری تحمیل می‌نمایند. همین رسانه‌های گروهی فراملیتی سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تجاوز به حقوق ملل دیگر در اقصی نقاط جهان را در هاله‌ای نورانی و مقدس از دمکراسی و حقوق بشر تزیین می‌کنند.

قدرت فراملیتی و دولت ملی

اما با وجود اهمیت فوق‌العاده انستیتوهای ماورا ملی که در سطح بین‌المللی عمل می‌کنند، فاکتور اساسی این قدرت فراملیتی را دولت‌های حاکم تشکیل می‌دهند، هم دولت‌های حاکم بر کشورهای متروپل سرمایه‌داری که ویژگی‌های فراملیتی بخود می‌گیرند و هم دولت‌های وابسته پیرامونی که نقش تسمه‌های انتقال نیروی محرکه فراملیتی را به کشورهای پیرامونی بازی می‌کنند و بدین ترتیب مدافع منافع سرمایه فراملی شده و می‌شوند.

بعنوان نمونه و برای درک نقش دولت‌های وابسته می‌توان به اظهارات سیاستمدار مجارستانی «تاماس کرواچ» در مصاحبه‌اش با روزنامه "دنیای جوان" چاپ آلمان در دوم فوریه سال ۱۹۹۹ اشاره نمود، که می‌گوید:

«نفوذ و گسترش فساد اداری، رشوه‌خواری و جنایت، از هر نوع آن، در نهایت خود ریشه‌اش در وجود یک دولت ضعیف و بی اعتناء به اراده مردم است، که به هیچ روی اتوریته اخلاقی از خود نشان نمی‌دهد. چنین دولتی یا ابزاری است در خدمت کنسرن‌های چند ملتی و یا بزودی به چنین ابزاری تبدیل می‌شود بورژوازی مجارستان به هیچ وجه به

صورت مستقل عمل نمی‌کند و یک قدرت وابسته است (ایـن دولـت) وابسته به سرمایه بین‌المللی است کـه در سـایه‌اش بـورژوازی مجارسـتان می‌تواند به بورس‌بازی و سوداگری ادامه دهد.» (۲)

چنین دولت‌هائی، در عین حال نقش مهمی در رونـد گلوبالیسـم بازی می‌کنند. این دولت‌ها پیش شرط‌های قانونی را:

- برای گشودن درها به روی بازار؛
- برای خصوصی‌سازی عمومی بسود مونوپل‌های خصوصی و
- برای تقسیم و استفاده از دارائی‌های عمومی به سـود الیگارشـی‌های مالی فراملیتی در جهت گسترش بازار جهانی‌اش فراهم می‌سازمند.
- این دولت‌ها آزادی‌های دمکراتیک را محدود و حقوق دمکراتیـک را هر چه محدودتر از سابق می‌سازند؛
- با سندیکاها مبارزه می‌کنند؛
- روابط کاری را از حالت سازماندهی شده بیرون آورده و آن را به سود کارفرمایان حداقل یک قرن به عقب برمی‌گردانند؛
- رسانه‌های گروهی را خصوصی می‌کنند، تا بدین طریـق بتـوان ایـن رسانه‌ها را آزادانه در مقیاس بی‌سـابقه‌ای در جـهت شسـت و شـوی مغزی، تحمیق و انزوای انسان‌ها بکار گرفت؛
- این دولت‌ها قراردادهای بین‌المللی را به امضاء می‌رسانند کـه روابـط معمول اقتصادی، سیاسی و نظامی را به سود باز تولید فراملیتی تغییـر داده و قانونمند می‌کنند؛
- این دولت‌ها بعنوان نماینده ملل، ولی در واقع به عنوان عواملـی کـه تشکیل هـر نـوع اتحادیـه‌های محلـی مـانند اتحادیـه اروپـا، نفتـا و مرکوسور را در جهت منافع سرمایه فراملیتی سرعت می‌بخشند، عمل می‌کنند.

ولی به همان نسبت که دولت‌هـای ملـی بـه اجـرای رونـد گلوبالیسم در جهت منافع کنسرن‌های فراملیتی سرعت می‌بخشـند، بـه همان نسبت این دولت‌ها توان سازماندهی‌شان را هر چه بیشتر و بیشتر از دست می‌دهند. قدرت بازار فراگـیر می‌شـود و از طریـق قراردادهـای بین‌المللی دولت‌ها آنچنان خلع سلاح می‌شوند که تنـها وظیفـه‌ای کـه بعهده‌شان واگذار می‌شود، آنست که «برای حفظ امنیـت و ایجـاد یـک فضای هر چه مناسب‌تر برای سرمایه‌گذاری تمام سعی‌شان را بکننـد و انتقال آزاد و بی‌دردسر سود را تضمین نمایند.»

به همان میزان که دولت‌های ملی و یا اتحادیـه‌های اقتصـادی منطقـه‌ای شـرکت‌های فراملیتی‌شـان را تقویـت نمـایند و هـر چقـدر بین‌المللی‌تر این شرکت‌ها عمـل کننـد، بـه همـان نسـبت ایـن شـرکت‌ها سریعتر از زیر کنترل و نفوذ دولتی شانه خالی می‌کنند، چرا که قدرت آنـها نه از دولت ملی، بلکه از ِقبل کنترل جهانی‌شـان بـر تولیـد، اهـدای وام و سرمایه‌های مالی است.

اینان هـر چـه بین‌المللی‌تـر می‌شـوند بـهمان مـیزان بیشـتر و قدرتمندتر می‌توانند بعنوان "بـازیگر جـهانی" ایفـای نقـش نمـوده و دیگـر کشورها را به جان یکدیگر بیاندازند.

از آنجا که توسعه اقتصادی شدیدا به ورود سرمایه بسـتگی دارد، دولت‌ها مجبورند به شرکت‌های فراملیتی تکیه کنند، چرا که این شرکت‌ها معمولا مدرنترین تکنولوژی‌ها را به همراه می‌آورنـد و غالبـا تعـداد زیـادی محل‌ها و مراکز تحویل و تحول کـالا را بصـورت محلـی و یـا منطقـه‌ای پایه‌ریزی می‌کنند. در این بین دولت وظیفه دارد با اتخاذ سیاست‌هائی کـه شرایط هر کشوری اقتضاء می‌کنـد و در سـطح وسـیع، حتـی منطقـه را در مقایسه با نقاط دیگر برای سرمایه فراملتی جذب نماید. به همین خاطر بود که مثلا دولت آلمان برای آنکه شـرکت «زیمنـس» تولیـد «چیـپ» را در شهر "درسدن" انجام دهد برای این شرکت نه فقط تسهیلات هر چه بیشتر در نظر گرفته و می‌گیرد (این شـرکت دهه‌هاسـت کـه هیچگونـه مالیـاتی نپرداخته و هم اکنون نیز نمی‌پردازد!) بلکه حتی از نظر مالی با ارقام بـالای میلیاردها تقویت نیز می‌شود. همینطور AMD شـرکت آمریکـایی تولیـد چیـپ، توانسـت بـرای ایجـاد موسسـات تولیـدی خـود در «درسـدن» از تسهیلات کاملا مشابهی برخوردار شود. به همیـن ترتیـب بـود کـه دولـت بریتانیا برای «زیمنس» و "ب.ام.و." تسهیلات زیادی از طریق وضع قوانین مالیاتی متناسب با شرایط موجود، در جهت سرمایه‌گذاری در آن کشور قائل شد؛ و باز به همین شکل دولت ایالات متحده برای ساخت مراکز تولیـد در ایالات جنوبی ایالات متحده به یاری «مرسدس بنز» و "ب.ام.و" شتافت!

ایـن یـاری رسـانی‌ها بـه ایـن سـبب اسـت کـه ایـن کنسرن‌ها بایستی در همه جای بازار جـهانی بـدون مـانع و بـی هیچ محدودیتـی توسـعه و گسـترش یـابند، و در عـوض، بـازار خودی در کشور مادر بایستی متقابلا هر چه بیشتر گشایش یافته و کنترل‌ها برداشته شوند، خصوصی‌سازی بـه صـورت هـر چـه وسیع‌تر و سریع‌تر انجام شود، تسهیلات گمرکی درنظـر گرفتـه شود و بالاخره از موضع "جاده صاف‌کن" عمل شود!

مضاف بـر ایـن، دولـت از طریـق خصوصی‌سـازی بخش‌هـای استراتژیک مانند ارتباطات، حمل و نقل و انرژی تمـامی ابزارهـای اعمـال نفوذ اقتصادی و سازماندهی و کنـترل را از دسـت می‌دهـد. بدیـن ترتیـب دمکراسی بورژوایی هر چه بیشتر از محتوی تهی می‌گردد. از این لحظه به بعد با حفظ یک دمکراسی فرامالیتی مرحله گذار از "دولت رفاه اجتماعی" به "دولت امنیتی" خودکامه که فقط کنترل پلیسی شهروندان را بعهده دارد بـه اجراء گذاشته می‌شود. (آنچـه کـه در کشـورهای اروپـایی و بخصـوص در آلمان در شرف وقوع است!)

- به مرور دولت ملی "مادر" کمتر و کمتر از عـهده حفـظ امینـت بـاز تولید سرمایه عمل‌کننده در سراسر جهان برمی‌آید. بدین ترتیـب سـرمایه مونوپل فراملیتی می‌بایستی تمامی دولت‌های ملی را بـه زیـر یـوغ خـود بکشد. بدینسان از دولت مونوپل‌های ملی دولت سرمایه مونوپـل فراملـی ساخته می‌شود.
- احزاب سنتی و سیستم پارلمانی بطور از عـهده مطالبـات برخواهنـد آمد. سرمایه مالی فراملی برای اعمال نفـوذ مسـتقیم در تمـام سـطوح، از اقتصاد جهانی تا اتحادیه اروپـا و دولـت ملـی و تـا شـوراها و سـندیکاها بیشترین فشارها را اعمال می‌کند. بدین منظور است که موسساتی نظـیر ERT (مجمع دولت صنعتی اروپـا)، TBD (مبـادلات تجـاری ترانـس آتلانتیک) و همینطـور شـرکت‌هایی کـه بصـورت جـهانی ایفـای نقـش می‌کنند، مانند شرکت مشاور سیاسی Hunzinger تاسـیس می‌شـوند. مضاف بر این کنسرن‌های فراملیتی دفاتر اعمال نفوذ خود را در انستیتوها و سازمان‌های سیاسی ایجاد می‌کنند.

نشریه "هندلس بلات" چاپ آلمـان در شـماره ۶ سـپتامبر سـال ۲۰۰۰ خود با تکیه بر یک گزارش تحقیقی می‌نویسد:

« مناطق و محدوده‌های کاری و بخش‌های معـاملاتی و منطقـه عمـل کنسـرن‌ها در دوران جـهانی شـدن آنچنـان سـریع تغییـر کرده‌انـد کـه ساختارهای گذشته دیگر قادر نیستند منافع شرکت‌ها را تحت پوشش قـرار دهند مدتهاست که بسیاری از کنسرن‌ها در مقابل این معضل با ایجـاد نمایندگی‌های (مستقل از دولت) از خود عکس‌العمل نشان داده‌اند.»

(بقیه در ص ۲۹)

سرکوب مردم در داخل، تشنج نظامی در مرزها!

در یک اقدام تحریک آمیز و با هدف متشنج ساختن مرزهای ایران، از سوی نیروهای مسلح ایران چند موشک به سمت پایگاه‌های سازمان مجاهدین خلق در داخل خاک عراق شلیک شد و خرابی‌هائی ببار آورد. هوشیاری عمومی چنان است، که بلافاصله پس از این ماجرا آفرینی، مردم کوچه و بازار این را هم یکی دیگر از توطئه‌های مخالفان اصلاحات ارزیابی و آن را ادامه توطئه دستگیری ملی- مذهبی‌ها و توطئه بستن مطبوعات تشخیص دادند. بدنبال این ماجرا آفرینی، روزنامه‌های ایران خبر از ترور نا فرجام سردار «فرهاد نظری»، فرمانده سابق انتظام تهران بزرگ و فرمانده عملیات یورش به خوابگاه دانشجویان در ۱۸ تیرماه دو سال پیش دادند، که گویا تیراندازی به سمت او در یکی از اتوبان‌های اطراف تهران صورت گرفته‌است. سازمان مجاهدین خلق بلافاصله مسئولیت این باصطلاح ترور را بر عهده گرفت و هیزمی زیر تنوری که با شلیک موشک به پایگاه‌های آن در خاک عراق روشن شده افکند! مردم کوچه و بازار، این باصطلاح ترور را هم ادامه همان صحنه‌سازی‌های مخالفان اصلاحات ارزیابی کردند، که هدف از آن گسترش بگیرو ببندها و احتمالا برخی ترورهای مهم در ایران است. ترورهائی که گویا چند نمونه آن در هفته‌های اخیر و در ارتباط با اطرافیان محمد خاتمی خنثی شده‌است و بیم آن می‌رود که اینبار و بنام سازمان مجاهدین خلق شخص محمدخاتمی را شامل شود!

تمامی این رویدادها و اقدام شتابزده سازمان مجاهدین خلق برای پذیرش مسئولیت آنها، بتدریج بسیاری را به این نتیجه می‌رساند که بین رهبری و یا بخشی از رهبری این سازمان اگر تماس‌های نزدیک با مخالفان اصلاحات هم برقرار نباشد، هماهنگی‌ها و همسوئی‌های جدی بین آنها وجود دارد و افرادی در حاکمیت، در ارتباط با افرادی نظیر حسین شریعتمداری و یا از میان توابین دهه ۶۰ سازمان مذکور پل پیوند این ارتباطها و هماهنگی‌ها شده‌اند.

ستون پنجم امریکا کیست؟

افغانستان و مرزهای شرقی- همزمان با موشک پرانی تحریک آمیز به داخل خاک عراق، برخی گزارش‌های دریافتی حکایت از تهدیدهائی از سوی طالبان افغانستان دارد که همگی در جهت کشاندن جمهوری اسلامی به سمت اقدامات نظامی در مرزهای شرقی کشور است.

روزنامه «اتفاق اسلام»، ارگان رسمی گروه طالبان در سرمقاله ۱۹ مارس خود می‌نویسد: «دولت ایران دولتی جنگ افروزی است، که از هیچ کوششی در جهت شعله ور شدن جنگ در افغانستان خود داری نکرده‌است. لذا امارات اسلامی افغانستان به خود حق می‌دهد که پاسخ شایسته‌ای به این خودسری‌ها بدهد. ما در اینجا اعلام می‌کنیم که آماده‌ایم از این پس به مخالفان ایران ماوا دهیم.»

همزمان با مواضع تحریک آمیز و جنگ طلبانه، گفته می‌شود طالبان، پس از گلوله‌باران مجسمه‌های بودا در بامیان این کشور، سه مرکز شیعیان واقع در افغانستان را تهدید به تخریب کرده‌است: "امام زاده روضه" در مزار شریف، "مسجد جامع شاه دو شمشیره" در مرکز کابل و امام زاده "پیربلند" در منطقه باغ بالای کابل. نماینده رحمت‌الله هاشمی طالبان در امریکا مذاکرات محرمانه داشته است. همچنین روزنامه نیویورک تایمز می‌نویسد: چند روز بعد از سفر خاتمی به روسیه و صدور بیانیه ۱۲ مارس دو کشور، «رحمت‌الله هاشمی»، نماینده طالبان در امریکا مذاکرات محرمانه‌ای با مقامات این کشور داشته است.

آذربایجان- صفار ابویف وزیر دفاع آذربایجان در تاریخ ۱۴ مارس و دو روز بعد از صدور بیانیه مشترک ایران و روسیه، طی سخنانی گفت: «ما از ناتو دعوت به عمل می‌آوریم تا در آذربایجان پایگاه تاسیس کند. پایگاه‌های ناتو در جنوب قفقاز می‌توانند عامل مهم ثبات باشند و به کشورهائی که قصد بر هم زدن این ثبات را دارند درس خوبی بدهند.»

گزارش نظامی به کنگره امریکا- «تامی فرانکس»، رئیس فرماندهی مرکزی امریکا در شاخ افریقا و خاور میانه، طی گزارشی به کنگره امریکا گفت که ایران با خرید اسلحه از روسیه می‌خواهد قدرت منطقه شود. این خریدها خطر برای ثبات منطقه می‌باشد. امروز ایران دارای بزرگترین زرادخانه سلاح‌های شیمیائی در منطقه است. موشک‌های شهاب سه و چهار خطر جدی برای همسایگان ایران می‌باشد.»

این سخنان مخالفت آشکار امپریالیسم امریکا با سیاست خارجی دولت خاتمی در جهت اتحاد و همکاری با روسیه و هندوستان است و باید دید چه کسانی در حاکمیت جمهوری اسلامی با آن هماهنگ و همسو عمل می‌کنند!

در این شماره می‌خوانید:

◆ ص۳- خاتمی به رغم مخالفت‌ها در صحنه می‌ماند! ◆ ص۴- سلطه آقایان و آقا زاده‌ها بر نفت و گاز کشور؛ ◆ ص ۵ تا ۷- لاریجانی در نشست سالانه "داووس"؛ ◆ ص ۸ تا۱۰- با شعار اقتصاد اسلامی مملکت را غارت کردند؛ ◆ ص ۱۱تا ۱۴- آیت‌الله منتظری، آزاده‌ای در اسارت روحانیون انگلیسی؛ ◆ ص- ۱۵ و ۱۶- جنبش کارگری؛ ◆ ص- ۱۷ تا ۲۰- مشهد و قم، جدال میان دو حوزه مرجعیت شیعه؛ ◆ ص- ۲۱ تا ۲۹- بخش دوم نوشته ۶۲ صفحه‌ای نورالدین کیانوری؛ ◆ ص- ۳۰ تا ۳۳ "توطئه" پشت نقاب "توهم توطئه"؛ ◆ ص- ۳۳ و ۳۴- چه کسانی مخالف اتحاد طرفداران داخل و خارج کشور اصلاح‌اند؟ ◆ ص- ۳۵- خصوصی سازی در ترکیه؛ ◆ ص ۳۶ - ۳۷ تئوری مقابله با اتحاد در جنبش اصلاحات؛ ◆ ص- ۳۸- وحدت، ضرورت پیشبرد اتحاد است؛ ◆ ص ۳۹- جنگ در مقدونیه؛ ◆ ص-۴۰ از ارتش توده‌ها نباید جدا شد؛ ◆ ص-۴۱ تا۴۳ سرمایه‌داری مونوپل فراملیتی؛ ◆ ص ۴۴ سرکوب در داخل، تشنج نظامی در مرزها!

" پیک هفته" که در تاریخ ۱۹ فروردین منتشر شده، ضمیمه شماره ۱۰۶ راه‌توده است!

Rahe Tudeh No. 106 April 01
Postfach 10 02 14, 48051 Munster Germany
شماره حساب بانکی:
Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴٫۵ دلار کانادا

16 FF, 4 DM, 4 US$ & 4.5 Canada $

فاکس و تلفن تماس ۰۰۴۹-۳۰۳-۵۱۳۵۸۴۴

آدرس اینترنت: **http://www.rahetude.de**
آدرس ای‌میل: anore@gmx.de و یا akord19@gmx.de